

اشکوری در معرض خطر محکومیت سنگین!

۵۶۸ تن طی نامه‌ای به شورای امنیت

کشور خواستار رفع حصر از

آیت‌الله منتظری شدند

مطبوعات کشور انعکاس نیافته است. در عین حال، آیت‌الله منتظری در پاسخ به سئوالات حسین مهری، برنامه‌ساز رادیو صدای ایران، اظهار داشت که ولایت مطلقه از آن خداست، حتی پیامبر و ائمه هم این حق را ندارند. در مورد خاتمی نیز اعلام کرد که وی نتوانسته به وعده‌هایی که به ملت داده، وفا کند. ادامه در صفحه ۲

۵۶۸ تن از شخصیت‌های مذهبی، فعالین سیاسی و از افراد ملی - مذهبی طی نامه‌ای به شورای امنیت کشور، خواستار رفع حصر از آیت‌الله منتظری شدند. این نامه بنسایت سومین سالگرد حصر ایشان در منزل شخصی‌شان نوشته شده است. رونوشت نامه به رئیس جمهور، مجلس شورا و مطبوعات داخل کشور ارسال شده است. ولی نامه در



می‌گوید: حدود نه جلد پرونده اتهامات مطرح شده در این پرونده را «مسائل اعتقادی» ادامه در صفحه ۲

برگزار می‌گردد. فرزند آقای یوسفی اشکوری در گسفتگو با خبرنگاری دانشجویان ایران «ایسنا»

دگراندیش به منزله صدور حکم اعدام تلقی گردد. در همین ارتباط، مسئولین دادگاه ویژه روحانیت در تهران، اعلام داشتند که از یک هفته تا ده روز دیگر، حکم مورد نظر این دادگاه، پیرامون اتهام آقای یوسفی اشکوری صادر خواهد شد. نگرانی حول این موضوع، پیرامون اتهامات جدیدی است که از جانب دادگاه ویژه روحانیت به آقای اشکوری وارد شده است. این اتهامات اهداف سیاسی معینی را دنبال می‌کند.

محاکمه اشکوری، در پشت درهای بسته این دادگاه با حضور «وکیل تسخیری» که از طرف این نهاد به متهم تحمیل شده است،

توهین و افترا به مسئولین نظام از طریق درج مسقالات در روزنامه‌ها، سه اتهام جدید دیگر را که شامل محاربه، مفسد فی الارض و مرتدی باشد به وی انتساب داده بود. عنوان این اتهامات شدید از سوی دادگاه ویژه روحانیت که بیانگر احکام شرعی و اسلامی است، می‌تواند برای این روحانی

دادگاه ویژه روحانیت، حجت‌الاسلام یوسفی اشکوری را در یک دادگاه «غیرعلنی» که در دو مرحله تشکیل شد مورد محاکمه قرار داد. این دادگاه علاوه بر پنج اتهام قبلی که عبارتند از اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه جمهوری اسلامی، انکار مسلمات دینی، اعمال خلاف شأن روحانیت و

عبور از خاتمی به چه معنی؟

واژه عبور از خاتمی در دو هفته اخیر چندان تکرار شده که در فرهنگ سیاسی کشور جا افتاد و به یک موضوع مطرح در جامعه تبدیل گشت. این واژه ابتدا از جانب اصلاح‌طلبان بکار گرفته شد ولی تمامیت‌طلبان سرریا آن را گرفتند و به حربه‌ای علیه اصلاح‌طلبان بدل کردند. آنها مواضع اخیر دفتر تحکیم وحدت، مقاله مندرج در عصر ما زیر عنوان «گرانیگاه اصلاحات و رای منفی مجلس شورا به وزیر پیشنهادهای خاتمی را دستاویز قرار داده و بر سر آن‌ها جنجال آفریده‌اند.

اصلاح‌طلبان حکومتی در مقابل جنجال آفرینی نیروهای مخالف اصلاحات به تکیه‌های مکرر دست زده و آن را وسیله دفاع از خاتمی و کاندیداتوری وی در انتخابات آتی ریاست جمهوری قرار داده‌اند. روزنامه «حیات نو» گزارشی زیر عنوان «خاتمی: بهترین» تهیه نمود و تیتر اصلی صفحه اول را به این صورت آرایش داد: «هیچ‌کس! در جبهه دوم خرداد قصد عبور از خاتمی را ندارد». نمایندگان وابسته به جبهه دوم خرداد نیز گفتند که رای مجلس تقابل با خاتمی نبود.

در زیر این جنجال‌ها و تکیه‌ها، آنچه واقعیت موضوع بود، پنهان ماند. در اساس این موضوع توسط لایه‌هایی از اصلاح‌طلبان مطرح شده بود و ساخته و پرداخته مخالفین اصلاحات نبود. اما آنها با جنجال آفرینی و با شانتاژ و تبلیغات به تقابل با این گرایش در درون جبهه دوم خرداد برخاستند تا آن را در نقطه خفه سازند. آنها که مخالف سرسخت اصلاحات و خاتمی هستند، به یکباره به مدافعین وی تبدیل شوند و طراحان «عبور از خاتمی» را زیر ضرب گرفتند تا جبهه دوم خرداد را به موضع نفی بکشانند. سران جبهه دوم خرداد نیز با برخورد عکس‌العملی گرایشی را که در درون آنها در حال نضج است، زیر سایه برند.

ماه‌هاست که اصلاحات بلوکه شده و آینده آن ناروشن و مبهم است. مجلس شورا که مردم به آن امید بسته بودند تاکنون نتوانسته است گامی موثر برای پیشبرد اصلاحات بردارد. تمامیت‌طلبان از انتخابات مجلس شورا به این سو تهاجم سنگین و سازمان‌یافته‌ای را علیه اصلاحات و اصلاح‌طلبان پیش بردند، مطبوعات را تعطیل کردند، روزنامه‌نگاران را به زندان انداختند و با «حکم حکومتی» و با فشارهای همه جانبه، راه تصویب طرح‌ها و لوایح راهگشا را بستند.

در شرایطی که مخالفین اصلاحات با تمام قوا وارد میدان شده و اصلاحات را گام به گام عقب رانده‌اند، اصلاح‌طلبان حکومتی هم‌چنان بر تداوم سیاست آرایش فعال تاکید دارند و سیاسی که شکست‌خورده و ناکارانی آن مشخص شده است، پیشبرد این سیاست، جنبش دانشجویی، جبهه دوم خرداد و نیروهای آن را به انفعال سوق داده است. شکل‌گیری گرایش در درون جبهه دوم خرداد را که معترض پیشبرد سیاست «آرامش فعال» و خواهان «مقاومت مدنی» در مقابل تهاجمات مخالفین اصلاحات است، امری است طبیعی. گرایشی که بر وضعیت «بن‌بست» اصلاحات آگاهی دارد و می‌کوشد با تغییر سیاست‌ها، راهی را برای تداوم آن بیابد.

طرح پروژه «عبور از خاتمی» به معنی نفی نقش خاتمی در روند اصلاحات و یا کنار گذاشتن آن نیست. فعلا جبهه دوم خرداد فردی مناسب‌تر از او برای کاندیداتوری ریاست جمهوری ندارد. ولی آنچه مشخص است «دولت اصلاح‌طلب» و «مجلس اصلاح‌طلب» نتوانسته‌اند آن وعده‌هایی را که به مردم داده بودند، عملی سازند. نگرانی جدی در بین مردم و جامعه روشنفکری کشور نسبت به سرنوشت اصلاحات شکل گرفته است. گروهی از مردم نسبت به خاتمی و اصلاحات ناامید شده‌اند، مهاجرت به خارج از کشور در بین تحصیل‌کرده‌ها رو به افزایش است، حرکات انفجاری نمود یافته است.

برای برون‌رفت از وضعیت فعلی و تداوم روند اصلاحات، تغییر نگرش‌ها، سیاست‌ها و تدوین استراتژی جنبش اصلاح‌طلبانه امری است ضروری و مبرم. اگر امروز اصلاح‌طلبان حکومتی، این ضرورت در نیابند و آن گرایشی را که تحت عنوان «عبور از خاتمی» نام گرفته است، طرد نمایند، زمینه را برای شکست اصلاحات فراهم خواهند کرد. و شکست اصلاحات نتایج ناگواری برای جامعه ما ببار خواهد آورد. □

هر دم از این باغ ببری می‌رسد!

از هیچ تشبیه فروگذار نماند. پیش‌بینی عمومی این بود که ابزار عمده این تشبیهات، شورای نگهبان باشند و حکایت سال‌های نخست حکومت جمهوری اسلامی در رابطه با گردونه مجلس - شورای نگهبان - مجمع تشخیص مصلحت نظام، تکرار شود. با این تفاوت که، مجمع تشخیص مصلحت کنونی به ریاست هاشمی رفسنجانی نه در مقام داوری و تشخیص، که به عنوان شریک فقهای شورای نگهبان، چماقی خواهد شد علیه هر مصوبه از مجلس که رنگ و نشانی از تعهد برگزیده‌شدگان در انتخابات مجلس ششم در قبال

جناح تمامیت‌خواه حکومت از هیچ ترفندی برای دورزدن مجلس ششم، سلب اختیارات آن و تفویض وظایف آن به نهادهای انتظامی دستگاه ولایت فقیه، باز نمی‌آیند. شگرد تازه آنان، تدوین قانون توسط «مجمع تشخیص مصلحت نظام» است! در پی خارج شدن قوه مقننه از دست این جناح، انتظار آن می‌رفت که تام‌گرایان حکومت برای بی‌قدرت کردن مجلس - قدرتی که طبق قانون اساسی ولایت فقیه و به موجب سلطه فقهای شورای نگهبان بر سیستم قانون‌گذاری کشور، با محدودیت‌های بسیار روبروست

در عجب شیر ماموران مسلح

نیروی انتظامی به سوی

تظاهرکنندگان شلیک کردند

مخابرات که پیش‌شماره تلفن عجب‌شیر را از یک رقم ۵ شماره‌ای به ۷ شماره افزایش داد، بیشتر تقویت شد. کد ۷ شماره‌ای متعلق به روستاست. به دنبال اقدام مخابرات، مردم ایستاد در میدان بسیج برابر مخابرات اجتماع کردند و وقتی تقاضای آنان برای تغییر پیش شماره تلفن شهر، بی‌پاسخ ماند، به سوی فرمانداری رفتند و در آنجا تحصن کردند. تظاهرات آرام مردم با مداخله نیروی انتظامی و درگیری آنان با متحصنین به گسترش ناآرامی و خشونت منجر شد. ماموران به ضرب و شتم اجتماع‌کنندگان پرداختند و جمعیت خشمگین ادامه در صفحه ۲

در شهر عجب‌شیر، واقع در آذربایجان شرقی، بر اثر تیراندازی ماموران مسلح نیروی انتظامی به سوی جمعیتی که در برابر فرمانداری اجتماعی کرده بودند، چندین نفر کشته و عده‌ای زخمی شدند. با گذشت دو هفته از این رویداد خونین، تاکنون مقامات حکومتی و وزیر کشور هیچ‌گونه واکنشی نشان نداده‌اند. بر اساس برخی گزارش‌ها درگیری روز شنبه ۱۶ مهر آغاز و تا روز سه‌شنبه ادامه داشت. درگیری هنگامی روی داد که در شهر شایعه شد استانداری آذربایجان شرقی قصد دارد عجب‌شیر را به جای شهرستان به یک روستای بزرگ تبدیل کند. این‌ش شایعه با اقدام شرکت

فشارهای خامنه‌ای برای برکناری چهره‌های اصلاح طلب

منتقدان ولایت‌فقیه در مجلس و در میان روشنفکران مذهبی و نیز واردکردن فشار بیشتر به خاتمی صورت گرفته و ممکن است در روزهای آینده نظیر همین اتهامات به برخی از روشنفکران و روزنامه‌نگاران دیگر نیز وارد شود.

بنابر همین گزارش‌ها شخص خاتمی در تلاش‌های پشت پرده بویژه از راه مذاکره با خامنه‌ای و رفسنجانی می‌کوشد راهی برای برون‌رفت از این بن‌بست و حفظ وحدت طیف دوم خرداد پیدا کند. گویا معدودی از مشاوران خاتمی به وی توصیه کرده‌اند که در صورت اصرار شخص خامنه‌ای بر خواسته‌های خود، مسأله استعفای دسته‌جمعی اصلاح‌طلبان را از حاکمیت مورد بررسی قرار دهد که مورد موافقت وی قرار نگرفته است. □

خواهند شد. بنابر همین گزارش‌ها، علی خامنه‌ای مجدداً به هیئت رئیسه مجلس ششم نیز نسبت به ارائه طرح‌ها و لوایحی که بخواهد به نوعی راه را بر آزادی مطبوعات هموار کند، هشدار داده و نسبت به تحکرات و اظهارنظر برخی از نمایندگان مجلس ابراز ناخشنودی کرده است.

مطابق همین گزارش‌ها نیروهای دوم خرداد در مجلس و دولت در برابر این فشارها در آستانه انفعال و تجزیه قرار گرفته‌اند چنان‌که گروهی خواستار علی‌کردن این فشارها و ایستادگی هستند و گروهی نیز مصلحت را در تسکین تقیّه می‌بینند. گفته می‌شود اتهام مرتد، محارب و مفسد فی‌الارض به این افراد همچنان در پست‌های خود باقی بمانند از جانب مراجع ذیصلاح قضائی احضار و محاکمه

نشریه میهن که با سردبیری و مسئولیت علی کشتگر در پاریس منتشر می‌شود، گزارشی را در مورد رویدادهای پشت‌پرده انتشار داده و فشارهایی را که از جانب خامنه‌ای و نیروهای تمامیت‌گرا به خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی وارد می‌شود، بازگو کرده است.

در این نشریه آمده است: «بنابر گزارش‌های دریافتی از منابع موثق، جناح انحصارطلب از طریق شخص سیدعلی خامنه‌ای از خاتمی خواسته است که از همکاری خود با مهاجرانی، معاونان وی و مصطفی تاج‌زاده معاون سیاسی وزارت کشور پایان دهد. گفته می‌شود که تمامیت‌گرایان از طریق خامنه‌ای به خاتمی هشدار داده‌اند که اگر این افراد همچنان در پست‌های خود باقی بمانند از جانب مراجع ذیصلاح قضائی احضار و محاکمه

در این شماره

سازمان جهانی کار و تهاجم به حقوق زنان کارگر

ترجمه سارا ظاهری

در صفحه ۶

منع تقیبه، بازگشت شرافتمندانه به کشور

حسین جواهری

در صفحه ۷

برای آزادی زندانیان سیاسی بکوشیم و از تشدید فضای اختناق

در کشور جلوگیری به عمل آوریم!

دانی باقرپور

در صفحه ۷

الگوهای آزادی در جهان مدرن

آلبرت ولبر

در صفحه ۸

بازنگری در روی یونیسف

بوریس کاتارینتسکی

در صفحه ۹

تظاهرات و اعتصاب گسترده کامیون‌داران در اروپا

محمدرضا قنبری

در صفحه ۱۱

درباره ظرفیت‌های قانون اساسی

نشریه عصر ما ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در شماره چهارشنبه ۱۳ مهر خود در مقاله‌ای تحت عنوان «آیا اصلاحات با قانون اساسی موجود امکان پذیر است؟» می‌کوشد به این سوال از موضع بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی پاسخ دهد. حکم اصلی این مقاله از این قرار است: «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دارای متنی مترقی با درجه دموکراسی پذیری بالاست...»

عصر ما چنین حکمی را چگونه صادر می‌کند؟

در مقاله عصر ما به اصل ششم قانون اساسی اشاره شده است که می‌گوید «امور کشور باید به استکراه آراء عمومی اداره شود از راه انتخابات...» اما مقاله عصر ما اصل پنجم را مسکوت می‌گذارد. این اصل می‌گوید: «ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه است. همچنین در مقاله عصر ما اشاره‌ای بدین نشده است که طبق اصل چهارم، تشخیص انطباق قوانین و مقررات با موازین اسلامی، بر عهده فقهای شورای نگهبان است.

عصر ما، به حقوق اقلیت‌های زرتشتی، کلمی و مسیحی در قانون اساسی اشاره می‌کند، بدون اینکه بگوید تکلیف بقیه اقلیت‌ها (مانند بهائیان) چیست و نیز بدون اینکه به اصل چهاردهم اشاره کند که رعایت حقوق انسانی غیرمسلمانان را منوط به این کرده است که «بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند». عبارات دیگر، کسی که حکومتگران تشخیص دهند علیه جمهوری اسلامی اقدام می‌کند، از حقوق انسانی نیز محروم است.

مقاله مزبور از مساوات حقوق مردم طبق اصل نوزدهم نام می‌برد، بدون اینکه بگوید در این اصل آمده است «رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». بدیهی است که مذهب (مانند اینها) نیست، چرا که در جمهوری اسلامی، تبعیض بر غیرمسلمانان رواست.

عصر ما می‌گوید ۲۴ اصل در قانون اساسی به تبیین حقوق ملت تخصیص یافته است، اما ناگفته می‌گذارد که همه حقوق ملت طبق سیستم مشروط به رعایت موازین اسلام است، که مفسر آن نیز طبق اصل چهارم، فقهای شورای نگهبانند. چنانچه جای فصل حقوق ملت، جمله‌های معترضه مانند «مگر در مواردی که قانون تجویز کند»، «مگر به حکم قانون»، «به شرط آنکه مغل به مبانی اسلام نباشد» به چشم می‌خورد که معنویت تعرض به حقوق ملت را مشروط می‌کند. مثلاً، طبق اصل ۳۸، شکتی برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع منوع است، و به عبارت دیگر برای موارد دیگر مانند زهرچشم گرفتن از زندانی، رواست.

اطلاعیه هیئت تحقیق مجلس درباره نوارسازان

محسن آرمن، رئیس تحقیق و تفحص مجلس شورا در باره پرونده نوارسازان، اعلام کرد: اطلاعات هیئت تحقیق و تفحص مجلس در باره پرونده نوارسازان کامل است و ما نیازی به دیدن فیلم دادگاه و پرونده نداریم. وی اضافه کرد: ما اطلاعات دقیقی درباره نحوه برخورد قاضی با مستهملان در جریان رسیدگی به پرونده و هم چنین جلسات داریم و اسناد و مدارک

مقابله با اصلاحات

اکنون میست - جمعه ۱۴ اکتبر

برگردان: صبا انصاری



ماجرای استعفا عطاالله مهاجرانی بسیاری چیزها در باره محمد خاتمی رئیس جمهور ایران را آشکار می‌کند. ۸ ماه قبل زمانی که استیضاح جنگ و صلح و نصب و عزل فقهای شورای نگهبان، رئیس قوه قضائیه، رئیس سازمان رادیو و تلویزیون (که طبق اصل ۲۴، انحصاری است)، رئیس ستاد مشترک، فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی از جمله اختیارات رهبری است، اختیاراتی که می‌تواند به دلخواه به شخص دیگری نیز تفویض کند. همچنین عصر ما، اصل ۱۱۲، یعنی اصل مربوط به مجمع تشخیص مصلحت را مسکوت می‌گذارد، مجمعی که عملاً در ماورای نهادهای انتخابی قرار می‌گیرد و اعضای آن را رهبری تعیین می‌کند.

عصر ما نمی‌گوید که طبق اصل ۱۱۵، رئیس جمهور باید از میان رجال مسلمان انتخاب شود، یعنی زنان و غیرمسلمانان از رئیس جمهور شدن محرومند. شرط صدور حکم واقع‌بینانه در باره یک پدیده، دیدن همه جوانب آن است. مقاله عصر ما، این اصل را رعایت نمی‌کند و فقط برای ایسنگه «دمکراسی‌پذیری» قانون اساسی را ثابت کند، بخش اعظم آن را مسکوت می‌گذارد. در پاسخ به عصر ما باید گفت «استبدادپذیر» قانون اساسی بالا است. به جرات می‌توان گفت هیچ قانون اساسی مدونی در جهان، این حد از قدرت را در دست یک نفر متمرکز نکرده است. بهترین گواه بر اینکه وجه ولایتی قانون اساسی بر وجه جمهوریت آن می‌چربد، همین تجربه دو دهه اخیر است. قانون اساسی، در برابر اراده مردم، امتیاز و رجحان را به اراده ولایت فقیه می‌دهد. این، روح حاکم بر قانون اساسی است که در بیست سال اخیر اجرا شده است. در عین حال، عملکرد قدرتمندان از خود قانون اساسی هم مستبانه‌تر است که این واقعیت، در عدم اجرای بسیاری از اصول مربوط به حقوق مردم بازتاب می‌یابد.

عصر ما از انتخابات دوم خرداد و ۲۹ بهمن نتیجه می‌گیرد که اکثریت مردم، همین قانون اساسی موجود را قابل قبول می‌دانند. در باره این حکم شجاعانه دیگر زبان منطبق بسته است! تنها پاسخ ما این است: اگر واقعاً چنین است، مدافعان تغییر قانون اساسی را آزاد بگذارید تا فعالیت سیاسی داشته باشند و از موضع خود در مورد اصلاح قانون اساسی دفاع کنند و وقتی این شرط فراهم شد، ولایت فقیه را در یک همه‌پرسی آزاد، به داور مردم بگذارید.

عصر ما می‌گوید ۲۴ اصل در قانون اساسی به تبیین حقوق ملت تخصیص یافته است، اما ناگفته می‌گذارد که همه حقوق ملت طبق سیستم مشروط به رعایت موازین اسلام است، که مفسر آن نیز طبق اصل چهارم، فقهای شورای نگهبانند. چنانچه جای فصل حقوق ملت، جمله‌های معترضه مانند «مگر در مواردی که قانون تجویز کند»، «مگر به حکم قانون»، «به شرط آنکه مغل به مبانی اسلام نباشد» به چشم می‌خورد که معنویت تعرض به حقوق ملت را مشروط می‌کند. مثلاً، طبق اصل ۳۸، شکتی برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع منوع است، و به عبارت دیگر برای موارد دیگر مانند زهرچشم گرفتن از زندانی، رواست.

عزت‌الله سبحانی مدیر مسئول نشریه توفیق شده «ایران فردا» در سخنانی در دانشگاه تهران گفت: برخلاف آنچه که امام در باره میزبان بودن رای ملت فرمودند، ساختار سیاسی در ایران هماهنگی چندانی با آرای مردم و قانون نداشته است. به گزارش خبرنگار سیاسی «ایسنا» وی که روز سه‌شنبه گذشته در میزگرد «چالش‌های موجود در روند اصلاحات» در دانشگاه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران سخن می‌گفت، موانع موجود بر سر راه اصلاح‌طلبان و مجلس ششم را تشریح کرد و اظهار داشت: در ۱۶ مردادماه، زحمات یک ماهه نمایندگان مجلس در مورد اصلاح قانون مطبوعات، با نامهای که عده‌ای از آن را حکم حکومتی نامیدند بر باد رفت و قانون ملغی شد، در پی آن حتی خبرهایی در مورد تصرف مجلس شنیده شد و این یکی از تهاجماتی بود که علیه مجلس اصلاحات صورت گرفت. وی با اشاره به تغییر اصلاحات به نفع فقر، فساد و

تاکتیکی باشد اما راست این است که نه فقط رئیس جمهور و موثرترین وزیر او در نوعی از بروز سیاسی بسر می‌برند، بلکه برای مخالفان محافظه‌کار وی نیز یافتن نامزد معتبر و پیشبرد یک استراتژی برای انتخابات آتی ریاست جمهوری بسیار دشوار است. در سوم اکتبر او به نماینده خود در سپاه پاسداران، آیت‌الله محمدی کرمانی، اجازه داده که خواهان برکناری وی شود. این هاله ابهامی که پیرامون استعفا وزیر وجود دارد در مورد نیت و قصد رئیس جمهور نیز مطرح است. آقای خاتمی زمانی که در مبادات تمامی خود را برای شرکت در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری در بهار آینده اعلام کرد خیلی مورد توجیب و تشریح محافظه‌کاران قرار گرفت. اکنون محمدعلی ابطحی رئیس دفتر ریاست جمهوری این موضوع را مسکوت می‌گذارد. هفته گذشته وقتی از ابطحی در مورد تصمیم آقای خاتمی در این باره سوال شد او گفت: «برای تصمیم‌گیری هنوز خیلی زود است. وقتی زمان آن رسید در باره آن حرف خواهیم زد». این نحوه برخورد گرچه می‌تواند

مجلس خبرگان در مورد وضعیت سیاسی اجتماعی کشور اشاره و تصریح کرد: وظیفه خبرگان انتخاب رهبر و نظارت بر انجام وظایف و اختیارات وی است، خروج اعضای این مجلس از حیطه قانونی خود برخلاف قانونی است که مردم به آن رای داده‌اند. مردم باید بدانند که نمایندگان درمانده شده و زیر فشار انبوهی قرار گرفته‌اند و کسانی که می‌گویند چرا نمایندگان کار نمی‌کنند، باید برون و ببینند که این نمایندگان حتی مورد حمله فیزیکی هم قرار می‌گیرند.

سحابی در ادامه اتخاذ استراتژی آرامش فعال را از سوی جبهه دوم خرداد متناسب با فضای پدیدآمده و از سوی مخالفان این جبهه ندانست و اظهار داشت: در فضایی که تنش و نبود آرامش دائمی را مدام القا کنند، آرامش چه جانی دارد و به نظر من مردم باید در برابر تشنج‌هایی که در جهت محروم کردن شهروندان از حقوق انسانی آنها صورت می‌گیرد، پایبندی کنند. وی تاکید کرد: البته مقاومت مردم باید با احساس مسئولیت در قبال کشور و ملت و در واقع نوعی مقاومت فعال باشد. گفتنی است این میزگرد بدون حضور سایر مدعوین آقایان، عباس عابدی، محسن آرمن و هاشم آقاچری برگزار شد.

اخبار کوتاه

اخطار قانون اساسی: مجمع

تشخیص مصلحت نظام حق قانون‌گذاری ندارد

مدتی است مجمع تشخیص مصلحت نظام حرکتی را در بازنگری و اصلاح قوانین آغاز نموده است که مورد اعتراض نمایندگان مجلس قرار گرفته است. رجبعلی مزروعی، نماینده اصفهان در مجلس اظهار داشت: مجمع تشخیص مصلحت نظام بر طبق اصل ۵۸ قانون اساسی، حق قانون‌گذاری ندارد. وی از کربوبی، رئیس مجلس که عضو این مجمع نیز است، خواست که از جایگاه مجلس دفاع کند. وی اضافه نمود اگر این روال ادامه یابد، شان مجلس زیر سوال خواهد رفت. کربوبی در مصاحبه با خبرنگاران اظهار داشت که قانون‌گذاری جزو وظایف مجمع تشخیص مصلحت نظام نیست.

احضار محتشمی به دادگاه ویژه روحانیت

حکم احضار علی اکبر محتشمی، نماینده تهران از سوی دادگاه ویژه روحانیت، به هیئت رئیسه مجلس رسید. اما او اعلام کرد که به دادگاه نخواهد رفت و تاکید نمود که هیچ جنبه قانونی برای حضور در دادگاه ویژه روحانیت که صلاحیت رسیدگی به جرایم مطبوعاتی را ندارد، مشاهده نمی‌کند.

مدیر مسئول روزنامه بیان تصریح کرد، که مطابق اصل ۱۶۸ قانون اساسی، رسیدگی به جرایم مطبوعاتی فقط در محاکم دادگستری - و نه دادگاه ویژه روحانیت - آن هم با حضور هیئت منصفه و به صورت علنی باید انجام گیرد. حال آنکه من اطمینان دارم بسیاری از برخوردهای آقایان قبل از آنکه قضائی باشد، سیاسی است.

تشکل اسلامی «دانشجویان اصلاح طلب»

در دانشگاه قزوین

تشکل اسلامی دانشجویان اصلاح طلب دانشگاه قزوین با انتشار بیانیه‌ای اعلام موجودیت کرد. در این بیانیه جنبش دانشجویی به عنوان وجدان بیدار مردمی، عنصر دینامیک تحولات و نبض انتقادی جامعه توصیف شده که در نبود تشکل‌ها و نهادهای مردمی و مستقل از دولت، نقش اساسی ایفا کرده است.

در بیانیه آمده است: تشکل اسلامی دانشجویان اصلاح طلب در قالب جنبش دانشجویی تعریف می‌شود و با حفظ استقلال فکری، عقیدتی و عدم وابستگی به جناح حزبی در روند آرمان‌خواهی و عدالت‌جویی فعالیت می‌کند.

معاون اول قوه قضائیه:

قاضی، استقلالی در قضاوت ندارد

و باید تابع ولی فقیه باشد

مروی، معاون اول قوه قضائیه در جمع دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف اعلام کرد که در جمهوری اسلامی قاضی هیچ استقلالی ندارد و باید تابع ولی فقیه باشد.

وی در مورد پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، اظهار داشت که این پرونده هنوز نواقصی دارد. به این علت مجدداً در اختیار نمایندگان قوه قضائیه قرار می‌گیرد تا نواقص آن را رفع کنند.

مروی در مورد قضاوت اظهار داشت، هر کسی بجز ولی فقیه جامع‌الشرایط در زمان غیبت قضاوت کند، باید به اذن ولی فقیه باشد. وگرنه هیچ جایگاه شرعی و قانونی ندارد. قاضی نمی‌تواند بگوید این نظر من است، قاضی باید تبعیت کند. قاضی معصوم از قبل فقیه است و استقلالی در قضاوت ندارد.

طبرزدی توسط گروهی ناشناس ربوده شد

و بعد از دو روز آزاد گردید

حسنت‌الله طبرزدی، دبیر کل اتحادیه‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویان و دانش‌آموختگان، در روز ۱۵ مهرماه در خیابان «درکه» توسط عده‌ای ناشناس ربوده شد. مهاجمین فرزند وی را نیز مضرورب کردند.

طبرزدی حدود یک ماه قبل از زندان آزاد شده بود. وی بعد از رهایی از زندان، موجودیت تشکل جدیدی را به نام «جبهه دموکراتیک ملی ایران» اعلام نمود. در اطلاعیه این تشکل آمده است: «احزاب و گروه‌ها با هر نوع فکر و عقیده و ایدئولوژی بشرط التزام به اصول آزادی، دموکراسی و مردم‌سالاری، استقلال کشور و منافع ملی می‌توانند به عضویت این جبهه درآیند. بنابراین جبهه دموکراتیک ملی ایران از هیچ عقیده و یا ایدئولوژی پیروی نمی‌کند و یک جبهه سیاسی آزاد و ملتزم به اصول پلورالیسم و تکتگرایی است.»

لغو پروانه سه نشریه

هیئت نظارت مطبوعات، مجوز سه نشریه، آیدین، دانش حسابرسی و نورالغفر، این سه نشریه قبلاً به خاطر انتشار نیافتن طولانی اخبار دریافت کرده بودند.

دلایل مدیران این سه نشریه در مورد عدم انتشار طولانی آنها، مورد پذیرش هیئت نظارت قرار نگرفت.

حسین ضیائی، مدیر مسئول روزنامه ایران نیز به دادگاه مطبوعات فراخوانده شد و به مدت سه ساعت تحت بازجویی قرار گرفت. قاضی دادگاه مطبوعات موافقت کرد که ضیائی با سپردن وثیقه تا آغاز محاکمه آزاد باشد.

کنگاشی در شکل‌گیری شبکه‌های اختاپوسی

اقتصاد انگلی و تبعات اجتماعی آن

منبع: خبرگزاری دانشجویان ایران

دلار فروشی، چاپ و فروش بلیت اتوبوس جعلی، کوپن فروشی، بازار سیاه کارت تلفن و کمبود آن در مکان‌های اصلی فروش، اجاره دادن فیلم‌های مبتذل و... همه نمونه‌هایی از اقتصاد انگلی در جامعه ما هستند که هر یک علاوه بر تبعات فراوان سوءاجتماعی، ضربه و آسیبی به رشد صحیح و طبیعی اقتصاد سالم و رسمی کشورمان وارد می‌کنند. وجود شرایط لازم برای رشد و بسترسازی اقتصاد انگلی موجب شده است هر یک از بخش‌های این پدیده رونق و عمق فراوانی باید و شبکه‌ها و زنجیره‌های پیچیده و اختاپوسی را در درون خود بوجود آورد که یافتن انتهای آن، کاری بسیار دشوار است و جسارت و شهامت زیادی را می‌طلبد. دکتر عماد افروغ، جامعه‌شناس و عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس عدم نظارت صحیح، وجود اشکال در بخش‌های تولید، توزیع و مصرف، وجود اقتصاد نفتی یا رانتی، رابطه زنجیره‌های قدرت و ثروت و بیکاری و عدم اشتغال‌زایی و اختلاف طبقاتی را از جمله دلایل پیدایش و رواج اقتصاد انگلی ذکر کرد. عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس گفت: ساختار شهری کشور در رژیم گذشته به صورت زنجیره‌وار به تهران متصل می‌شد که این ساختار بعد از انقلاب همچنان حفظ شده است. وی با بیان این که چنین اقدامی در آن زمان با تکیه و پشتوانه اقتصاد نفتی صورت گرفته بود، گفت: این دولت رانتی اکنون نیز وجود دارد و با آمار و ارقام می‌توان ثابت کرد که روند تسمیرگرایی و تداوم بخشیدن به استراتژی «مرکز پیرامونی» بعد از انقلاب بیشتر شده است.

دکتر افروغ گفت: انقلاب اسلامی می‌بایست این رابطه را دگرگون می‌کرد و توقع ما با توجه به شعارهای اولیه انقلاب همچون «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» نیز همین بود. یعنی شکستن رابطه زنجیره‌ای «مرکز پیرامونی» و فراهم کردن زمینه برای رقابت سالم اقتصادی و دخالت‌های کمتر دولت در فرآیند فعالیت‌های اقتصادی.

وی یکی دیگر از شاخصه‌های افزایش رابطه «مرکز پیرامونی» پس از انقلاب را ظهور شهرهای اصلی (یعنی شهرهایی که در یک محدوده، جمعیتی بیش از دو برابر شهرهای مجاور در همان منطقه جمعیتی را دارا باشند) می‌داند و تاکید می‌کند: تاکنون شهرهای اصلی زیاده‌تر نیز شده‌اند. مثلاً در سال ۵۵ نسبت جمعیت شیراز به دومین شهر پرجمعیت استان فارس (مرودشت) ۸/۵ برابر بوده است که در سال ۶۵ به ۱۰/۵ برابر رسید. وی ادامه می‌دهد: اقتصاد رانتی یعنی کسانی که دسترسی بیشتری به قدرت دارند، به ثروت نیز دسترسی بیشتری دارند و اجازه نمی‌دهند، رقابت سالم اقتصادی شکل گیرد. این استاد دانشگاه، در مجموع، وجود رابطه قدرت - ثروت و رابطه زنجیره‌ای «مرکز پیرامونی» را باعث تشدید اقتصاد نفتی و رانتی معرفی می‌کند که این شرایط زمینه را برای بروز اقتصاد به وجود می‌آورد.

دکتر افروغ گفت: آیا اقتصاد انگلی در روستاها یا شهرهای کوچک بهتر می‌تواند رشد کند یا در شهرهای بزرگ، خصوصاً تهران؟ وی پاسخ به این سوال را دلیل روشنی می‌داند و می‌گوید: آن که گسترش رابطه «مرکز پیرامونی» بستر مناسب را برای ظهور اقتصاد انگلی به وجود آورده است. این جامعه‌شناس با اشاره به این که در کشور ما نرخ برگشت سرمایه و سودآوری از طریق مبادله و توزیع بیشتر از تولید است، گفت: این عامل موجب می‌شود که افراد بدون آن که زحمت ریسک تولید را بپذیرند، به توزیع و مبادله و واسطه‌گری روی آورند. وی افزود: باید سیاست‌های پولی و مالی ما در

خدمت تولید باشد. در جامعه‌ای که از طریق واسطه‌گری ثروت خوبی به دست می‌آید دیگر چه دلیلی وجود دارد تا افراد ریسک تولید را بپذیرند.

دکتر رزاقی، اقتصاددان و عضو هیات علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران نیز توزیع ناعادلانه ثروت در جامعه را بسترساز ظهور اقتصاد انگلی می‌داند و می‌گوید: بهره‌برداری ۲۰ درصد از جمعیت کشور از حدود ۴۷ درصد درآمد ملی و باقی‌ماندن مابقی آن برای ۸۰ درصد دیگر جمعیت و قراردادن حدود ۳۰ درصد از جمعیت کشور در زیر خط فقر، موجب اختلاف طبقاتی شدیدی می‌شود که زمینه را برای بروز اقتصاد انگلی بوجود می‌آورد. وی می‌افزاید: نبود شایسته‌سالاری در مدیریت سیاسی، اقتصادی و قضایی کشور، بروز پدیده فقر در میان کارمندان، مجازات‌شدن متخلفان و کسانی که دست به کارهای ناشایستی مانند رانت‌خواری، رشوه‌خواری، اختلاس و حیف و میل‌امووال دولتی می‌زنند، می‌تواند بوجود آورنده اقتصاد انگلی باشد.

دکتر رزاقی همچنین نبود تشکیلات و اتحادیه‌هایی که از حقوق، مزایا و بهبود شرایط زندگی کارمندان دفاع کند را از دلایلی می‌داند که موجب می‌شود خطا کاری در سطح ادارات گسترش یابد و رفته رفته امری عادی تلقی شود که این عامل نیز نقش موثری در ایجاد اقتصاد انگلی دارد.

فروش بلیت جعلی اتوبوس، چرخه‌های از اقتصاد انگلی را در سطح تهران بوجود آورده است که بخش قابل توجهی از افراد جامعه، شامل دلالان و واسطه‌گران، مردم خریدار، سفارش‌دهندگان چاپ بلیت تقلبی به برخی صاحبان بی‌تعهد چاپخانه‌های... را در خود فرو برده است. چرخه‌ای از اقتصاد انگلی که موجب کسب درآمد سرشاری برای صاحبان چاپخانه‌های متقلب و واسطه‌های بی‌رحم آن می‌شود و سرانجام ضرری قابل توجه برای شرکت واحد اتوبوس‌رانی به جای می‌گذارد. رونق این بخش از اقتصاد انگلی به دلیل استقبال بی‌شائبه‌ای تعداد زیادی از مردم کم‌درآمد است که ترجیح می‌دهند به جای خرید ۵۰۰ عدد بلیت به قیمت ۵۰۰ تومان آن را به قیمت ۲۰۰ تومان بخرند. آنچه در این میان عواطف را خریه‌دار می‌کند، دیدن بچه‌های کوچک از خانواده‌های کم‌بضاعتی است که از طرف دلالان اصلی و تهیه‌کنندگان این نوع بلیت تقلبی برای فروش، اجیر می‌شوند. تعجب‌نکنید! اگر چشمانتان را کسی بازکنید پول‌های هنگفتی را که این واسطه‌ها و دلالان به جیب می‌زنند خواهید دید! پولی که در طی یک ماه از چندین و چند برابر حقوق ماهیانه کارگری زحمتکش یا کارمندی ساده و متعهد تجاوز می‌کند. اما حاصل هیچ زحمت و تلاشی نیست جز ضربه‌زدن به اقتصاد کشور. حتی اگر با دید جستجوگر ماجرا را دنبال کنید و اگر کمی دل و جرات داشته باشید، از پشت صحنه این سناریو، یعنی از قراردادهای عوامل اصلی این جعل با صاحبان چاپخانه‌های متقلب اطلاع خواهید یافت که ثمره آن سود زیادی برای طرفین است!

در گزارش خبرنگار اجتماعی و فرهنگی ایسنا از یکی از مراکز عمده فروش بلیت جعلی در حاشیه یکی از میدان‌های اصلی تهران نتایج زیر به دست آمد: هر دست فروش یا دلال عادی در این چرخه انگلی می‌تواند روزانه حداقل ۵۰۰ ورق از این کالای جعلی را بفروشد. هر ورق محتوی ۵۰ عدد بلیت است که به قیمت ۲۰۰ تومان در شرایط عادی به فروش می‌رسد (و حال آن که خرید همان تعداد بلیت از باجه بلیت فروشی به قیمت ۱۰۰×۵۰ = ۵۰۰۰ تومان است) به دلیل تفاوت فاحش قیمت میان کالای اصلی و جعلی و با توجه به این که بیشتر

استفاده‌کنندگان از اتوبوس از قشر کم‌درآمد و فقیر جامعه هستند، فروش این نوع بلیت‌های جعلی، از بازار داغی برخوردار است. بطوری که طبق گزارش به دست آمده، هر واسطه‌عادی فروش بلیت جعلی در خیابان شهید سیدکمال‌الدین مرتجعی (شهپرستان) قادر است روزانه حدود ۵۰۰ ورق از آن را به فروش رساند. عاملان اصلی تهیه این نوع بلیت‌ها به واسطه عادی بابت فروش هر ورق بلیت ۲۵ تومان می‌دهند و بنابراین تنها یک‌دست فروش عادی در این چرخه انگلی قادر است روزانه ۵۰۰×۲۵ یا ۱۲ هزار و پانصد تومان درآمد داشته باشد! حال خودتان حدس بزنید صاحبان چاپخانه‌های متقلب و افراد صاحب قرارداد با آنها که عوامل اصلی تهیه بلیت جعلی هستند چقدر درآمد دارند!!!!

این چرخه انگلی شامل ۵ عضو دایمی است:

۱- افرادی متقلب و بی‌تعهد که صاحب چاپخانه هستند.

۲- عامل اصلی تهیه بلیت جعلی که با او قرارداد می‌بندد

۳- واسطه‌های اصلی که بلیت جعلی را از عاملان اصلی می‌گیرند و به دست‌فروشان عادی می‌رسانند.

۴- دست‌فروشان عادی که در حاشیه کوچه و خیابان‌ها می‌ایستند و پنهان و آشکار این کالا را به خریداران می‌فروشند.

۵- خریداران بلیت جعلی، که اغلب مردم عادی از قشر کم‌درآمد فقیر و یا انسان‌های بی‌تعهد و بی‌مسئولیت هستند و در موردی بسیار نادر نیز ممکن است خیرنگاری جستجوگر باشد که به دنبال پیدا کردن حلقه‌های بالاتر در این زنجیره است!

انتخاب جوهری نام فرود مسن است که در این چرخه نقش شماره ۳ (واسطه اصلی) را بازی می‌کند. وی در گفتگو با خبرنگار ایسنا بلیت فروش بودن خود را انکار می‌کند. البته درست می‌گوید چون یک دست‌فروش عادی نیست بلکه یک واسطه اصلی است که کوپن‌فروشی نیز می‌کند. شغل اصلی وی بنانی و سیمان‌کاری است اما دلیل کوپن‌فروشی خود را فقر مالی بیان می‌کند و به خبرنگار ایسنا می‌گوید: من ۳-۴ تا دختر بچه دارم و ماهی ۲۰-۳۰ هزار تومان اجاره می‌دهم. اگر امروز اینجا نیام برای فرود مسن، من کوپن‌فروشی نمی‌کنم تا آبرویم را حفظ کنم. اما مرا به جرم کوپن‌فروشی از طرف شعبه ۵-۷ به زندان انداخته‌اند و به تازگی از زندان آزاد شده‌ام. وی مدعی می‌شود: درد دل من آن است که وقتی داد می‌زنم تا کوپن‌فروشی کنم، از آن طرف مأمور می‌آید و می‌گوید ۱۰ هزار تومان به من بده تا تو رول کنی. اگر به او این پول را ندهم من را به زندان می‌اندازد. در گفتگویی با یک کودک ۱۰ ساله افغانی که تعداد زیادی از این بلیت‌های جعلی را برای فروش در دست داشت، چگونگی دریافت این بلیت‌ها را جویا شدیم. وی به خبرنگار ما گفت: فردی این بلیت‌ها را به من داد و گفت هر ورق از آنها را به قیمت ۲۵۰ تومان به فروش برسانم و بابت فروش ۵۰ عدد از این ورق‌ها، هزار تومان مزد بگیرم.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید دلایل گوناگونی مانند سودجویی عوامل تولید و توزیع این کالای جعلی، فقر مالی برخی از واسطه‌های این چرخه انگلی، کم‌درآمدی و وجود فقر فرهنگی در خریداران و نبود برخورد صحیح و کافی قانونی با این افراد موجب بروز و گسترش این معضل اجتماعی شده است. اما این مسأله خود از دلایل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خودی نشات می‌گیرد که در گزارش پیشین با عنوان کنگاشی در شبکه‌های اختاپوسی اقتصاد انگلی به آن پرداخته شده است.

دکتر رئیس‌دانا: در ایران دارائی خصوصی داریم، نه بخش خصوصی

رئیس‌دانا در این سخنرانی افزود: سنگین‌ترین مالیات را دولت در سال ۷۵ وضع کرد. در این سیاست توری کسانی که دستمزد ثابت دارند، قوه خرید خود را از دست دادند و تنها کارکنان دولتی هزینه دولت را پرداختند نه بنیادها و نهادها. وی گفت: منابع نهادها و بنیادها باید به منابع ملی برگردانده شود.

رئیس‌دانا از بیرون‌کردن افغانی‌ها از ایران به بهانه بیکاری به شدت انتقاد کرد و افزود: اگر همین افغانی‌ها ایرانی بودند و در آلمان بسر می‌بردند و با آنها چنین رفتاری می‌شد، همگی صدای اعتراض بلند می‌شد. این روش و راه حل درست نیست و دولت با این کارها نمی‌تواند به ریشه‌ها توجه کند.

نظرات کارشناسان در مورد مشکلات اقتصادی

دوم و... است. بنابراین هر چه از درآمدهای ارزی نفتی را به آن تخصیص بدهیم، در بهترین وضعیت تنها حفظ وضعیت موجود کرده‌ایم.» وی تصریح می‌کند: از بسیاری از کارشناسان اقتصادی از سال‌ها پیش در باره عمیق‌تر شدن مشکلات ساختاری در اقتصاد ایران هشدار داده بودند. ابراهیمی مهم‌ترین راهکارهای برون‌رفت از این وضعیت را چنین توصیف می‌کند: «ما باید بسترسازی کنیم، در مرحله اول امنیت اقتصادی همراه با تغییر در ساخت قدرت تحقق پیدا کند یعنی ما زمینه حمایت از بورژوازی متوسط را در کشور تقویت کنیم و سپس یک برنامه تعدیل ساختاری را که مرحله‌بندی و تدریجی است تدوین، پیاده و به اجرا بگذاریم.»

وی در باره ناکارآمدی برنامه‌های اجرایشده گذشته، می‌گوید: «برنامه‌های اول، دوم و سوم توسعه اقتصادی، اجتماسی از هر دو بعد دارای اشکال است. برنامه اول ظاهراً تعدیل ساختاری بود ولی پیش‌بینی‌های برنامه‌ها با حفظ ساختارهای موجود همراه بود، در حالی که در برنامه تعدیل ساختاری، می‌بایست تمام ساختارها به هم بریزد. از این رو ماهیت این برنامه متناقض بود. دستگاه اجرایی نیز می‌خواست ابزارها حفظ شود. در نهایت چینه ضد تعدیل ساختاری بر برنامه حاکم شد. در نهایت به دلیل فشار نیروهائی که دارای منافع بودند، آن جنبه‌هایی از تعدیل ساختاری اجرا شد که یکی منابع، برای برون‌رفت از این وضعیت و حل مشکلات ساختاری و به ویژه نظام اقتصادی در ایران ضرورت دارد که تحول سیاسی و قضایی اتفاق بیفتد. بنابراین توسعه نظام حقوقی، دموکراسی و نهاد دموکراتیک برای حل این مشکلات پیش‌نیاز است، وقتی حقوق مالکیت و فردی به درستی در جامعه تحقق پیدا کند، آنگاه مکانیسم‌های بازار می‌تواند شکل بگیرد. در غیر این صورت ما بازمی‌گردیم به برنامه‌های اقتصادی اجرایشده که نظام حقوقی و فردی و سیاسی را نادیده گرفتند و آمدن نظام بازار آزاد را حاکم کردند. در جایی که ما در نظام حقوقی، سیاسی، قضایی مشکل داریم تسلط ساز و کار بازار منجر به بروز انحصارات، رانت و رانت‌جویی و ثروت‌های بادآورده می‌شود چرا که ما قابلیت‌های مکانیسم بازار را نادیده گرفته‌ایم.»

امیر ابراهیمی صاحب‌نظر مسائل اقتصادی می‌گوید: «تجربه نشان داده است رونق و رکود اقتصاد ایران تابعی از درآمدهای ارزی نفت است و در شرایط کنونی با توجه به افزایش بهای نفت در بازارهای جهانی، با رونق مواجه نیستیم و همچنان رکود حاکم است. علل رکود اقتصاد ایران را می‌توان در عوامل سیاسی - اقتصادی و ساختاری جست و جو کرد.»

وی می‌افزاید: «در بعد سیاسی - اقتصادی مهم‌ترین و اصلی‌ترین مشکل اقتصاد ایران تاکنون موضوع امنیت اقتصادی است. تنش‌های سیاسی اخیر در جامعه و ورود قوه قضائیه به بحث‌های سیاسی و درگیر شدن آن، به وضعیت امنیت اقتصادی در کشور شدیداً لطمه‌زده است و ثبات اقتصادی را در ایران دچار تزلزل کرده است و دورنمای نسبتاً مبهم و نامشخص ایجاد کرده است.» این استاد دانشگاه تاکید می‌کند: «این امر باعث شده که سرمایه‌گذاری داخلی به ویژه در بخش‌های تولیدی، نقصان پیدا کند و از سوی دیگر سرمایه‌گذاری خارجی نیز برنامه‌های خود را متوقف کرده است. بنا بر گزارش نشریه اقتصادی «امید» قرار بود حدود ۶ میلیارد دلار در ایران سرمایه‌گذاری خارجی انجام شود. به خاطر همین جریانات سیاسی متوقف شده است.

ابراهیمی تنها بخش اقتصادی دارای رونق نسبی را ساختار دانست و خاستگاه این رونق موقتی را، رکود در بازار دیگر دارائی بیان کرد.

وی اضافه می‌کند: «تنش‌های موجود موجب شده است تا صاحبان سرمایه تلاش کنند سرمایه‌های خود را درگیر نکنند. چرا که احتمال ریسک را بالا می‌دانند.»

ابراهیمی می‌افزاید: «دلیل دیگر مشکلات ساختاری نظام اقتصادی کشور است، که به رویه‌های غلط اقتصادی، عدم وجود نظام و سیستم اقتصادی در دوران پس از انقلاب بازمی‌گردد. که این موجب بوجود آمدن مشکلات ساختاری شده است. در گذشته افزایش درآمدهای ارزی حاصل از فروش نفت می‌توانست عدم کارایی‌ها و ضعف‌های ساختاری را پوشش دهد ولی از آنجا که مشکلات ساختاری طی بیست سال گذشته زو زو به روز عمیق‌تر شده است. مشخصه صنعت امروز در ایران حجم بزرگ و بی‌قواره، ارزبری بالا، کهنه و دست

سوء مدیریت‌ها و نبود شایسته‌سالاری به اتلاف منابع ملی منجر شده است

هرچنان نظیفی مدرس دانشگاه می‌گوید: «بسیاری از صاحب‌نظران اقتصادی معتقدند که اقتصاد ایران از اواخر سال ۱۳۷۲ وارد یک دوره رکودی شده است و در سال ۱۳۷۵ این رکود تعمیق شده و این سیر همراه با افت فعالیت‌های اقتصادی همچنان ادامه دارد. از طرف دیگر ما شاهد افزایش نرخ بیکاری به همراه کاهش بهره‌وری نیروی کار و بهره‌وری سرمایه هستیم.»

وی می‌افزاید: «ما با یک نرخ بیکاری بالا و نرخ رشد اقتصادی بسیار پائین مواجه هستیم و از طرف دیگر شاهد مسیر صعودی تورم هستیم. بخشی از این مشکلات در اقتصاد ما به ساختارهای موجود برمی‌گردد و بطور مثال اکنون نرخ بهره اسمی در کشور پایین‌تر از نرخ تورم است پس بنابراین بسیار معقولانه است که کسی تمایلی به پس‌انداز کردن در بانک‌ها نداشته باشد و پس‌انداز ملی کاهش می‌یابد و در نهایت به محدودیت منابع اعتباری منجر می‌شود.»

نظیفی اضافه می‌کند: «علیرغم شعارها مبنی بر کوچک‌کردن حجم تصدی‌های دولت، شاهد افزایش حضور دولت در اقتصاد هستیم و این خود همراه است با کارایی نامناسب. سوءمدیریت‌ها، نبود شایسته‌سالاری... که همگی به اتلاف منابع ملی در حد بالائی در کشور منجر شده‌اند.»

وی می‌افزاید: «ما با یک نرخ بیکاری بالا و نرخ رشد اقتصادی بسیار پائین مواجه هستیم و از طرف دیگر شاهد مسیر صعودی تورم هستیم. بخشی از این مشکلات در اقتصاد ما به ساختارهای موجود برمی‌گردد و بطور مثال اکنون نرخ بهره اسمی در کشور پایین‌تر از نرخ تورم است پس بنابراین بسیار معقولانه است که کسی تمایلی به پس‌انداز کردن در بانک‌ها نداشته باشد و پس‌انداز ملی کاهش می‌یابد و در نهایت به محدودیت منابع اعتباری منجر می‌شود.»

نظیفی اضافه می‌کند: «علیرغم شعارها مبنی بر کوچک‌کردن حجم تصدی‌های دولت، شاهد افزایش حضور دولت در اقتصاد هستیم و این خود همراه است با کارایی نامناسب. سوءمدیریت‌ها، نبود شایسته‌سالاری... که همگی به اتلاف منابع ملی در حد بالائی در کشور منجر شده‌اند.»

وی با اشاره به فرار سرمایه‌های داخلی و

ناسامانی‌های برنامه اول و دوم عامل وضعیت تورم رکودی فعلی است

صحرانیان در باره خروج سرمایه‌ها می‌گوید: «ما طی سال‌های گذشته برای صاحبان سرمایه و کارآفرینان یک نوع ضد ارزش قائل شدیم و با کارخانه‌داری از یک کار مذموم می‌دانستیم و در این زمینه فرهنگ‌سازی شده است. به همین دلیل بسیاری از صاحبان سرمایه و کارخانه بهتر می‌بیند که سرمایه‌های خود را از کشور خارج کنند.»

وی اضافه می‌کند: مشکل معیشت مردم که بسیار هم مهم است به دلیل کاهش درآمد سرانه است که خود آن نیز ناشی از کاهش سرمایه‌گذاری طی بیست سال گذشته است ما با دو مشکل مواجه بوده‌ایم: یکی برنانه‌ای برای تنظیم جمعیت نداشته‌ایم و دیگر با نقصان سرمایه‌گذاری مواجه شده‌ایم. یک نوع برخورد احساسی و شعاری با مسئله اقتصاد می‌شود و طی این ۲۰ سال هرگز با اقتصاد علمی برخورد نشده است و ما می‌بینیم دچار مشکل هستیم.»

محمد صحرانیان استاد دانشگاه می‌گوید: «وضعیت رکودی که همراه با تورم است دنباله ناسامانی‌هایی است که از برنامه اول و دوم توسعه شروع شده است. در طی این دو برنامه به سرمایه و سرمایه‌گذاری توجه نشد و سرانه سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعت و کشاورزی ۷۱ دلار بوده و بخش عظیمی از درآمدهای ارزی به طرف معاملات وارداتی رفته است. و از ۳۲۵۰ دلار سرانه درآمدهای ارزی در طی این سال‌ها فقط همین مقدار تخصیص یافته است.»

وی می‌افزاید: «در چنین شرایطی چیزی جز کاهش تولید نمی‌توان انتظار داشت. اکنون نیز علیرغم افزایش درآمدهای ارزی اگر فکری به این وضعیت نشود و سریعاً به وضعیت اقتصاد و تولید سر و سامانی داده نشود سقوط کامل اقتصاد در سال ۲-۱۳۸۱ به وقوع خواهد پیوست. چرا که از سال دیگر سر رسید اوراق منتشر شده فرامی‌رسد و دولت توان پرداخت آن‌ها را نخواهد داشت.»



اشاره: آقای کامیار عابدی در اثری با نام «شبان بزرگ امید» به سیری تحلیلی در زبان، فرم و محتوای آثار سیاوش کسرانی دست زده است. او در این کتاب به موضوعاتی اشاره دارد که در مورد شاعران حزبی و بخصوص در داخل کشور به آن کمتر پرداخته شده است. این اثر از سوی اردلان عطارپور مورد مداخله و بررسی اجتمالی قرار گرفته و در کتاب ماه ادبیات و فلسفه، درج شده است. انتخاب عنوان فوق برای این مقاله از من است و ذکر این نکته هم ضروری است که تمامی موارد اندیشه‌های و دیدگاه‌های نهفته در این نقد نیز مورد تأیید من نیست.

کامیار عابدی پژوهشگر و منتقد شعر و ادب معاصر ایران در آخرین کتاب خود که «شبان بزرگ امید» نام دارد به «بررسی زندگی و تحلیل سیر تاریخی و زبانی و شکلی و محتوایی اشعار سیاوش کسرانی شاعر معاصر پرداخته است» و در آخر هم نمونه‌هایی از شعرها و واپسین سروده‌های او را آورده است. عابدی در مقدمه از این‌جا شروع می‌کند که «ستایش یا نكوهش کسرانی کار آسانی است» (ص. ۱) و ما اضافه می‌کنیم که البته در این بین همانا آسان‌تر «نکوهش کسرانی» است.

وقتی محمود به آذین یار غار و گرمابه و رفیق حزبی کسرانی که بر دفتر اشعارش مقدمه‌های ستایش آمیز می‌نوشت، این اواخر در باره وی گفت که احتمالاً کسرانی ساواکی بوده است! (ص. ۲۱) معلوم است که دیگر نکوهش کسرانی به چه سادگی است. خود کسرانی هم از خود انتقاد دارد. او در واپسین سال‌های عمر، بعد از ترک وطن و در موقعی که در کشوری بیگانه می‌زیست، راه رفته را چنین به تازیانه انتقاد می‌گیرد: «شرمنده آن که پشت به یار و دیار خویش با صد بهانه روی به بیگانه می‌کند...» (ص. ۱۴)

کسرانی در پلنوم همگانی هم مسلک‌ان خوشی گفت: «ما دیر کرده‌ایم، بسیار دیر و خطر هرگز نرسیدن و یا هرگز نتوانستن نیز در کسین ماست.» (ص. ۳۱) اما کسرانی که در یک قلم بزرگ، زندگی و هنر و همه چیزش را در راه حزب باخته‌اش داده بود، دیگر چیزی جز همان حزب «باخته» ندارد و در ادامه باز به ناچار از سر استیصال با تمام انتقاداتی که دارد این طور تسهید می‌کند: «من به تودهای حزبی می‌پیوندم!» (ص. ۳۰) کسرانی نمی‌تواند بدون این که آینده‌ای پیش رو داشته باشد، گذشته خود را بکلی نفی کند. این است که چون با دوستان تنها می‌شد، می‌گفت: «ای دل غافل!» و باز «آرزو می‌کرد که در گوشه‌ای از دنیا، حتی به اندازه باغچه‌ای آن فکر بواقع اصولی پیاده شود.» (ص. ۳۱) کسرانی که از میهن و مردم رانده شده بود، سوسیالیسم و اینترناسیونالیسم را ناپود شده می‌دید، زندگی خود را بیاد رفته حس می‌کرد، نمی‌توانست در ناپودی و مرگ خود و آرزوهایش زندگی کند و از هول واقعیتی که بر سر او و امید و امالش آوار شده بود این بار با «دل غافل» به دنبال جانی به خردی یک باغچه می‌گردد تا حداقل آرزوهایش را تا دم گور بکشاند و پیش از مرگ، نرسد. این مکافات مردی است که در سراسر زندگی اش خطا رفت و حالا فقط می‌خواهد که ما اشک‌هایش را نبینیم! می‌خواهد پیش از آن چه مستحق است مکافاتش ندیم، حداقل شاعری او را منکر نشویم.

کامیار عابدی می‌نویسد: «در شعر سیاسی، امکانی درخور برای رسیدن به جوهر شعر وجود ندارد...» (ص. ۹۹) روشن است که کسی با این تلقی به سراغ سیاوش کسرانی می‌رود، نمی‌تواند او را شاعر بداند، چنان‌که قاعدتاً نباید فرخی یزدی، عارف قزوینی، ملک‌الشعرا یبار،

شعر سیاسی، شعر حزبی

اردلان عطارپور

ابوالقاسم لاهوتی و از امروزی‌ها مثلاً هوشنگ ابتهاج، احمد شاملو و از خارجی‌ها لورکا، نرودا، ناظم حکمت و نظایر این‌ها را شاعر بدانند! اما آن قضاوت ناعادلانه ریشه در تعریف و دریافت اشتباه کامیار عابدی از «شعر سیاسی» دارد. او می‌نویسد: «در شعر سیاسی، البته انگیزتگی سیاسی اجتماعی مخاطبان در درجه نخست قرار دارد. وسعت دایره مخاطبان در هنگام سرودن کاملاً در محور توجه است.» (ص. ۱۰) عابدی در جای دیگر می‌گوید: شعر سیاسی، شعری است که در درجه نخست به پیام اهمیت بدهد. (ص. ۴۸) معلوم است با این تکیه عابدی که شعر سیاسی در درجه نخست به پیام اهمیت می‌دهد، شعریت شعر، خود بخود منتفی و یا در درجات بعدی قرار گیرد. در حالی که در نظر ما شعر سیاسی، شعری است که پیام یا موضوع آن سیاسی باشد، همین. چنان‌که شعر اجتماعی، عاشقانه، حماسی، مردمی، رمزی، میهنی و... هم همین طور است. در واقع نباید سیاست‌زدگی دیروزی بخشی از هنرمندان ما، باعث سیاست‌گرایی امروزی بعضی از منتقدان گردد. سیاست هم جزئی از جامعه و زندگی است و گاهی بسیار مهم می‌شود و شعر از پرداختن به آن گریزی ندارد. مهم این است که شعر با شعار و بیانیه سیاسی یکی نشود، چنان‌که این خطر، مثلاً در مورد اشعار عاشقانه هم وجود دارد که با سوز و گداز و آه و ناله یکی شود، یا چه بسیار اشعار اجتماعی که هیچ کدام باقی نمانده‌اند یا حداقل خواننده ندارند.

اتفاقاً سیاوش کسرانی تا آن حد و حدود و زمانی که شعر سیاسی می‌گفت از موفق‌ترین شاعران بود. مگر «آرش‌کمانگیر» یک شعر سیاسی نیست؟ مگر نه این‌که این شعر «نقطه عطفی در شعر معاصر ایران بود» (ص. ۶۷) مگر نه این‌که این شعر «چون محور مستندی تمام شعرهای سیاسی دهه پنجاه را به خود مربوط می‌کند» (ص. ۴۲) مگر کم بودند «شاعرانی که در هنگام شعرگفتن، منظومه کسرانی را پیش چشم داشتند» (ص. ۶۷) و مگر نه این است که پرویز نائل‌خانلری ادیب و شعرشناس با وجود اختلاف مسلکی که با کسرانی داشت به ستایش او زبان گشود و از «راه تازه گوینده و کامیابی او» سخن گفت (ص. ۶۵) و مگر نه این است که «آرش‌کمانگیر» در غالب مجموعه اشعاری که از شاعران معاصر گرد آمده، جا داشته است و مگر غیر از این است که اغلب اهل شعر حداقل چند بیتی از آن منظومه را از بر دارند:

...گاه کاهی
زیر سقف این سالن بام‌های مه‌رفته
قصه‌های درهم هم را ز نوبت‌های باران شنیدن
بین‌تکان کهوره رنگین‌کمان را
در کنار بام دیدن
یا شب برفی
پیش آتش‌ها نشستن
دل به رویاهای دامنگیر و گرم شعله بستن...
آری آری زندگی زیباست
زندگی آتشکده دیرینه پابرجاست
و رفیق‌رویش، رقص شعله‌اش در هر کران پیداست
ورنه خاموشی است و خاموشی کلاه ماست...
(از منظومه آرش‌کمانگیر)

هیچ‌کس نمی‌تواند «شعر» یا «سیاسی» بودن این آثار را نفی کند. در واقع اشکال کسرانی به خاطر اشعاری از این دست نیست. حتی دیدن سیاسی کسرانی به نوبه خود باعث باز شدن افق‌های تازه و تعبیرات و تصاویری شد که در شعر شاعران دیگر نبوده است.

اشکال کسرانی از آنجا شروع شد که وی به جای اشعار سیاسی‌ای از آن دست اشعار حزبی و تشکیلاتی گفت و آرام آرام کار به آنجا کشید که انگار بجای شعر، مصوبه‌های کمیته مرکزی را «منظوم» می‌کرد و یا فقط به مناسبت‌های حزبی طبع او به جوش می‌آمد:

«سلام رفقای امتیابی

معدن کاوان شجاع سلام

نتها نیستید

نه در وطن خود و نه در میهن من... (ص. ۱۲۲)
یا در باره دفتر حزب مورد علاقه‌اش در خیابان شانزده آذر می‌گوید:

«گندوی آدمیت آشیانه رستگاری...» (ص. ۱۰۰)

این‌ها دیگر شعر سیاسی نیست، شعرهای فرمایشی و حزبی و تشکیلاتی است و به گناه این «شعر»‌ها نباید اشعار سیاسی بسوزند و هیچ منتقدی نباید این دو نوع را با هم خلط کند. شعر سیاسی، «غزل برای درخت» است که علیرغم کینه رژیم پهلوی نسبت به کسرانی، این شعر حتی به کتاب‌های آموزشی دبستان‌ها راه پیدا کرد و کامیار عابدی هم آن را از «اوج‌های غریب» (ص. ۸۸) می‌داند:

«وقتی که بادها

در برگ‌های درهم تو لانه می‌کنند

وقتی که بادها

کبوسی سوزن‌افزار تو را شانه می‌کنند

وغوغالی ای درخت

وقتی که چنگ و حتی باران کشوده است

در بزم سرد او

خیناکو غمین خوش آوانی ای درخت...
چون با هزار رسته، تو با جان خاکبان

بیوند می‌کنی

بروا مکن زرق و برق

بروا مکن زرق و برق

بروا مکن زرق و برق

این‌که اگر در شعری «شاعر» نباشد، ما آن را سیاسی نمی‌دانیم، اشکال از دید ماست، وگرنه «غزل برای درخت» به شهادت همین چند مصرعی که نقل شد، کاملاً سیاسی است. چنان‌که در «چهل کلید» که چهل شعر منتخب از چهل و چند سال شاعری کسرانی است و در انتخاب آنها طبق آنچه در مقدمه آمده «بویژه دیدگاه سیاسی» شاعر مدنظر بوده، شعر «غزل برای درخت» نیز وجود دارد. فکر می‌کنم که حرف خود را زده‌ام و احتیاج به مطلب دیگر یا شعری به عنوان مثال نیست. اما دوست دارم که شعر «در شب سعدی» را بیاورم که کاملاً سیاسی است و سعید نیاز کرمانی با وجود اختلاف مسلک با کسرانی آن را از بهترین اشعار صدسال اخیر دانسته است و عبدالرفیع حقیقت با وجود دیدگاه متضادی که با کسرانی دارد آن را از بهترین اشعار تاریخ ادب پارسی می‌داند. به شعر دقت کنید:

چه سبید کوهساری، چه سیاه‌ماهتایی
نرسد به کوش جز زاری و شیون غتایی
همه درهای وحشت به کین من نشسته
نه مقدم درونکی، نه میسرم شتابی
به امید هم‌زبانی، به سکوت نعره کردم
نه بیامدم طینی که کمان بوم جوابی
همه لاله‌های این کوه، ز داغ دل فسردهند
جو نکرده صخره رحمی، جو نداد چشمه آبی
بنشین دل هوایی؟ که بر آسمان این شب
ندمیه اختر کو شکست چون شهابی
به سپهر دیدگاهام، به کرانه نگاهام
نیود به شب شکافی و از سحر سرابی
تن من دخاقت در شب، ز عیش شکافتم لب
«سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی»
نظر سعید نیاز کرمانی و عبدالرفیع حقیقت را

در باره این شعر آوردیم، تا نظر خوانندگان در این مورد چه باشد که آیا اشعار سیاسی‌ای از این دست و از نوع «غزل برای درخت» مجالی برای شعریت شعر نمی‌گذارند. عطارپور ناوتوست: «سعی کردم تمامی ارجاعات و اشعار کسرانی یا آن چه مربوط به وی است، به کتاب «شبان بزرگ امید» بگردم. در دو مورد هم به کتاب‌های «آرش‌کمانگیر» و «چهل کلید» رجوع دادیم. اما در باره عیب شعر «در شب سعدی» می‌توان به کتاب‌های «شعری که زندگی است» به کوشش سعید نیاز کرمانی و همچنین به «نگین سخن»، جلد هشتم تالیف عبدالرفیع حقیقت مراجعه کرد.

نامه منتشر نشده‌ای از صمد بهرنگی

به نقل از نشریه «شمس تبریز»



نشریه شمس تبریز به مناسبت سالگرد درگذشت صمد بهرنگی اقدام به انتشار برخی نوشته‌ها و نامه‌های منتشر نشده او کرد. نوشته زیر، نامه‌ای است که او در دفاع از دوست و هم‌روزم خود بهروز دهقانی، بعد از این که وی را از آموزش و پرورش «منتظر خدمت» کردند، به اداره فرهنگ آذر نهر نوشته است. در این نامه ما با گوشه‌های بیشتری از شخصیت این دو آشنا می‌شویم.

اداره محترم فرهنگ شهر آذر شهر می‌خواهم چند کلمه‌ای در باره همکار عزیزم بهروز دهقانی که رونوشت تقاضای منتظر خدمت شدنش از اداره فرهنگ تبریز طی نامه شماره ۷۶۷۰ - ۴۰/۱۲/۱۴ به دبستان پیروزی رسیده است، عرض کنم. نامبرده جوانی است پاک و امیدوار که پنج سال مداوم است در مقان که یک بار خانه و اثاثش را در آن به یغما بردند، خدمت می‌کند. خدمتی که از دست کمتر معلمی از آذر شهر برمی‌آید. فکرش را بکنید. جانی که در آن شاگرد کلاس نهم «مجله» را چیزی در ردیف لوئینگ و افتابه می‌دانست، کتابخانه‌ای را صاحب شد است که کتابخانه دبیرستان پهلوی شما با همه پول‌ها و کتاب‌های دولتی که نصیب کرده‌اند، پیشش هیچ است. با دستی خالی لیک با دلی پرشور. کسی یک شاهی پول نداده که ای دهقانی بیا این را خرج کتابخانه‌ات کن. آن‌هم کتابخانه‌ای که مثل کتابخانه دبیرستان پهلوی شما خدمت به ز وجود. کتاب‌ها همیشه در اختیار و دسترس شاگردان است. دهقانی علاقه‌ای در شاگردانش ایجاد کرده است که پول می‌دهند و کتاب کرایه می‌برند و دهقانی با این پول کتاب‌های جدیدی می‌خرد. در این دبیرستان عریض و طویل چکار می‌کنند؟ من از این که اداره محترم راضی شده است به این آشنایی‌ها فردی مانند دهقانی را، که من با تمام فرهنگ آذر شهرش برابر می‌دانم، منتظر خدمت شود بی نهایت غصه‌مندم. غصه او نیز کم از من نیست. او غصه خواهد کرد که برخلاف میلش دست پرفصافش را از دامان شاگردانش کوتاه می‌کند. او غصه خواهد کرد که قضاوت‌های سطحی و دیده‌های ظاهرین فردی را از فرهنگ عزیز و مقدس جدا می‌کند که با تمام ذرات وجودش به آن عشق می‌ورزد و به سرتوشت آن علاقه‌مند است. و علاقه‌اش مثل من تنها علاقه پولی نیست. با این فقر اخلاقی و چهل و ندانی که هر روز نمونه‌اش را در خود آذر شهر، هم اداره محترم و هم ما معلمین به چشم می‌بینیم، وجود دهقانی غنیمتی است بزرگ. چه خطانی از دهقانی سر زده است؟ چند بعد از ظهر یا قبل از ظهر غایب شده است و نتوانسته سر کلاس حاضر باشد. آیا در گذشته نیز این عمل تکرار می‌شده است؟ من به تمام ایسانم قسم می‌خورم که نه. شاید کاری داشته است. آیا مجازات کسی که پنج سال خون دل خورده است و یک بار خطانی از او سر زده است این قدر باید شدید باشد؟ شاید بشود در خود آذر شهر کارمندانی را پیدا کرد که بیش از او سر خدمت حاضر نشده‌اند و سر و صدایش نیز در نیامده است. دهقانی چه حماقت و چه دلخوشی از اداره فرهنگ دیده بود که چنین دل حساسش را شکستید و تقاضای «به شدت تنبیه شدن» اش را کردید؟ روزی دهقانی خسته و کوفته به در منزل خود، یا به قول خودش «آلونک» اش می‌رود می‌بیند قفل را شکسته‌اند و اثاثش را به غارت برده‌اند. نامردها حتی به نمکدان او هم طمع کرده بودند و این قضیه در مسلمان اتفاق افتاد و حال دهقانی رفت که رفت. ولی او به روی خودش نمی‌آورد و دلشکسته نمی‌شود. بیش از پیش به تربیت جوانان روشن بین علاقه‌مند می‌شود اما امروز از دیدن این که چنین کاری هم ممکن است بشود دل‌سرد و شکسته

خواهد شد. دل‌سردی و شکستگی جوانی مثل دهقانی، که من می‌دانم در پشت تابناک و عریضش چه‌ها می‌گذرد، برای ایران عزیز و خصوص فرهنگ آذر شهر ضایعه‌ای بزرگ است.

روزی که، در سال‌های گذشته، دهقانی و همکار عزیزش دولت‌آبادی فساد امتحانات و اوضاع دبیرستان عنصری را به اطلاع اداره فرهنگ رساندند و تقاضای رسیدگی کردند، روزی که حتی شاگردان دبیرستانی عنصری به نخود فساد امتحانات متفرقه دبیرستان خود پی بردند و اداره فرهنگ خود را به نشیندن زد - یا نشیندند و مدارا کردند - دهقانی و دوستانش تا آن‌جا که از دستشان بر می‌آید و به آن‌ها مربوط بود جلوی فساد را گرفتند. عده‌ای به طبع از ایشان ناراضی شدند و شاید هم خانه دهقانی و دوست و همکار گرمی‌اش سعادت بی‌بخاطر همین ناراضی‌تی به تاراج رفت.

دهقانی خطانی مرتکب شده است، اما بنظر من مستحق «بشدت تنبیه شدن» نیست. تازه دهقانی در دانشکده ادبیات هیچ سمتی ندارد که اداره محترم او را دانشجوی دانشکده ادبیات کسی که «نظری غیر از تحصیل در دانشکده ندارد» معرفی کرده‌اند. دهقانی نظریات فرهنگی بلندی دارد که فکر آدم‌های خاکی نظیر من از تحلیل آن‌ها عاجز است. دهقانی جوان متواضع و فاضلی است که انسان‌دوستی و عشق به میهن شعار اوست. من از این که اداره محترم مقام دهقانی را تا درجه کسی که «نظری غیر از تحصیل در دانشکده ندارد» پایین آورده است، دارم دق‌مرگ می‌شوم. سواد دهقانی را هیچ یک از فرهنگیان آذر شهر ندارد و همچنین تواضع او را، صداقت او را، و پاک‌ی او را. ای کاش من به اندازه تار مونی از او بلند نظری داشتم. دهقانی آدم بزرگواری است که در گیر و دار انحطاطات فکری و اخلاقی جامعه ما گیر نکرده و سقوط نکرده است. دهقانی انسان بی‌آزاری است که در گیر و دار تشویق‌ها و توبیخ‌ها و ابلاغ‌ها و مقام‌ها دست‌یافت نمی‌شود. او راه خود را - که جز راستی و عشق به کار نیست - از هر کجاکه باشد پیدا خواهد کرد. او انسان به معنی واقعی کلمه است و اگر می‌خواهد بشود - و خواستن توانستن است - لیکن من و عده‌ای نیستیم که جای خود دارد. نمی‌خواهیم که بشویم و باشیم و نمی‌دانیم نیستیم و نخواهیم شد. حسابی در چهل مرکبیم و آن کس که نداند و نداند که نداند در جل مرکب ابدالدهر بماند.

با تقدیم احترام آموزشگاران کلاس اول دبستان پیروزی صمد بهرنگی، ۴۰/۱۲/۱۵

متداول گردید. استیلای اعراب بر ایران علاوه بر این که به اضحلال مهرگان و گرمی‌داشتن آن نایل نگردید، بلکه خود از آن نیز متأثر شد، واژه مهرگان به صورت معرب آن (مهرجان) وارد زبان عربی گردید، و امروزه هم مهرجان را که در اغلب مناطق عرب‌زبان با گویش پارسی آن مهرگان تلفظ می‌شود معادل جشنواره و یا فستیوال به کار می‌برند. نفوذ مهرگان علاوه بر تاریخ و ادبیات اسطوره‌ای ما در موسیقی سنتی ما نیز حضور دارد مهرگانی یکی از گوشه‌های موسیقی ملی ایرانی است. ازرقی مهرگان را چنین می‌ستایند:

مهرگان تو در آمد پس مبارک مهرگان
فال سعد آورده و روز فرخ و بخت جوان!

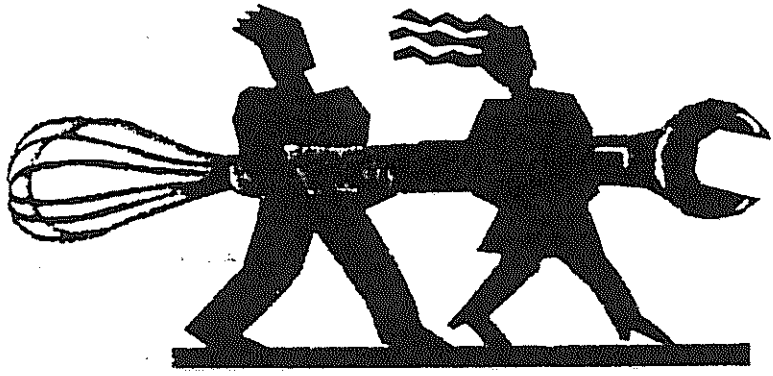
شاعران بسیاری مهرگان را جشن شادی، پایکوبی، عیش و مستی و سرور می‌دانستند و این گونه بسیار سروده‌اند:

بیا شادی کنیم امشب که جشن مهرگان آمد
که دست‌افشان بساط عیش و مستی در میان آمد!
و یا به گونه‌ای دیگر:
شاد باشید که جشن مهرگان آمد
بانگ شادی و شورگاران آمد!
بعدها با استیلای تازیان بر ایران و ایلغار فرهنگی آنان مهرگان و گرمی‌داشتن آن رو به ضعف نهاد. درخت سبز و شاداب مهرگان در تاریخ ایران بعد از اسلام دوباره از دل پر امید ایرانیان با شوری بی‌مانند روئید و در زمان سامانیان و غزنویان دگر بار به شکل عمومی آن

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان
مهر برفزا ای نثار مهر مهر بربان!
مهرگان را نیاکان ما بعد از برداشت محصول از مزارع و تاکستان‌ها، یعنی در زمان بر عشق و شور انداختن شراب گرمی و پیروز می‌داشتند. پس از این جشن بزرگ و با شکوه استراحت پنج ماهه زمستانی ایرانیان آغاز می‌گردید تا فصل خرم بهار با طلیعه نیکویش نوروز از راه برسد. تابستان که در پی نوروز از راه می‌رسید هفت ماه به طول می‌انجامد. مهرگان چنان با اسطوره‌های ایرانی عجین است و چنان پیوندی با ادبیات اسطوره‌ای ما دارد که آن را با تاریخ اساطیری ما پیوند زده‌اند، در ادبیات آن را جشن پیروزی کاوه بر ضحاک دانسته‌اند.

سازمان جهانی کار و تهاجم به حقوق زنان کارگر

ترجمه سارا طاهری



کنفرانس جهانی کارگری در ۱۴ - ۱۱ فوریه سال ۲۰۰۰ در سانفرانسیسکو با شرکت کمیته پیوند و بین‌المللی برای انترناسیونال کارگری (ILC) نزدیک به شصت فعال جنبش کارگری و سوسیالیستی از ۵۶ کشور جهان و همچنین شورای کار سانفرانسیسکو (CIO - AFL) در آمریکا برگزار شد. این کنفرانس یکی از کمیسیون‌های خود را به مسئله گلوبالیزاسیون و زنان اختصاص داد.

بحث مسخوری این کمیسیون دفاع از کنوانسیون ۱۰۳ سازمان جهانی کار (ILO) بود. موضوع این کنوانسیون پاسداری از حقوق زنان کارگر در دوران بارداری و بعد از زایمان است. زنان کارگر از جمله قشری از این طبقه است که پیش و بیش از همه قربانی هجوم گلوبالیزاسیون هستند.

گزارش‌های ارائه شده از کشورهای مختلف حاکی از آن بود که استثمار زنان کارگر در جهان بیش از هر زمان دیگر تهدید یافته است. زنی از آمریکا در این کمیسیون خواهان تشکیل یک سازمان جهانی برای زنان طبقه کارگر جهان به رهبری خود زنان شد. بخش زیادی از بحث‌ها پیرامون یافتن بهترین راه جهت سازمان‌دهی مبارزات در راستای دفاع از حق زنان کارگر به ویژه دفاع از مصوبات کنوانسیون ۱۰۳ سازمان جهانی کار می‌چرخید. زنانی از برزیل، مکزیک و سوئیس گزارش مبنی بر ابتکار تشکیل کمیته‌های وسیعی در کشور خویش با هدف دفاع از این کنوانسیون دادند. در کشورهای نامبرده و دیگر کشورها کمیته‌های دفاع از این کنوانسیون از طریق ارسال طومار، تظاهرات و ارسال قطعنامه برای اتحادیه‌ها، اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی به راه انداخته شده است.

در آلمان از فراخوان لونی‌هاوتون و زویکاجریل (دو تن از فعالین جنبش کارگری زنان)، از الجزایر و پاکستان مبنی بر تشکیل کمیته بین‌المللی زنان کارگر در ILO استقبال شده است. در فرانسه زنان کارگر برافروخته در حال سامان‌دهی یک پیکار داغ علیه تجدیدنظر در کنوانسیون ۱۰۳ هستند. به گفته این زنان این «تغییرات» وسیله‌ای است در خدمت صاحبان کارزار زنان در جهان است. همان‌طور که یکی از شرکت‌کنندگان از بسلیک گسزارش داد، برنامه‌ریزی وسیعی برای روز ۸ مارس انجام شد و یکی از شعارهای محوری زنان کارگر علیه سازمان جهانی کار که در تدارک تجدیدنظر در کنوانسیون ۱۰۳ این سازمان می‌باشد، خواهد بود. قطعنامه تصویب شده از سوی کمیسیون گلوبالیزاسیون و زنان حاوی این نکات بود:

نظر به این‌که گلوبالیزاسیون دستاویزی جهت هرچه ارزان‌تر نمودن نیروی کار است و در جهت نابودی کلیه دستاوردهای تکنونی طبقه کارگر عمل می‌نماید؛

نظر به این‌که زنان نخستین گروهی هستند که در معرض بیکارسازی‌ها، استثمار مضاعف و مقررات‌زدایی‌های (deregulation) عمومی (در جهت پائین آوردن استاندارد زندگی) قرار دارند؛

نظر به این‌که کنوانسیون‌های ILO در حال حاضر تنها پایه مشترک حقوقی بسیاری از حقوق تکنون به دست آمده کارگران است، گرچه در کشورهای مختلف ممکن است به

اشکال مختلف عمل نماید و حتی در بعضی از کشورها فاقد ضمانت اجرائی باشد؛
نظر به این‌که کنوانسیون شماره ۱۰۳ سازمان جهانی کار که بخش از حقوق زنان کارگر دفاع می‌کند، مورد تهدید جدی از سوی نمایندگان دولتها و صاحبان سرمایه در سازمان جهانی کار قرار دارد و این تهدید تحت پوشش «اصلاح» قرار است در ماه ژوئن در کنفرانس سالانه ILO عملی شود و یکی از اهداف این «اصلاحیه» مجاز نمودن اخراج زنان کارگر باردار است. تا وقتی که حقوق مادران کارگر مورد تهدید قرار گرفته است، سرویس‌های خدمات اجتماعی و کم‌هزینه به مادر و کودک نیز در سراسر دنیا از سوی دولتها، که خود نمایندگان صاحبان سرمایه می‌باشند، مورد تجاوز قرار دارد؛

بنابراین کمیسیون «زنان کارگر و گلوبالیزاسیون» تاکید دارد که سازمان‌ها و کمیته‌های دفاع از حقوق زنان کارگر که در این کنفرانس شرکت دارند، امروز باید دفاع از کنوانسیون ۱۰۳ ILO را در صدر خواست‌های خود قرار دهند.

بدین وسیله کمیسیون پیشنهاد می‌نماید که:
- روز ۸ مارس، روز جهانی زنان، تبدیل به روز سازماندهی زنان علیه اصلاح کنوانسیون ۱۰۳ شود و همکاران در کشورهای مختلف خودمختارند که شکل و شیوه خاص مبارزاتی کشور خویش را به کار گیرند.

- فشار به دولتها و تلاش در جهت اعضای کنوانسیون توسط کلیه دولتها و این‌که این دولتها در کنفرانس ژوئن که همه ساله در ژنو برگزار می‌شود، علیه تجدیدنظر در این کنوانسیون مخالفت خود را اعلام نمایند.

- تسلیم بیانه‌ای به هیئت برگزارکننده کنفرانس ماه ژوئن ILO و انتخاب یک هیئت از سوی کنفرانس کارگری سانفرانسیسکو برای شرکت در این کنفرانس با خواست عدم تغییر در کنوانسیون ۱۰۳، رعایت و اجرای این کنوانسیون از سوی کلیه کشورهایی که عضو این سازمان هستند.

- تسلیم بیانه‌ای به هیئت برگزارکننده کنفرانس ماه ژوئن ILO و انتخاب یک هیئت از سوی کنفرانس کارگری سانفرانسیسکو برای شرکت در این کنفرانس با خواست عدم تغییر در کنوانسیون ۱۰۳، رعایت و اجرای این کنوانسیون از سوی کلیه کشورهایی که عضو این سازمان هستند.

- درخواست یک بولتن به عنوان شبکه ارتباطی، تبادل نظر و انتقال تجربیات و دستاوردهای مبارزاتی کارگران کشورهای مختلف و همچنین بالا بردن سطح آگاهی خوانندگان این بولتن.

ضمنا باید به پیشنهاد دیگری از سوی شرکت‌کنندگان از آلمان اشاره نمود که خواهان محدود نکردن این کمیسیون به ۸ مارس هستند و بر آنند که به پیشبرد این مسئله در اول ماه مه بیشتر توجه شود.

شرکت‌کنندگان از کشور الجزایر و استرالیا پیشنهاد دادند که این کمیسیون به عنوان یک مرکز هماهنگی و یک کمیته دائم پیوند برای پیشبرد این کمیسیون بین‌المللی در دفاع از کنوانسیون ۱۰۳ ILO رسمیت یافته و عمل نماید.

مرکز بین‌المللی خدمات اجتماعی (psi) که

یکی از عمده‌ترین بخش اتحادیه‌های در جهان است، در گزارشی تحت عنوان «کنوانسیون مربوط به حقوق زنان کارگر مورد تهدید جدی قرار دارد» می‌نویسد: پیشنهاد اصلاح این کنوانسیون که تا این حد مفاد آن را تضعیف می‌کند شوک‌آور است. این پیشنهادات از سوی کارفرمایان در سال ۱۹۹۸ مطرح شد و در آخر فوریه سال ۱۹۹۹ از سوی دبیرخانه ILO مورد پذیرش قرار گرفت. از آن سال تا کنون تشکلات مستقل کارگری و فعالین این جنبش در جهان به‌ویژه در آمریکا و اروپا جهت رد این پیشنهادات اعتراضات فراوانی کرده‌اند.

بخشی از این پیشنهادات در اصلاح این کنوانسیون که در گزارش psi بخش اخبار جنبش زنان آمده است، به قرار زیرند.

«برداشتن پرداخت اجباری حداقل دوم و حقوق به زنان در دوران مرخصی بارداری و بعد از زایمان.

«برداشتن ضرورت شش هفته مرخصی بعد از زایمان به عنوان یک حق قانونی.

«برداشتن حق مرخصی اضافی بعد از زایمان در صورت نیاز.

«برداشتن حق مرخصی جهت مراقبت از کودک.

«برداشتن ضرورت دسترسی به پرسنل متخصص در بهداشت و مراقبت هنگام زایمان و بعد از زایمان.

علاوه بر نکات بالا، پیش‌نویس کنوانسیون پیشنهادی از سوی ILO بر این مسئله تاکید دارد که حق برخورداری از مرخصی دوران بارداری و بعد از زایمان، میزان حقوق دوران مرخصی و مدت زان آن باید در هر کشوری بنا بر شرایط موقعیت ویژه همان کشور تعیین شود.

در این‌جا باید به دو تفاوت اساسی بین این دو کنوانسیون (فعلی و پیشنهادی) توجه کرد. در کنوانسیون کلیه اتحادیه‌های کارگری و ریز و درشت می‌توانند توسط سازمان جهانی کار به آن مراجعه نموده و خواهان برآورده شدن خواسته‌های کارگران - که طی سال‌ها مبارزه در کنوانسیون‌های این سازمان گنجانده‌اند - شوند. اما در کنوانسیون پیشنهادی، به دولت‌ها این قدرت داده شده است که تعیین کنند کارگران زن از نظر این دولتها دارای چه حقوقی هستند، کدام یک از این حقوق در این کشورها قابل اجراء است و کدام یک غیرعملی است. بنابراین طبق قوانین جدید سازمان جهانی کار یک زن کارگر آسیایی نمی‌تواند حتی روی کاغذ هم حقوقی برابر با یک زن اروپایی داشته باشد.

ILO مدعی است که این کنوانسیون تضعیف نشده بلکه به کنوانسیون نوین تغییر یافته است. آیا واقعا چنین است؟
کنوانسیون مربوط به حقوق و مزایای دوران بارداری و بعد از زایمان کارگران زن، جزء اولین پیمان‌هایی است که در سال ۱۹۱۹ (سال تاسیس ILO) توسط این سازمان به تصویب رسید. متن این کنوانسیون در سال ۱۹۵۲ با توجه به تکامل قوانین مدنی در جهان به ویژه قوانین سیستم تامین اجتماعی که اکثریت زنان کارگر را تحت پوشش خود درآورد، تغییراتی یافت. از این تغییرات می‌توان به عنوان نوآوری و تکامل این کنوانسیون سخن گفت.

بر اساس اصول پایه‌ای و حقوقی ILO زمانی می‌توان در کنوانسیون‌های این سازمان تجدیدنظر نمود که تغییرات مورد نظر افزایش زنان نیز حمایت نمی‌شود.
سازمان ملل متحد در گزارش خود با ارائه آماری از وضعیت زنان کشورهای در حال رشد، به نمونه‌هایی از آن اشاره کرد و نوشت: در این کشورها سالانه تقریباً ۳۰ درصد از زنان که تعداد آنها به ۳۸ میلیون نفر می‌رسد، از هیچ‌گونه مراقبت‌های مربوط به پیش از زایمان برخوردار نمی‌شوند.

در گزارش مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران هیچ آماری از کشورهای توسعه یافته منتشر نشده است.

این تحقیق می‌افزاید: در عین حال بسیاری از کشورها اقداماتی در جهت حمایت از حقوق زنان و ارتقا برابری میان آنان و مردان آغاز کرده‌اند. اما پیشرفتی که عملاً حاصل شده است، «بسیار کند» بوده است.

میزان حمایت از حقوق کارگران را در بر داشته باشد، این مسئله در «تغییرات» و تجدیدنظر در کنوانسیون ۱۰۳ که قرار است در ماه ژوئن سال ۲۰۰۰ مورد بحث قرار گیرد، نه تنها صادق نیست، بلکه در تناقض با اصول پایه‌ای و حقوقی ILO است، چراکه این تغییرات همانگونه که psi نیز بدان اشاره نموده، نه تنها باعث تقویت این کنوانسیون نیست بلکه تضعیف شدید آن را موجب می‌شود و میزان پاسداری از حقوق پذیرفته شده زنان کارگر را نیز قویا کاهش می‌دهد. در پی کنفرانس کارگری فوریه سال ۲۰۰۰ اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری مستقل در سانفرانسیسکو، کمپین وسیعی علیه کنوانسیون پیشنهادی سازمان‌دهی کرده‌اند.

خاتم لیزا، یکی که به نمایندگی از اتحادیه کارکنان آموزش و پرورش استرالیا در این کنفرانس شرکت داشت، معتقد است که نه تنها باید از تصویب کنوانسیون پیشنهادی که حافظ منافع کارفرماست، جلوگیری نمود بلکه بایستی در کنفرانس ILO از تقویت این کنوانسیون و تغییر آن به نفع زنان کارگر سخن گفت. دستیابی به یک استاندارد حقوقی برای تمامی زنان کارگر دنیا باید خواست ما در کنفرانس سازمان جهانی کار باشد. وی همچنین بر این مسئله که تنها از طریق یک کمیسیون بین‌المللی می‌توان کنوانسیون مترقی را به دولتها و کارفرمایان تحویل نمود تاکید داشت. لیزا بر این باور است که خواست زنان کارگر جهان باید از سوی خود زنان کارگر به گوش کارفرمایان و سازمان جهانی کار فرو رود، باید زنان کارگر جهان در تصویب کنوانسیونی که دربرگیرنده حقوق آنان است، نقش داشته باشند و این تنها از طریق همبستگی تمامی کارگران زن دنیا امکان‌پذیر است.

کارفرمایان و دولتها چنین استدلال می‌کنند که کنوانسیون مربوط به حقوق زنان کارگر خشک و غیرقابل انعطاف است و زمان آن رسیده که این کنوانسیون را تغییر داد. اما کارگران و تشکلهای کارگری برآنند که هدف کارفرما از تغییر این کنوانسیون، تضعیف حقوق زن کارگر و فرزند اوست. بنابراین ما ضمن مبارزه علیه پیشنهاد ILO مبنی بر تغییر این کنوانسیون خواهان کنوانسیونی که دربرگیرنده:

«حراست از حقوق کلیه زنان کارگر؛
«تأمین مدت زمان مرخصی کافی که بتواند تندرستی مادر و نوزاد وی را تأمین نماید؛
«پاسداری از تأمین مالی زن کارگر و کودک وی در دوران مرخصی؛
«تضمین فرصت و امکانات در جهت دسترسی به بهداشت و مراقبت‌ها مادر و کودک؛
«ممنوعیت اخراج زنان به دلیل بارداری و زایمان و مراقبت از کودک خویش؛
«ممنوعیت هرگونه برخورد تبعیض‌گونه به زنان کارگر که دوران بارداری و زایمان را می‌گذرانند؛

«مجاز شمردن شیر دادن به کودک در محیط کار.
در تعریف مفاهیم بکار برده شده در کنوانسیون پیشنهادی، تغییراتی در تعریف زن و کودک داده شده است که در تناقض با حقوق انسانی است. ما برآنیم که کنوانسیون بایستی کلیه زنان و کودکان بسدور از هرگونه برخورد‌های تبعیض‌گونه، متاهل و غیرمتاهل، کودک حاصل از یک ازدواج رسمی و یا غیررسمی را شامل شود. کنوانسیون پیشنهادی تلاش دارد که در تعریف زنان شاغل، یک تعریف کلی بدهد که این کنوانسیون شامل زنانی که استخدام موقت هستند، زنانی که کار فصلی یا کار کنتراستی انجام می‌دهند، نشود.

کنوانسیون دربرگیرنده کلیه کارگران است، پیشنهاد می‌شود که به جای زنان شاغل از اصطلاح زنان کارگر استفاده شود.
کنوانسیون ۱۰۳ دارای ۱۷ بند می‌باشد، که برگردان بندهای را که قرار است ILO به پیشنهاد می‌شود که به جای زنان شاغل از اصطلاح زنان کارگر استفاده شود.
کنوانسیون ۱۰۳ دارای ۱۷ بند می‌باشد، که برگردان بندهای را که قرار است ILO به پیشنهاد نمایندگان کارفرمایان و دولتها - که خود وسیع‌ترین بخش این سازمان را تشکیل می‌دهند - تغییر داده شوند، در زیر می‌خوانید:
در بند ۱ آمده است که این کنوانسیون شامل زنان شاغل در کارخانه‌های صنعتی، در مشاغل غیرصنعتی، بخش کشاورزی و زنان مزدبگیری که در خانه کار می‌کنند است.
بند ۲ توضیح می‌دهد که مراد از زن، کلیه زنان بدون مرزهای سنی، ملی، نژادی، مسلکی و یا موقعیت تاهل را شامل می‌شود و منظور از کودک، کودک حاصل از ازدواج رسمی و یا یک رابطه غیررسمی است.
بند ۳ (۱) زمانی که تحت پوشش این کنوانسیون قرار می‌گیرند با در دست داشتن گواهی پزشکی مبنی بر تاریخ تقریبی زایمان، برخوردار از حق استفاده از مرخصی دوران بارداری هستند.
بند ۴ (۲) مدت زمان مرخصی دوران بارداری حداقل دوازده هفته است و علاوه بر این یک دوره مرخصی بعد از زایمان نیز ضروری است.
بند ۴ (۱) هنگام غیبت به دلیل مرخصی بعد از زایمان، زن کارگر باید دارای حق دریافت پول نقد و کمک هزینه پزشکی باشد.
بند ۵ (۱) زن کارگر حق دارد هنگام بیماری کودک خویش جهت مراقبت از کودک از رفتن به سرکار خودداری نماید، مدت زمان این غیبت بر اساس قوانین و مقررات ویژه هر کشور تعیین می‌شود.
بند ۶ اخطار و یا تهدید به اخراج از سوی کارفرما به دلیل غیبت (مرخصی دوران زایمان و یا مراقبت از کودک) چه در طول مرخصی و چه پس از اتمام مرخصی عملی غیرقانونی است.

برگرفته از نشریه جنس دوم

نقش آلمان در رویدادهای یوگسلاوی

ادامه از صفحه ۱۲

کشور، به رسانه‌های مستقل در یوگسلاوی کمک رساندند.
هنگامی که انتخابات اخیر ریاست جمهوری یوگسلاوی برگزار شد، گرهارد شرودر صدراعظم آلمان در یک مکالمه تلفنی از ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه قول گرفت که مسکو پیروزی کاستانتینا را به رسمیت بشناسد. یوشکا فیشر، وزیر خارجه آلمان در پاسخ به این سؤال که آیا این اقدامات، دخالت غیرمجاز در امور داخلی یک کشور مستقل نبود، گفت اگر این سیاست پیش نمی‌رفت، ممکن بود روند رویدادها در یوگسلاوی به خون‌ریزی گسترده‌ای بیانجامد. فیشر افزود تاریخ آلمان، این کشور را متعهد می‌کند که در برابر دیکتاتوری‌ها، از مخالفان دمکرات حمایت کند.

اپوزیسیون، پیش از انتخابات در غرب برای چگونگی کنترل نتایج آرا و جلوگیری از تقلب، آموزش دیده بودند.
بخش دیگری از سیاست کمک به اپوزیسیون یوگسلاوی، روابط مستقیم شهرداری‌های آلمان با آن دسته از شهرداری‌ها در یوگسلاوی بود که توسط مخالفان میلوشویچ اداره می‌شدند. حدود ۴۵ میلیون مارک از طریق طرح‌هایی مانند «انرژی برای صلح»، «آموزش برای صلح» و «آسفالت» برای صلح به شهرداری‌های یوگسلاوی داده شد، در حالی که این کشور رسماً مورد تحریم غرب قرار داشت. در آلمان، در حقیقت بودجه این طرح‌ها را نه شهرداری‌ها، که وزارت خارجه این کشور از طریق شهرداری‌ها تأمین کردند. همچنین اداره روابط عمومی دولت آلمان از طریق برخی ایستگاه‌های رادیو تلویزیونی این

تبعیض و خشونت علیه زنان و دختران را پایان دهید

دادن به تبعیض جنسی و نقض حقوق بشر به لحاظ جنسیت ارائه می‌کند و دولتها را ملزم به رعایت آن می‌نماید.
سازمان ملل متحد در این تحقیق با بیان یک سلسله یادکارهایی به رهبران سیاسی، توصیه کرد که آنان می‌توانند از تساوی جنسی حمایت کرده و آن را ترویج نمایند و دیگران را نیز ترغیب کنند که همین راه را در پیش گیرند.
این سازمان جهانی همچنین توصیه کرد: افزایش مشارکت زنان در امور سیاسی راه مهم دیگری در جهت پیشرفت است.
در این تحقیق با اشاره به اینکه «محدودیت‌های موجود علیه زنان خسارات سنگینی به بار می‌آورد»، اعلام شد: در سراسر جهان میلیون‌ها دختر و زن در معرض بدرفتاری و خشونت قرار می‌گیرند و از حقوق قانونی

سازمان ملل متحد در یک گزارش تحقیقی از وضعیت زنان در جهان، خواستار پایان بخشیدن به تبعیض به عنوان یک اولویت «فوری» در خصوص حقوق بشر و توسعه شد.
در این تحقیق با تاکید بر «تبعیض جنسی» آمده است: با وجود تحولات عظیم در قرن بیستم، تبعیض و خشونت علیه زنان و دختران در گوشه و کنار جهان عمیقاً در فرهنگ‌ها ریشه دارد.
به گزارش مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، یک سلسله حقوق دختران و زنان را مورد تاکید قرار داده است.
در این تحقیق تصریح شده است: این قراردادها که در طول چند دهه گذشته توسط دولتها تأیید شده و از نهضت‌های جهانی زنان تاثیر پذیرفته‌اند، مبنای حقوقی را برای خاتمه

سازمان ملل:

در حاشیه طرح عفو عمومی

منع تعقیب، بازگشت شرافتمندانه به کشور

حسین جواهری

سرانجام پس از ۲۱ سال طرحی با نام «عفو عمومی» توسط عده‌ای از نمایندگان به مجلس ارائه شده است. نفس این اندیشه که می‌خواهند نمایند، مثبت است. زیرا همه می‌دانند که طی چند سال گذشته عدم وجود قانون مدون در این زمینه باعث صدمات بسیاری گردید. چه بسیار افرادی که با قلبی سرشار از عشق به وطن به ایران سفر کردند و گرفتار گزمنگان رژیم گردیدند و سر از شکنجه‌گاه‌ها درآوردند و در این میان برخی هم جان باختند. چه بسیاری که مجبور به پاسخ به پرسش‌هایی شدند که عذاب وجدان آن پاسخ‌ها، آسیب‌های روحی و روانی برایشان در بر داشته و تا آخر عمر این بار سنگین را با خود حمل خواهد نمود.

عدم وجود ضابطه، برخی را دنبال رابطه‌هایی کشاند که در بسیاری موارد آلودگی‌هایی را به همراه داشت. بگذریم که خیل عظیمی هم از فضای ایجاد شده طی ۳ سال گذشته استفاده نمودند و منابع ورود به کشور را از سر راه برداشتند. نبود قانون، مانع جدی برای ورود بخشی از ایرانیان که شامل نخه‌گان علمی، هنری، متخصصین و صاحبان سرمایه و همچنین فعالین سیاسی بوده است. تصویب این قانون در مجلس در صورتی که نارسائی‌های آن برطرف شود، گام مهمی است در راستای همدلی و همسنگی ملی، در راستای تحقق شعار «ایران برای همه ایرانیان» و مرحمی بر جراحات دیرینه‌سال تبعیدیان.

عفو عمومی نه، منع تعقیب آری

بخشی از حاکمیت، یعنی محافظه‌کاران تبلیغات گسترده‌ای علیه طرح عفو عمومی راه انداخته‌اند و آن را مخالف امنیت کشور (بخوان امنیت خودشان) می‌دانند و خواهان جلوگیری از بازگشت شرافتمندان ایرانیان به کشور و حتی مجازات آنان هستند. برخی از تئوریسین‌های خونت نظیر مکارم شیرازی و مصباح یزدی این طرح را خلاف اسلام می‌دانند و نیروهای نظیر کروی به در حال لاس‌زدن با هر دو طرف هستند، مخالفشان را با این طرح اعلام کرده‌اند. اپوزیسیون خارج از کشور با دو نگاه کاملا متفاوت به این طرح نگریسته‌اند. گروهی ضمن مخالفت اعلام کرده‌اند که اگر قرار بر عفو باشد،

باید رژیم و دست‌اندرکاران حکومت مورد بخشایش قرار گیرند، نه تبعیدیان. و گروهی دیگر این طرح را اقدامی مثبت اما ناکافی می‌دانند.

به نظر راقم این سطور، اساسا باید کلمه «عفو عمومی» از پیشانی این طرح برداشته شود. عفو وقتی مطرح می‌شود که جرم و یا گناهی و یا ظلمی حادث شده باشد و صاحب حق و یا مدعی‌العموم بنا به دلایلی در شرایطی خاص از حق مجازات صرف‌نظر کند و مجرم، گناهکار و یا ظالم بخشوده شود.

از بانیان طرح سوال می‌کنم منظوری را بخشید، در چارچوب بازگشت شرافتمندان به کشور و دعوت صادقانه به بازگشت تبعیدیان می‌کنند؟

طی ۲۱ سال حکومت جمهوری اسلامی ظلمی بزرگ بر مردم ایران روا داشته شده و از نابکاری و ندانم‌کاری و جهالت این حاکمان کمتر خانواده‌ای در سرزمین ما از آسیب به‌دور بوده است.

چگونه می‌توان هزاران زن و مرد ایرانی را که حکم محکومیت را در بیدارگاه‌ها گرفته بودند و خیلی‌ها دوران محکومیت‌شان را تمام کرده بودند با ۳ سوال در طی چند دقیقه به جوخه‌های اعدام سپرد و بعد بازماندگان آنان را عفو نمود. چگونه می‌توان پس از فتح خرمشهر، جنگی را با عزت و احترام با پیروزی و با گرفتن غرامت جنگی به پایان برد ولی با سیاستی جاهلانه و احمقانه بر ادامه جنگ پای فشرده و هزاران هزار ایرانی را به دیار نیستی فرستاد و سرمایه‌های بزرگ ملی را نابود نمود و سرانجام در شرایطی خفت‌بار جام زهر را سر کشید و بعد بازماندگان همان سربازان، همان مظلومان را، همان نیروهای را که در سخت‌ترین شرایط بعد از فتح خرمشهر پرچم «مردم ما صلح می‌خواهند، جنگ را تمام کنید»، را برافراشتند، اکنون باید مورد عفو قرار گیرند.

اگر بخواهیم سیاهه این ندانم‌کاری و نابکاری را بنویسیم، مثنوی هفتادمن می‌شود. واقعتی انکارناپذیر است اگر برای جلوگیری از خون و خون‌ریزی و برای آشتی ملی، برای نجات ایران، قرار و بخشش و عفو و گذشتی باشد در درجه اول باید شامل دست‌اندرکاران رژیم گردد.

از دانشجویان در تهران و برخی از شهرستان‌ها گشت، بهار امسال روز پس از شرکت تتی چند از فعالین سیاسی و روزنامه‌نگاران سرشناس در کنفرانس برلین، بهانه و زمینه‌های تهاجم و سرکوب بعدی را برای مرتجعین به‌دنبال آورد.

این عمل که به توصیه و حمایت ضامن‌های همراه بود، به توفیق فله‌ای مطبوعات انجامید و بخش قبایل توجیبی از فعالین سیاسی و مطبوعاتی کشور را روانه زندان ساخت. از این تاریخ به بعد، مسئولین نظام با دست یازیدن به این اقدام ارتجاعی و ضد انسانی رسماً سرکوب جنبش مدنی را در دستور کار خود قرار دادند. بخش بزرگی از فعالین جنبش دانشجویی و ترسکیب چشم‌گیری از فعالین سببایی و روزنامه‌نگاران و نویسندگان شجاع کشور ما، که علیه استبداد حاکم به مبارزه برخاسته‌اند، توسط دستگاه قضائی و ارگان‌های امنیتی نظام اسلامی به بند کشیده شده‌اند و برای برخی از آنان که وابستگی به هیچ یک از جناح‌بندی‌های حکومتی نداشتند، محکومیت‌های کیفری سنگین و ناعادلانه‌ای صادر شده است.

احمد باطنی، دانشجوی مبارز که در حوادث خونین تیرماه سال گذشته، به جرم افشاگری و نشان دادن پیراهن خونین هم‌رزم خود در مقابل دوربین خبرنگاران قرار گرفت، ابتدا به اعدام و سپس به ۱۵ سال حبس محکوم گشته است. او تنها یک نمونه از زندانیانی می‌باشد که در حق آنان اجحاف روا داشته می‌شود.

بازنگری در مفهوم فعالیت سیاسی

ر. سریر

تشکیلاتی ندارد تا چه حد می‌توان حزب یا سازمان سیاسی گفت؟ قریب بیست سال است که این طرفی‌ها صدای آن طرفی‌ها را نمی‌شنوند چه برسد به دیالوگ و گفتگو.

این سنت را حزب توده ایران اساسا بطور اشتباه بنا گذاشت و سایر سازمان‌ها و احزاب سیاسی از روی آن مشق کرده‌اند. حزب توده زمانی صحبت از تاسیس حزب کرد که اژان‌های رضاشاهی چادر از سر مادران و خواهران ما می‌کشیدند. فرهنگ عمومی تا بدین حد تنزل کرده بود. در چنان شرایطی بحث ایجاد حزب سیاسی، قدری شوخی به نظر می‌رسید. حزب مفهومی اروپائی است و نمی‌توان آن را بطور باسسه‌ای به جامعه‌ای مانند ایران چسباند. هنوز مدرنیته را در پیش داریم و با مسائل اولیه آن روبرو هستیم. اما هشتاد سال پیش در این کشور حزب تاسیس شد! به همین خاطر حزب توده ایران تا دورافتاده‌ترین روستاهای کشور هم رسوخ کرد و افرادی را تربیت کرد، بدون آنکه سنتی (سنت حزبی) را در ایران پایه‌ریزی کند.

فدائیان خلق و سایر سازمان‌های سیاسی ایران هم با چنین دیدگاه، نخه‌گرایانه‌ای تاسیس شدند. حال آنکه مدت‌ها است نخه‌گرانی پنبه‌اش زده شد.

امروز که بحث جامعه مدنی و مدرنیته است، اهمیت نهادهای دموکراتیک مستقل بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. جامعه ایران باید ابتدا تشکّل و نهادهای دموکراتیک و مردمی مستقل خود را ایجاد و تقویت نماید.

سیس هر یک از فعالین سیاسی اگر توانائی‌های بیشتری از خود نشان دهند، می‌توانند ژومونی نهادهای را در دست بگیرند. پنج نفر یا نصد نفر، تحت نام دستداران احمد شاملو جمع می‌شوند و اشعارش را می‌خوانید، یا هر شکل دیگر که می‌توانید، به هم وصل شوید. جامعه امروز ایران به چنین تشکلهائی بیش از هر زمان دیگر نیازمند است و این اصلی‌ترین وظیفه فعالین و روشنفکران سیاسی ایران است؛ ایجاد، تقویت و شرکت در نهادهای و تشکلهای دموکراتیک و مردمی مستقل. با چنین تشکلهائی بنیان جامعه مسدنی ایسران را پس‌ریزی می‌کنیم و مشارکت‌پذیری مردم را بیش از پیش افزون می‌کنیم. □

روشنفکران سیاسی ایران در چند دهه اخیر همواره در پی کسب قدرت سیاسی بوده‌اند. سال‌ها کار سیاسی معادل فعالیت تشکیلاتی درگیری مستقیم با حاکمیت، با سرنگونی رژیم و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق بود. از زمان تشکّل حزب توده ایران تا به حال، دیدگاه غالب روشنفکران سیاسی ایران چنین بود. هرگونه فعالیت در تشکلهای دموکراتیک و مردمی کاری دست دوم و فرعی محسوب می‌شد و زمانی اولویت اول پیدا می‌کرد که تحت پوشش حزب قرار می‌گرفت. اولین مشکلی که در این رابطه پیش می‌آمد، ضربه‌پذیری نهادهای مذکور بود که با سرکوب گروه‌های سیاسی از بین می‌رفت و نمی‌توانست عمر چندانی داشته باشد. از طرف دیگر اکثر این نهادها وابسته بودند و امکان تشکّل‌گیری نهادهای مستقل وجود نداشت. فعالین سیاسی ایران هرگز اهمیت نهادهای دموکراتیک مستقل را درک نکرده‌اند.

بدون وجود این نهادها، جامعه مدنی بی‌معناست. تشکلهای صنفی مانند کانون نویسندگان، معلمان، دانشجویمان و... تشکلهای طبقاتی مانند سازمان زنان، جوانان و... تشکلهای قومی مانند آذری‌ها، کردها و... هر یک می‌توانند اهرم‌های سیاسی قدرتمندی در پیشبرد جامعه مدنی ایران باشند. تجربه تشکلهائی مانند کانون نویسندگان ایرانی و دفتر تحکیم وحدت گواهی این مدعاست. هر کشور اروپائی هزاران کانون و تشکّل مردمی وجود دارد که بیانگر سطح بسالای مشارکت‌پذیری است. حتی دستداران پروانه‌ها برای خود کانون زده‌اند و هرچند وقت یکبار دور هم جمع می‌شوند. حال تجربه هشتاد ساله اخیر ایران چه بود؟ ما کابوایسیم صرف، حاصل چه شد؟ نه احزاب قدرتمندی در ایران داریم و نه تشکلهای دموکراتیک متعدد. در داخل کشور حزبی وجود ندارد، آنچه هست جناح‌های سیاسی است. احزاب و سازمان‌های اپوزیسیونی هم بدل به گروه‌های کوچک خارج از کشور شده‌اند که پژواکشان را فقط خودشان می‌شنوند، بدون هیچ ارتباط و دیالوگی با جامعه هفتاد میلیونی ایران. اکثرا تشکلهای داخل کشور خود را منحل کرده‌اند. به حزب یا سازمان سیاسی که در داخل کشور هیچ

سخنی با نمایندگان اصلاح طلب

نیت خیر شما در مورد تحقق واقعی شعار «ایران برای همه ایرانیان»، وقتی ریشه‌ای و همه‌جانبه است که این طرح بر پایه‌های عادلانه استوار شود. به همین خاطر «عفو عمومی» آنگونه که نوشته‌اید باید حذف شود و به جای آن منع تعقیب و بازگشت شرافتمندانه به کشور، قرار گیرد.

در ضمن، کسانی که با احساس مسئولیت به ایران می‌اندیشند باید در مورد فرزندان بیراه‌رفته و خطاکار هم راه‌های بندیشند و راه‌هایی را نشان دهند تا آنان نیز به سرزمینشان برگردند.

حذف و نادیده گرفتن این فرزندان خطاکار با شعار «ایران برای همه ایرانیان» مغایرت دارد. باید زمینه گفتگو و مذاکره با همه بدون استثنا برقرار گردد و تنها شرط بر زمین‌گذاردن سلاح و دوری‌گزیدن از خونت باشد. □ ۱۱ اکتبر ۲۰۰۰

فشار علیه زندانیان نیز مشارکت می‌ورزند و زندانیان غیروابسته را با انگ «غیرخودی» مورد ستم قرار می‌دهند.

از سوی دیگر برخی زندانیان سیاسی از طریق اعتصاب غذا و تنظیم نامه‌های اعتراضی و افشاگرانه موفق شده‌اند افکار عمومی را تحت تاثیر قرار دهند. آنها در متن نامه‌های خود خواستار رسیدگی به وضعیت اسفناک زندانیان در حکومت اسلامی شده‌اند. دادگاه ویژه روحانیت در پشت درهای بسته روحانی اصلاح طلب و زندانی سیاسی، حسن یوسفی اشکوری را به زیر مهمیز محاکمات خود کشانده است و برای وی با قید اتهام ارتداد، پرونده‌ای قطور در ۹ جلد تدارک دیده است. این دادگاه در صدد است شدیدترین کیفر را برای وی صادر نماید.

اکبر گنجی، روزنامه‌نگار شجاع که پس از شرکت در کنفرانس برلین به کشور بازگشت، بلافاصله از سوی دستگاه قضائی به زندان انتقال داده شد. در طول این شش ماه برای رسیدگی به اتهاماتش از حق دراختیار داشتن وکیل محروم گشته است و با جویوان و مسئولین پرونده، همواره با این تقاضا مخالفت ورزیده‌اند. به همین علت اتهامات وارده به وی تاکنون به‌طور دقیق مشخص نیست و مضمون پرونده وی همچنان غیرعلنی است.

احمد زیدآبادی، روزنامه‌نگار ملی، مذهبی نیز که ماهها در سلول انفرادی به سر برد، اخیراً با سرتراشیده و ملبس به لباس زندان، به بند ۴۰۰ زندان قرظینه، ویژه زندانیان عادی، منتقل شده است.

قوة قضائیه و مسئولین زندان‌ها به حره‌های خشن و مختلفی در جهت شکستن زندانی سیاسی دست می‌یازند. آنها با واداشتن زندانی به تعهد کتبی، قصد دارند روحیه مقاومت را در زندان دچار آسیب‌پذیری سازند. قاضی مرضوی بارها زیدآبادی را زیر فشار قرار داده که نامه‌ای مبنی بر ندامت بر اعمال خویش تنظیم نماید تا ابتدا وی را به بند عمومی انتقال دهد و سپس مقدمات و شرایط آزادی وی را آماده سازد، اما خودداری و انصراف احمد

زیدآبادی از این عمل، منجر به تراشیدن سر و انتقال وی به بند قرظینه شده است.

وضعیت دیگر زندانیان شناخته شده و گمنام کشور، که گرفتار احکام و قوانین ارتجاعی نظام اسلامی شده‌اند، از آقای احمد زیدآبادی نه تنها بهتر نیست که بدتر است. حکومت اسلامی با اتخاذ این روش به تحقیر زندانیان سیاسی می‌پردازد.

دستگاه قضائی حکومت اسلامی به ابتدائی‌ترین حقوق زندانیانی که به اسارت درآورده است، توجه ندارد. این نظام بهترین فرزندان این مرز و بوم را در زندان‌های مخوف خود به روی تخت شلاق و شکنجه می‌کشاند و یا به‌طور مخفیانه به جوخه‌های مرگ می‌سپارد. از سوی دیگر، مدتی است که وزارت اطلاعات نیز به تکاپو افتاده است و قصد دارد وارد یک حوزه عمل گسترده شود، این وزارت‌خانه می‌خواهد با برپائی بازداشته‌گاه‌های مستقل و خارج از حدود و قوانین فعلی نظام، راسا به بررسی پرونده‌های افراد دستگیر شده بپردازد و به نوعی بخشی از امور قضائی آنان را تحت تکلف این نهاد درآورد. شواهد و واقعیات فوق، معرف شروع یک وضعیت جدید از سرکوب در کشور است که در شرف وقوع می‌باشد، هدف آن است که موج تازه‌ای از سرکوب نیروهای دگراندیش و آزادی‌خواه برپا دارند.

بر آزادی‌خواهان و اصلاح‌طلبان واجب است که با بسیج افکار عمومی، و تدوین سیاست و مدیریت نو، بر ضعف خویش غلبه یابند و با سامان‌دهی مقاومت توده‌ای و تجدیدنظر بر تنگ‌نظری‌های سیاسی، پا به میدان واقعی مبارزه بگذارند و به تقابل با تمامی مظاهر ستم و استبداد برخیزند. شواهد دال بر این دارند که محافظه‌کاران در صدد عملی ساختن مجازات‌های سنگینی برای مدافعان آزادی و عدالت در کشور هستند. با فشرده ساختن صفوف خود و برپائی اعتراضات همگانی خواستار آزادی زندانیان سیاسی شویم و از تشدید مجدد فضای اختناق آمیز در کشور جلوگیری به‌عمل آوریم! □

الگوهای آزادی در جهان مدرن

نرجمه: ا.ب.

بخش پایانی

آلترنیت و لمر

بدین جهت آزادی «مجرد».

دیدن این نکته جالب است که راولز تلاش دارد از رویه‌های پیروی کند که تا حدی شبیه به رویه برگزیده هگل است. راولز بدین صورت سعی دارد نشان دهد برداشت «لاغر»ش از عدالت، چنانچه در تمام مضامینش از جهت احتمال نهادینه ساختن تأمل کرد، به سوی یک برداشت جهان‌شمولانه آزادی کمون‌گرایانه در همان معنایی سوق خواهد داد که من شکل دموکراتیک اخلاقی اجتماعی نامیدم. طبعاً روش راولز از روش هگل تفاوت محرزوی دارد. تا آن جا که، از نظر راولز، اولین اصل عدالت، یعنی اصل برابری در آزادی، مستقیماً به سوی یک اصل برابر حقوق مشارکت سیاسی می‌انجامد. اینجا نمی‌خواهم از جزئیات ساخت نظری راولز دفاع کنم؛ ولی چیزی که در آن به نظر من جلب توجه می‌کند، این است، که چنین ساخت نظری هیچ محدودیتی از لحاظ احتمال «پرکردن» انسان‌شناسانه و مفهومی برداشت «مجرد» عدالت ندارد. که مناسبت است. حتی می‌توان مفهومی از عقلانیت ارتباطی را در آن درج کرد. لذا، مشکل نیست با راولز به سوی یک برداشت کمون‌گرایانه بازگشت، ولی، در این جا از همان آغاز تضمین شده است که این برداشت آزادی کمون‌گرایانه آزادی برای جهان مدرن خواهد بود - زیرا طرح نظری (راولز)، بسان گماند، در مرکز آگاهی مدرن، یعنی از یک برداشت جهان‌شمولانه از اخلاق و حق آغاز می‌کند. از همین رو، این ساخت نظری از همان آغاز در درون خود آغشته به قسمی ثنویت با محتوی هنجاری. این ثنویت هنجاری را نیز می‌توان همچون محتوی حقیقت مشترک فلسفه سیاسی هگل، میل و توکل دید. در مقابل، برداشت آزادی کمون‌گرایانه منحصراً بر اساس برداشت عقلانیت ارتباطی بنا شده است. اصلاً چنین ثنویتی را در بر ندارد، و البته به این دلیل، چون هیچ اصل آزادی منفی در آن مندرج نیست، طبعاً به همین علت است که وجود «اتمستی» جامعه بورژوازی، در نظریه هابرماس، تنها از چشم‌انداز «تحویلی همتافنگی»، یعنی در مسافت «معضل هدایت» جوامع مدرن، می‌تواند توجیه شود. با این حال، از نقطه‌نظر اصل آزادی منفی، می‌توان دلیل آورد که نه تحویل، بل ایجاد همتافنگی، خصلت آشتی‌دهنده آن وجه «اشتیاق» بنیادین برای جامعه مدرن بورژوازی است.

قید و شرط‌های من در باره احتمال اثبات یک مفهوم مدرن آزادی را بنیابستی فقط بر سیاه یک مفهوم رویه‌ای عقلانیت «ارتباطی» یا «گفتمانی» سوءتعبیر کرد. عبارتی، به نظر من، هابرماس حق دارد. وقتی یک چنین مفهوم عقلانیتی را به منزله هسته هنجاری هر ایده خرد پساامتی‌گیتی محتملی اندیشه می‌کند. به یک اعتبار، این برداشت عقلانیت به تنهایی کافی نیست محتوی کاملاً هنجاری آگاهی مدرن را اقتباس کرده است. من فقط دلیل آوردم که این عقلانیت به تنهایی کافی نیست محتوی کملاً هنجاری یک مفهوم مدرن آزادی را تبیین کند. یک اصل جهان‌مند برابری حقوق بشر اصلی اخلاقی است که - همان‌سان که می‌توان مهرای با راولز و هابرماس دلیل آورد - یگانه محتوی ممکن توافقی جهان‌شمولانه در باره حقوق بشر است. با این وجود، از آن جا که مقوله آزادی «مجرد» یا «منفی» - و بدین‌سان وجه مهمی از چیزی که ما در حقوق بشر لحاظ می‌کنیم - جزئی از یک برداشت عقلانیتی نیست، به نظر می‌رسد یک اصل حقوق بشر نمی‌تواند بی‌واسطه‌دال بر اصل عقلانیت باشد. یک اصل حقوق بشر، یک اصل گورهری اخلاقی است و توجیه آن باید از دلیل تراشی برای اصل عقلانیت فرقی کند. ولی، یک اصل حقوق (بشر) در عین حال یکی از آن هنجارهای ویژه‌ای نیست، که بتواند به یک توافق دموکراتیک عقلانی توجیه شود. چون به منزله فرا-اصل بیشتر به یک اصل اخلاقی سیاحت دارد و به همین جهت تعریف شرط مفیدکننده چیزی است که ممکن است محتوی مشروع یک توافق دموکراتیک باشد.

یک اصل حقوق بشر دقیقاً در همین معنی شرط احتمال مشروعیت اخلاقی یک توافق دموکراتیک را تعریف می‌کند. به نظر من، این خستوی حقیقت سنت تئوری‌های حق طبیعی از هابیس تاراواژ است. در واقع این خستوی حقیقت تئوری حق طبیعی را، چنانچه قرار است به مغز «مجرد» یک برداشت مدرن آزادی «مثبت»، یعنی به یک برداشت جهان‌شمولانه از اخلاقیات اجتماعی دموکراتیک بدل شود، باید از رهگذر یک مفهوم عقلانیت «ارتباطی» و «گفتمانی» تکمیل کرد. اصل حقوق آزادی برابر و اصل عقلانیت ارتباطی معنی از یکدیگر هستند، ولی در هیچ معنای شفاف، متضمن همدیگر نیستند. حتی هنگامی دعوی اقامه آزادی یک دعوی خردمندانه است و وقتی غایت آزادی مدرن آزادی بخردانه و عمومی است. ۶- با این حال، حتی وقتی آزادی و خرد در جهان مدرن هم‌رخداد نیستند، اما انسجام درونی میان مفاهیم عقلانیت ارتباطی و گفتمانی هابرماس از سوی و مینوی آزادی جمعی از سوی دیگر وجود دارد. - و من این نکته را نیز تاکنون پیش‌فرض انگاشته بودم - این پیوند محرز می‌نماید: مینوی خودسامانی دموکراتیک گستره عمومی

ناهم‌رنگ عمل کرد. ولی مبرهن می‌نماید که تصدیق چنین حقوقی یک جز وجودی هر برداشت ممکن از آزادی کمون‌گرایانه در جهان مدرن باید باشد. طبعاً «کمون‌گرایانه» بسان هابرماس به این نکته اذعان خواهد کرد. به همین دلیل، یگانه سؤال مناقشه‌ساز این خواهد بود آیا این نوع دلیل‌های «میانجی‌گرایانه» فلسفی، همچنان که من این جا - به پیروی از استراتژی هگل - تلاش کردم از آن‌ها طرح اولیه‌ای ارائه دهم، برای پاس‌سازی نظری فراخورد نهادهای مطلقاً بی‌مناقشه‌آمیز ما ضروری هستند. برای تأیید نظر به‌دام، یک اصل جهان‌شمولانه آزادی منفی را به لحاظ مفهومی نمی‌توان همچون بخشی از یک مفهوم عقلانیت رسانش‌پذیری در معنی موردنظر هابرماس تلقی کرد، میل دارم و تذکار دیگر درباره این نظریه بدهم.

(۱) از نقطه‌نظر یک برداشت عقلانیت رویه‌ای، می‌توانیم یک اصل جهان‌شمول حقوق بشر را با به منزله هنجار اخلاقی استنباط کنیم که ما محتوی یک توافق عقلانی ممکن می‌دانیم. یا همچون اصلی مستتر در فرا-اصول عقلانیت. در حالت اول، باید این احتمال را بدیده که نیات اخلاقی جهان‌شمولانه ما ممکن است اشتباه از کار در آیند. به این جهت، که یک توافق عقلانی ممکن است صورت گرفته، این اصول را نفی کند. سواً این که، این تفسیر عمیقاً ضدباطنی است، اصولاً هابرماس نمی‌تواند چنین تفسیری را بپذیرد. بر طبق منطق موضع وی، جهان‌شمولی به همین جهت باید بر پیش‌انگاری‌های اجتناب‌ناپذیر هنجاری، گفتمانی عقلانی دلالت داشته باشد، یعنی باید بخشی از فرا-اصول عقلانیت باشد. ولی یک اصل عقلانیت چگونه می‌تواند درباره یک حق اظهار کند این حق غیرعقلانی است؟ حتی وقتی یک اصل عقلانیت «ارتباطی» و «با (اصل) عقلانیت» گفتمانی است، مقصود یک اصل عقلانیت در این نهفته است حوزه رسانش‌پذیری عقلانی و گفتمانی عقلانی را - هم‌زمان از درون - محدود کند؛ به اعتباری، این اصل حاکی از آن است که ما «حق» نداریم غیرعقلانی را - هم‌زمان از درون - «محدود» کند؛ به اعتباری این اصل حاکی از آن است که ما «حق نداریم» غیرعقلانی باشیم، و چیزی را تقریر می‌کند که ما حق آن را نداریم. حال اگر این اصل یک اصل پرتوم است، پس باید در هر زمان برای هر ناظر احتمالی معتبر باشد و هیچ استثنائی نمی‌تواند قائل شود. از همین روی، چنانچه چیزی مانند یک حق وجود دارد غیرعقلانی بود، باید نوع دیگری از «حقوق» مطرح باشد. برای مثال یک ناظر نمی‌تواند با استناد به حق اخلاقی مطالبات عقلانیت رسانش‌پذیری را نقض کند. (زیرا چنین حقوقی وجود ندارد). بنابراین، اصولاً وقتی یک حق اخلاقی مستتر است، پس باید یک حق اخلاقی باشد و تنها می‌تواند از طریق اصطلاحات تعهدات اخلاقی تبیین شود. که انسان‌های دیگر در ارتباط با حوزه آزادی منفی من دارند، یعنی تمهید اخلاقی حوزه آزادی من را رعایت کنند - حتی آن زمان که من حقوق مشابه را به شیوه عقلانی اعمال نکنم. یک اصل عقلانیت آزادی منفی بخشی از یک فرا - اصول عقلانیت نیست، هر چند کاملاً بخردانه بود برهان آورد که توافق عقلانی در باب اصلی از این سنخ باید ممکن باشد. منتها، همانطور که دیدیم، بنظر می‌آید این راه از دیدگاه یک برداشت عقلانیت رویه‌ای مسدود است. جالب توجه این است، که این راه تنها زمانی باز است، وقتی ارتباط میان اصل آزادی منفی و احتمال توافق عقلانی از آن گونه دیگری تصور کنیم.

این نکته مرا به سوی دو مین تذکار سوق می‌دهد. (۲) راولز اولین اصل عدالت‌اش را، که همچون اصل جهان‌شمولانه آزادی منفی می‌توان دریافت، به منزله محتوی یک توافق عقلانی میان افرادی تاویل می‌کند، که در تحت شرایط «حالت اولیه» - یعنی در پشت یک «حجاب نادانی» و بر شالوده محاسبات ناب استراتژی یک تلاش می‌کنند به بهترین نوع همکاری‌های بنیادین اجتماعی خود بی‌برند. مفهوم «حالت اولیه» فرضی ذهنی است، سردستی است که راولز استفاده می‌کند تا مطمئن شود محاسبات استراتژی یک افراد تحت شرایط مفیدکننده اخلاق جهان‌شمولانه اجرا خواهند شد. به همین دلیل، اولین اصل عدالت راولز بسیار به تعریف کانت از «حق مجرد» نزدیک تر است. نکته جالب توجه ولی این است، که توافقی که در این جا مطرح است، یک توافق «استعلانی» است: تحت پیش‌فرض کثرت منافع افراد مختلف، هر شخصی، که در پس پشت حجاب نادانی علاقه منافع‌اش را دنبال می‌کند، باید با افراد دیگر به نتیجه مشترک برسد. کمترین گفتمانی میان افراد ضروری نیست. این سنخ دیگر باز جهت «استعلانی» است که غیر از آن سنخ استی است که به توجیه فرا - اصل گفتمانی عقلانی در مفهوم هابرماس است و نه یک هنجار ویژه اخلاقی، که بتواند محتوی توافق عقلانی محتملی (در مفهوم هابرماس) باشد. این اصل بیشتر یک فرا-اصل بیشتر می‌تواند از عدالت برای افرادی است که خواهان حوزه بیبنه‌ای از آزادی منفی برای خود هستند. و حاضرند همین حوزه آزادی منفی را برای تمامی افراد تصدیق کنند، افرادی، که افراد «مجرد» هستند و آزادی‌شان

۵- دو سؤال باقی می‌ماند که باید پاسخ داد: (۱) آزادی منفی و حقوق مالکیت با یکدیگر چه رابطه‌ای دارند؟

(۲) سو مین برهان اثبات حوزه آزادی منفی به چه طریق بسر درک کمون‌گرایی از اراده مشترک دموکراتیک اثر می‌گذارد؟

(۱) در رابطه با اولین سؤال، ساخت رابطه هگلی نسبتاً روشن است: آزادی منفی تنها وقتی ممکن است که از جهت ارتباط با شخص فردی واقعیت بیرونی دارد. از همین روی، آزادی منفی تنها در شکل یک حق فردی وجود دارد و به آن ایده‌های دلالت دارد که فقط به من تعلق دارند. هنگامی که حقوق بشر با افراد در مقام افراد پیوند خورده است، پس حقوق مالکیت فردی هستند - این عصاره استدلال هگل است. با این حال، این استدلال هنوز از توجیح اقتصاد سرمایه‌داری بسیار فاصله دارد، و همان‌گونه که در بالا اشاره کردم، اگر قرار بود شکل سازمان خاص اقتصادی را توجیح کند، می‌بایست سنخ دیگری از استدلال‌ها را بدان افزود، از جمله چنین براینی که، با سنخ اول و دوم برآهین جهت اثبات اقتصاد بازار جور هستند. بی‌تردید، کشیدن خط فارتی دقیق دشوار بود. از یک جهت، میان آن حقوق مالکیت فردی که در مفهوم آزادی منفی مستتر می‌نمایند، از جهت دیگر، میان آن حقوق مالکیتی که ارجح‌شناختن و نهادینه‌شدن‌شان را می‌توان همچون محتوی یک توافق دموکراتیک در درون یک جامعه مشخص تلقی کرد. افزون بر این، همان‌گونه که نوزیک به درستی تأکید می‌کند، برای مثال، که شیوه مشروع استفاده از حقوق مالکیت چشم‌پوشیدن از حقوق مالکیت فردی به نفع شکل اشتراکی از مالکیت است. آیا این بدین معنا است که توافق آزادانه، یعنی «وفاق عقلانی»، به رغم تمام چیزها، معیار مشروعیت بنیادینی جهت حوزه نفوذ حقوق مالکیت فردی است؟ و اگر این طور است، این در پایان شبیه به تقدم بی‌قید و شرط یک چشم‌انداز کمون‌گرایانه نخواهد بود؟ با این سؤالات به آن مشکلاتی روی می‌کنم، که در سؤال دوم آغاز این بخش اشاره کردم.

(۲) تعلمات من تاکنون نشان داده‌اند که محتوی احتمالی یک توافق عقلانی در باره نهادینه کردن حقوق فردی، مثلاً حقوق مالکیت، هیچ مرز مشخص و روشنی ندارد. البته این همیشه مشروط بر آن است که طبعاً هیچ توافقی را نتوان عقلانی نامید که دقیقاً در همان شرایطی چون و چرا کند، که تنها در لای آنها می‌توان به توافق عقلانی رسید. می‌توان تلاش کرد این شرایط را به مدد فرا - اصول گفتمانی شرح داد. اما باید توجه داشت که از رهگذر تقریر چنین اصولی به تنهایی نمی‌توان یک اصل حقوق فردی برابر را صورت بندی کرد - چه رسد به این که این اصل را از آن «مشتق» کرد. ولی این بدین معنی است که از رهگذر اعلام شرایط یک توافق عقلانی به هیچ وجه آن هسته هنجاری هنوز تقریر نشده است. و اگر نتوانست در مبادی یک گفتمانی دموکراتیک تردید کرد، هیچ نهادینه‌ساختن حقوق فردی مجاز نیست آن را مورد شک و سؤال قرار دهد. برخلاف پیشداوری ریشه‌دار، قید و شرط‌های یک گفتمانی عقلانی با گفتمانی دموکراتیک یگانه نیستند. گفتمانی عقلانی را با کمک یک فرا-اصل گفتمانی عقلانی می‌توان صورت بندی کرد، و گفتمانی دموکراتیک را تنها به مدد اصول حقوق یکسان فردی ولی نمی‌شود مقوله حقوق - فردی را به گونه ذهنی از اصل عقلانیت برگرفت. به همین جهت، تلاش هابرماس مبنی بر تبیین ساختن چشم‌انداز هم‌رسانش‌پذیری از رهگذر تبدیل کردن فرا-اصول‌های گفتمانی عقلانی به یگانه بنیاد ناگزیر تحقق دموکراتیک حقوق فردی محکوم به شکست است، زیرا اصول گفتمانی عقلانی تنها در پیوند با برابری حقوقی فردی است که می‌تواند آن بنیان گریزناپذیری را تصویر کند، که هیچ نهادینه‌سازی و تحقق‌یابی دموکراتیک از آزادی منفی حق ندارد در آن تردید را در دهد. قطعاً نمی‌شود الگوهای هنجاری فرهنگ‌های دموکراتیک مدرن را تنها از دل مفهوم عقلانیت گفتمانی استخراج کرد.

به نظر من، براینی از این دست در مرکز ثقل استراتژی ضد صورتی شکل ایستاده‌اند. اگر درست است که مفهوم استدلال عقلانی برای روشن کردن شرایط اساسی یک توافق عقلانی سیاسی کافی نیست، و ما به مفهوم بهتری نیاز داریم، پس هگل، بالاخص، از حیث تئوری‌های حق طبیعی، همچنان به دو معنا حق دارد:

(۱) در تلاش برای نجات یک لحظه حقیقت برداشت «اتمستی» حقوق طبیعی؛

(۲) در امتناع از ترجمان ایده حق طبیعی به یک اصل استعلانی عقلانیت ارتباطی و آزادی ارتباطی، شاهد این قضیه، که از اصل سنخ آخر - حتی وقتی در معنی برداشت عقلانیت رویه‌ای جپی است - هیچ برداشت جهان‌شمولانه‌ای از آزادی منفی را بی‌واسطه نمی‌توان استخراج کرد، این است که حقوق آزادی منفی - همان‌طور که قبلاً خاطر نشان ساختم - حتی تا حدی حقوق مخالف خواسته‌های عقلانیت اشتراکی هستند. این نکته کمتر یادآور شده خواهد کرد، چنانچه توجه کنیم، خواسته‌های عقلانیت اشتراکی، در هر متن معینی و در هر مقطع تاریخی، قسمی تعریف عمومی در شکل نهادهای، باورهای اخلاقی، افکار عمومی و غیر از این، خواهد داشت. قسمی تعریف عمومی، که منتها باید در برابر هر انتقاد و تغییرات احتمالی باز و قابل بحث باشد. اگر از این دورناً نگاه کنیم، آزادی منفی دستکم آزادانی خواهد بود بر عقیده دیگری بود و همچون یک

کنش سیاسی در تحت شرایط آزادی عمومی است. این لحظه حقیقت در اعتقاد معمولاً ناساز «آرنت است که محتوی حوزه‌کنش سیاسی خودکنش سیاسی است.

چیزی که خوداندیشی آزادی اشتراکی را، همان سان که می‌توانیم آن را به شهر - دولت یونانی منسوب کنیم - از خوداندیشی هر صورت مدرن آزادی اشتراکی متمایز می‌کند، تنها این نیست که آخری باید بر اساس ارجح‌شناسی (جهان‌شمولانه) «حق و یوگی» مبتنی باشد، بلکه علاوه بر آن، به تعبیری، همچنین خودبایند است؛ یعنی به معنای آگاهی از این که، نه محتویات هنجاری شخص و نه تفسیرهایی که بر آنها استوار هستند، هیچ یک در مقابل احتمال انتقاد عقلانی ممنونیت ندارند. به اعتبار - و این محتوی حقیقت تفسیر هابرماس از آزادی اشتراکی است - هر محتوی خاص هنجاری، هر قاعده ویژه نهادی و هر انسجام معینی از تفسیرها، در اصل آسیب‌پذیر و قابل تجدیدنظر هستند. از همین روی، یک برداشت رویه‌ای از عقلانیت در واقع شرط مهم ساختاری هر شکل مدرنی از آزادی اشتراکی به دست ما نمی‌دهد، به این شکل بیان کرد: یک مفهوم رویه‌ای از عقلانیت البته به ما می‌تواند بگوید آزادی خردمندانه چه خواهد بود، ولی نمی‌تواند بگوید آزادی خردمندانه چیست.

۷- اگر آزادی در جهان مدرن متضمن ثنویت هنجاری آزادی «منفی» و «مثبت» یعنی آزادی اشتراکی است، پس در خود مثال جهان‌شمولانه آزادی‌کش و واکنش دیالکتیکی مندرج است. به عقیده من، همین کش‌وواکنش دیالکتیکی میان آزادی منفی و مثبت است، که هم هگل و هم توکویل همت کردند آن را بفهمند و واکاوند. می‌توانیم این تشنج را همچون تشنج میان فردگرایی و کمون‌گرایی در صورت ذهنی دکراسی مدرن درک کنیم. آزادی منفی یک پیش‌فرض آزادی اشتراکی در جهان مدرن است و در عین حال علت احتمالی از هم گسیختگی شیوازه پیوند اجتماعی، منبع منازعات، تهدیدی بالقوه برای روابط همبستگی، آزادی منفی، همان‌سان که هگل قبلاً دیده بود، نیازمندی عنصر اشتیاق است که در شکل مدرنی از آزادی اشتراکی بر آن موقوف است. این همچنین محتوی حقیقت نقد هگل بر ایده‌های رومانتیستی آشتی است. نقدی، که اگر به واپس نگاه کرد، همچنین می‌توان همچون فرا-نقدی از نقد مارکس از فردگرایی بورژوازی قرانت کرد. محتوی حقیقت انتقاد هگل این است که «پروژه مدرن» هیچ غایت اتوپیا ندارد. با این وصف، اشتباه هگل رد تفسیر سیاسی حق طبیعی بود زیرا شکل دموکراتیک اخلاقی شکلی است، همچنان که توکویل نشان می‌دهد، یگانه شکل ممکن «آشتی» برای جوامع مدرن است. پروژه مدرن، به زبان سیاسی، پروژه چنین آشتی میان آزادی منفی و آزادی اشتراکی است. در مخالفت با مارکس و هگل باید گفته شود این پروژه، پروژه‌ای بی‌پایان، بدون راه حل نهایی است. پروژه‌ای است که در آن انرژی‌های اتوپیا، یعنی علنا هرآن از آن می‌تواند در داخل‌های مشخص جدیدی متحول شوند. در مقابل لیبرالیسم اقتصادی لازم است متذکر شد که بدون واقعیت‌دادن به آزادی خردمندانه و اشتراکی، یعنی تحقق یک شکل از اخلاقیات اجتماعی دموکراتیک، آزادی منفی یا به کاربختور بدل می‌شود یا کابوس.

پروژه مدرنی، این جا به تعبیر من، عمیقاً با مینوی جهان‌شمولانه آزادی پیوند خورده است. با وجود این، آزادی در زمره آن نوع چیزها است که هرگز نمی‌توان بی‌چون و چرا واقعیت شود و پروژه مدرن از همین روی پروژه‌ای نیست که هیچ‌گاه بتواند «کمال یابد». تنها امکان کمال یافتن این پروژه، ویرانی یا خودریشه کن سازی بشریت است - امکانی که، چنان که می‌دانیم، غیرقابل تصور دیگر نیست. خصلت پایان‌ناپذیر پروژه مدرن متضمن پایان اتوپیا است، چنانچه مراد از اتوپیا «تحقق کامل» به معنی تحقق مطلق یک آرمان یا غایت تاریخ است. به این معنی، منظور از پایان تاریخ این پیش‌نیست که ما هیچ‌وقت در موقعیتی نخواهیم بود آرمانی را کامل بخشیم، بلکه این پیش‌نیست، که تحقق قطعی یک وضعیت آرمانی در رابطه با تاریخ بشری باطل است. با این وصف پایانی از تاریخ در معنای پایان رانده‌های آزادی‌خواهی نیست، پایان جهان‌شمولی اخلاقی و تجدید نظرگرایانه دموکراتیک، بخشی از پروژه مدرن هستند. پایان اتوپیا را بایستی بیشتر به منزله آغاز یک خودبازاندیشی نوین مدرنیستی درک کرد. همچون فیلم نوبلی از رانسه‌های رادیکال روح مدرن، همچون ورود مدرنیته به مرحله پساامتی‌گیتی‌اش، این پایان اتوپیا اسناد انرژی‌های اتوپیا نیست، بلکه، برعکس، بازشکل‌گیری، گشتار و کثرت آنها خواهد بود. زیرا هیچ زندگی انسانی، هیچ اشتیاق آدمی، هیچ عشق انسانی بدون یک افق اتوپیا قابل تصور نیست. فقط عینیت‌بخشیدن به چنین افق‌های اتوپیا که آماج‌شان مثال وضعیت تاریخی آشتی است را می‌توان «متاگیتی» نامید. و تا جانی که رادیکالیسم اتوپیا در حوزه سیاست با چنین تعینات اشتباهی گره خورده است، آن را نیز می‌توان «متاگیتی» نام نهاد. فقط اتوپیا «واقعی» جانی مشروع در حوزه سیاست دارد. با این همه، یک مینوی جهان‌شمولانه آزادی اشتراکی، نه اتوپیا «مجرد» است. نه اتوپیا «مشخص» آزادی جهان‌شمولانه اشتراکی، برعکس، صفت ممیزه دورنمای هنجاری اتوپیاها مشخص است. زیرا تعریف پیش‌فرض‌های چیزی است که می‌توان یک زندگی خیر تحت شرایط مدرن نامید. □

پس از وقایع سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱، سوسیالیسم مارکسیستی که تا ۲۰ سال پیش از این یک نیروی واقعی به نظر می رسید، به شیخی تبدیل گردید. از آن پس اغلب سعی شده تا با کمک تلاش های مشترک جن گیران حرفه ای بالاخره مارکس را به خاک سپارند. اما این شیخ دفن شدنی نیست. ژاک دریدا در کتابش «اشباح مارکس» به خوانندگان توصیه می کند تا مانیفست نگاشته شده در سال ۱۸۴۸ را به یاد آورند. «امروز پس از گذشت یک قرن و نیم، در سراسر جهان انسان های زیادی وجود دارند و معتقدند که چیزی را که با آن در حال حاضر سر و کار داریم تنها یک روح بدون جسم است، بدون حضور واقعی، بدون موضوعیت، بدون کارایی، اما این بیان می بایستی که شیخی مربوط به گذشته ها باشد. او تنها یک روح، خیال، پندار و یا شیخ بود. این آن چیزی است که امروزه همه جا قابل شنیدن است. هوراسیو گفته است: «تنها پندار ماست و نمی توان از طریق اعتقاد آن را درک نمود». علی رغم همه اینها می خواهیم مواظب باشیم تا در آینده هم دیگر سرافغان نیایند! این شیخ در حقیقت آینده است و می تواند همیشه بیاید، خود را همانند شیخی نشان می دهد که می تواند بیاید و یا بازگردد؛ آینده، آن گونه که قدرت های اروپای قدیم در قرن گذشته می گفتند، اجازه ندارد تا تولد یابد، نه در انتظار عمومی و نه در خفا. به آینده نباید اجازه داده شود که بازگردد زیرا که گذشته است و به گذشته تعلق دارد.

هر چه حیات بیشتری در نظریات مارکس وجود داشته باشد به همان نسبت هم آرزوی دفن کردن آن طبیعی تر به نظر می رسد. هیچ کس خواستار آن نیست تا «هکل را دفن کنیم» و یا «ولتر را در کنیم». چرا که روشن است که هگل و ولتر به گذشته تعلق دارند. ایده های فیلسوفان قدیمی در تئوری های مدرن حل شدند. چنین اتفاقی اما با مارکس نیتاده است. چنین چیزی هم نمی تواند که اتفاق بیافتد. چرا که جامعه ای را که او مورد تحلیل و انتقاد قرار داده و آرزوی تغییر آن را داشته، هنوز هم زنده است. در نتیجه پایان مارکسیسم تنها می تواند با پایان کاپیتالیسم همراه باشد.

نتیجه گیری های سخت و سخته و مطلق اقتصاددانان بزرگ ناراحت کننده است، آنها کار کسانی را که مارکس به همسازی با نظم کاپیتالیستی بوده، تا بتوانند از این طریق سیاسی معتدل و منطقی را دنبال کنند با مشکل مواجه می سازند و در تحلیل نهایی خود حکم اخلاقی هم راجع به این گونه افراد صادر می کنند. به همین خاطر هم میل به بازنگری در مارکسیسم تقریباً هم زمان با تشکیل احزاب کارگری پارلمانی سر آفرود.

برای معتدل شدن هم می بایستی که سوسیالیسم از رویزیونیسم گذر می کرد. اگر که مارکسیسم به گذشته تعلق دارد پس نتیجه گیری های سخت و سخته آن، آرزوی اخلاقی خود را برای جامعه کنونی از دست داده است. آن چیزی که از سوسیالیسم تاریخی باقی می ماند یک سری ارزش ها می باشد که هر کسی می تواند آن را آن گونه که می خواهد تفسیر کند. روشن است که کاپیتالیسم خود را تغییر می دهد و می بسدین خاطر می فایده است تا با نقل قول از کتاب هائی که در قرن گذشته نوشته شده اند علیه آن مبارزه کرد. نه اعتدال لغزش به حساب می آید و نه همساز. تحت شرایط سیاسی خاص هر حزب جدی مجبور است تا به همسازان تن در دهد. مدنظر داشتن تناسب نیروها در سیاست را نباید فراموش کرد.

اما انسان ها شیوه برخورد خود را با شکل خاصی از ایدئولوژی تجهیز می سازند و بدین ترتیب از توجهات برای کنش خود در حال ایدئولوژی آینده را می سازند. بدین معنی که مجموعه سیاسی را که نامناسب بودن های معلوم گشته، به یک وضعیت ایده آل تبدیل می گردد. یک انحراف اجباری در یک استراتژی، ضعف در شهامت، آنجائی که چنین اتفاقی می افتد شکست اجتناب ناپذیر بوده و ضعف تاکتیکی به ناتوانی استراتژیکی فرار و پویید و در همین حال هدف جنبش یعنی تغییر جامعه به این سمت خواهد بود تا خود را هر چه بیشتر با جامعه تطبیق دهد. خود واژه «رویزیونیسم» به تنهایی طعم و مزه حساسی تجاری را دارد. ما در اینجا از یک بررسی جدید و یا انتقاد به مارکسیسم صحبت نمی کنیم بلکه از محاسبه مکانیکی دارائی ایدئولوژیکی موجود، «موجودی» و «بدهی» نظریه سیاسی. اگر چنین محاسبه ای دنبال شود تعدادی از «ارزش های» باقی مانده می توانست مورد استفاده قرار گیرند و فرآورده های قدیمی ایدئولوژیکی به عنوان غیر قابل استفاده کنار گذاشته شوند. رویزیونیست ها در خشکی و «بحر» خود با تنگ نظر ترین ارتدوکس ها خوشاوند هستند. تنها فرق این است که دسته دوم همانند پیر خانواده به هر جزئی از ایدئولوژی پای بند بود و تلاش دارند تا ثابت کنند که می باید بدون هیچ آگری و «در هر صورتی» همانجا باقی ماند. ایدئولوژی های رویزیونیست تلاش می کنند تا محیط خود را تمیز نگه دارند، طوری که تا آنجا که ممکن است همه آن چیزهایی که «اضافی» به نظر می آید را دور می اندازند.

مست تحلیلی رویزیونیست ها را می توان به درستی توصیف تغییر نمود. به مقایسه کردن این و یا آن پدیده بیان شده در مارکسیسم کلاسیک و واقعیت مدرن، رویزیونیست ها به درستی مدعی می گردند که تفاوت هائی وجود دارند. و بدین ترتیب این مقایسه و بررسی به اتمام می رسد چرا که تفاوت را به نوبه خود به عنوان علت در نظر گرفته و نتایج

مارکس را رد می کنند. در اینجا تحلیلی به معنای واقعی کلمه صورت نمی گیرد: مارکسیسم به عنوان یک چیز اضافی طبقه بندی می شود. اما واقعیت هم تغییر پیدا می کند. وقایع و فرآیندهائی که توسط رویزیونیست ها بیان می گردند هم به گذشته تعلق می گیرند و نتایج آنها هم مورد شک و تردید قرار می گیرد.

از نقطه نظر تاریخی گفتمان رویزیونیستی برای رشد و توسعه تفکر سوسیالیستی خیلی مهم بوده است. رویزیونیسم بر نشانین نقطه آغازی برای لنین، تروتسکی، گرامسکی و دیگران بود. سازگشت گهگاهی به بحث پیرامون اهمیت مارکسیسم و جدیدترین بازنگری ها نشانگر نزدیک شدن تغییرات در تاریخ جنبش سوسیالیستی و تفکر سوسیالیستی است. این بحث ها نشان دهنده بحران مارکسیسم و یا تفسیرهای غالی از آن به انضمام تفسیرهای رویزیونیستی از آن می باشد. پس از آنکه علوم رسمی در شوروی دیدگاه ارتدوکسی خود را اواسط دهه ۸۰ کنار گذاشت تعدادی از نویسندگان تلاش نمودند تا نتایج اساسی رویزیونیسم را جمع آوری نموده و به آن زمینه های تئوری دهند. ولادیسلاو اینوزمتسو می نویسد که در غرب در قرن بیستم «پایه های درونی سیستم اجتماعی به شیوه ای اساسی خود را بازسازی کرده اند گاهی هم حتا در مقیاس بسیار بزرگتر در جانی که گردها انقلاب و جنگ داخلی فرود آمدند». بنا بر گفته اینوزمتسو «جامعه غربی پس از بحران جهانی اقتصاد و جنگ جهانی دوم دستخوش تغییراتی گردیده است که، با آنکه برای نظاره گر ظاهری از برجستگی و ویژه های برخورداری نیست، این تغییر و تحولات اجتماعی در اواسط دهه ۶۰ خارج از چارچوب های سیستم کاپیتالیستی جای گرفتند». جامعه غربی وارد مرحله گذار گردیده و همه تغییرات ناشی از آن «به شیوه تکاملی» صورت می پذیرد. در جریان این تکامل همه اهداف سوسیالیسم مارکسیستی پیشین تحقق خواهند پذیرفت، اما بدون تغییرات اجتماعی، بدون مبارزه طبقاتی، بدون مصادره اموال و یا دیگر ناملایمات، اما طبیعتاً با کشمکش های سیاسی و اجتماعی که ممکن بود نشان را حتا معتدل ترین نویسندگان هم انکار نمی کنند.

این اشاره به دهه شصت این قرن برای کتابی که در سال ۱۹۹۹ منتشر گردیده بسیار مهم است. این اثر تحلیلی از تئولیرالیسم و یا فرم های اروپای شرقی ارائه نمی دهد با توجه به آن که از نویسندگانی که در روسیه زندگی می کنند بعید می نماید تا متوجه این پدیده ها نشده باشد. مشکل در اینجا نه فراموشی بلکه متدولتی جامعه بورژوازی که مارکس نام سایر نویسندگان هم نمونه است. پانتین سرردیر نشریه معروف آکادمیک پولیس با ارجح نهادن به دست آورده های مارکس در تاریخ تفکر اجتماعی می نویسد: «این حرکت تاریخ نشان داد که تعداد زیادی از مشکلات جامعه بورژوازی که مارکس نام برده، در پروسه تکامل تولید کاپیتالیستی (بالا رفتن حقوق، رشد مصرف گرایی، قوانین حمایت های اجتماعی، اتحاد بین سرمایه و قدرت های حکومتی در سطح ملی و بین المللی، دخالت های دولتی در اقتصاد و غیره و ذالک) در حال حل شدن می باشند. اغلب باید پذیرفت که قانون نقد کاپیتالیستی مارکسیسم به جای حال بیشتر به گذشته استناد کرده و اصلاح کاری به آینده ندارد».

تحول اصلی که در کاپیتالیسم غربی در دهه ۶۰ صورت گرفت توسط مکتب رویزیونیسم به عنوان پایان کاپیتالیسم سنتی ارزیابی گردید. ادوارد برنشتاین از تحولاتی که در جامعه غربی در زمان خود او صورت می گرفت ارزیابی مشابهی داشت. اما او از گرفتن نتایج ساده، کاری را که بعدها مکتب رویزیونیستی انجام دادند، خود راکی نمود. بدین ترتیب هیچ کدام از رویزیونیست ها متوجه این موضوع نگردیدند که چگونه زمانی که آنها در حال توضیح دادن «واقعیت تازه» بودند این واقعیت در حال کهنه شدن بود. دولت رفاه شروع نمود تا در همه جا دست آورده های خود را تسلیم سازد. مکانیسم های بازار خود را هر چه بیشتر از هر گونه شکل و شیوه نظم بخشی، چه دولتی و چه بین المللی رها ساخته و هم زمان با آن مالکیت خصوصی به عنوان یک امر مقدس و یک پرنسپ جبهائول تثبیت یافت. تحول تکنولوژیکی به جای حمایت از «اقتصاد خلاقیت آزاد» از «اقتصاد نیروی کار آزاد» حمایت به عمل آورد. میزان استثمار افزایش یافت. وابستگی کارگران به مدیران شروع به رشد نمود و دستمزدها نه تنها در کشورهای در حال رشد و کشورهای سابقاً کمونیستی، بلکه از اواسط دهه ۸۰ در بعضی از کشورهای غربی هم پایین آمدند.

تئورسین های رویزیونیستی تمایل شان به این سمت است تا تئولیرالیسم را نادیده گرفته و یا آن را به عنوان پدیده ای موقتی معرفی نمایند که تنها رشد اساساً موزون جامعه را پیچیده تر شکل می دهد. تئولیرالیسم نه یک «نوسان رشد» و نه اشتباه سیاستمداران، بلکه ریشه اصلی تکامل کاپیتالیسم است. وجود او خود را در این واقعیت نشان می دهد که جامعه بورژوازی نمی تواند بیش از این اجازه دهد تا دست آورده های اجتماعی دهه های گذشته حفظ گردند. با آن که سوسیال دمکرات ها به درستی ثابت کرده اند که میزان منابعی را که جامعه برای حل مشکلات اجتماعی اش فراهم می آورد در مقایسه با دهه شصت افزایش یافته، اما روشن است که این مورد برای نکته مرکزی اهمیت چندانی ندارد یعنی اینکه: کاپیتالیسم از آنجائی که به یک سیستم جهانی

تبدیل می گردد به صورتی اجتناب ناپذیر هم سخت تر و هم فاسدتر می شود. واکنشی که پس از ۱۹۸۹ به کار بسته شد تفاوتش با واکنش های تاکنونی در آن است که کاپیتالیسم خود را با موفقیت با نقاب «پیشرفت» و «مدرنیزاسیون» نشان می دهد. تاریخ دان انگلیسی ویلی تامپسون می نویسد، «اصطلاحاتی از قبیل «جهت گیری چپ» و «مترقی» در زبان سوسیالیستی معنائی مترادف داشتند». تصور پیشرفت بر خود آگاه مدرن غالب بود و ایدئولوژی و عمل چپ به عنوان استوارترین شکل بیان این تصور در نظر گرفته می شد. در نتیجه «چپ» با تعریفی وسیع به این سمت متمایل بود تا به استثنای سلطه فاشیسم بین سال های ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۲ بر موج فرهنگی سوار شده و به رقابت سیاسی بپردازد. راست ها با تمامی اقدامات موفقیت آمیزشان همیشه در حالت تدافعی قرار داشتند و یا پس از ۱۹۴۵ مجبور بوده به این صورت رفتار کنند:

بازنگری

در

رویزیونیسم

بوریس کارگالیتزکی

برگردان: ع. بهار

اگر نمی توانی که بر آنها پیروز شوی، پس مثل آنها شو. اعتقاد به این که تاریخ پشت سر یکی ایستاده است تنها می تواند یک اسطوره تسلی بخش باشد، اما ویژه گی آن این بود که این گونه تسلی در جانی که راست ها تنها می توانستند به نوستالژی قناعت کنند، فقط در اختیار چپ ها بود. همه چیز به صورتی رادیکال از اواسط دهه ۸۰ تغییر پیدا می کند. از قرن نوزدهم به این سو برای اولین بار بورژوازی صاحب یک ایدئولوژی تهاجمی می گردد. تئولیرالیسم توانست خود را به عنوان نیروی مدرنیزاسیون و پوینده ارائه دهد طوری که جنبش کارگری، چپ ها و سندیکاها را به محافظه کاری، دشمنی با پیشرفت تکنولوژیکی و رشد، قربانی کردن آینده به خاطر رفاه کنونی و به حفظ «امتزات» متهم سازد. در همین زمان اعتقاد به پیشرفت متزلزل گردید. نقد اکولوژیکی، بیست و سیست مدرن جریان عمده ایدئولوژی بر پایه یک پروژه پیشرفت رادیکال نبود، بلکه بر اساس تردیدی عمیق در رابطه با خود پیشرفت بود. این نقد برای بازاندیشی تجارب تاریخی قرن ۱۹ و ۲۰ و بدیهی و قابل فهم بود. اما برای چپ ها، این تحول در آگاه بود اجتماعی فاجعه بار بود. «با چنین چشم انداز تحول یافته ای در فرهنگ مرکزی چپ به دست دشمن افتاد و آن هم با پی آمدهائی که مانع بزرگتری در مقایسه با آن چه که چپ می بایستی تاکنون در میدان مبارزه سیاسی پشت سر می گذاشت، بود».

همانگونه که تئورسین های حزب سوسیالیسم دموکراتیک آلمان تشخیص داده اند، تبلیغات تئولیرال در دهه ۹۰ موفق گردید تا همان ساختارها و مناسباتی را به عنوان موانع مدرنیزاسیون و پیشرفت معرفی کند که پیش از آن از آنها جهت اثبات طبیعت «متدنهانه» کاپیتالیسم نام می برد. چنین چیزی در ارتباط با این واقعیت است که دوره واکنش های اجتماعی در عرصه جهانی در عین حال دوره دست آورده های تکنولوژیکی نیز بوده است. این مورد هم چیز تازه ای نیست؛ چنین چیزی در نیمه اول قرن نوزدهم در مرحله آغازین انقلاب صنعتی هم به وقوع پیوست. بعدها پس از آن معلوم گردید که تکنولوژی جدید مواضع نخبگان ارتجاعی پیروز را تقویت نمی کند، بلکه تحلیل می برد. در آغاز سده جدید به کار بستن ماشین های جدید بلاواسطه با شکست جمهوری بورژوازی، تضعیف غمناک موقعیت اجتماعی کارگران و به کار بستن «نظم نوین» جهانی در چارچوب اتحاد مقدس همراه بود.

اولین پی آمد اجتماعی انقلاب صنعتی تضعیف قابل ملاحظه موقعیت طبقه کارگر بود. اقتصاددان آمریکائی فرد بلوک نتیجه می گیرد که: «در صنایع پیشه وری مثل ابریش لیون و چاقو سازی سفید کارگران می توانستند اساساً در محل کار خود اعمال قدرت کنند و از قدرت نسبی بزرگی برخوردار بودند. گذشته از آن این واقعیت که آنها از پیشه خود شناخت کافی داشتند و در نتیجه در مقایسه با دیگر

کارگران از موقعیت بهتری برخوردار بودند. با آن که دوره های بیکاری شامل حال این کارگران پیشه وری هم می شد که ناشی از پایین رفتن میزان فروش محصولات تولیدی بود، اما امکان این که این کارگران می بایستی هر کاری را که به آنها پیشنهاد می شد بپذیرند، خیلی کم بود. توانائی خاص آنها، از آنها در مقابل بازار و فشار کارفرما حمایت می کرد». بر این اساس بلوک حتا نتیجه گرفت که گذار به اقتصاد مدرن در نیمه دوم سده ۱۹ پایه اش تولید انبوه و کارگران غیر متخصص بود ضروری نبود چرا که «الترناتیوی بر پایه تولید تخصصی و توانائی های پیشه وروانه» وجود داشت.

حتا مارکس هم بازدهی اجتماعی خارق العاده کارگران انگلیسی را پیش از شروع انقلاب صنعتی تشخیص داد اما از نقطه نظر او خواست کارفرمایان برای رهائی از تحمیل خواسته های کارگران موجب گردید تا آنها کارگران را تحت شرایط کاری جدیدی قرار دهند که به نفع سرمایه بود و این مسئله نشان دهنده نیروی محرکه برای تشدید استفاده از ماشین آلات جدید به هنگام انقلاب صنعتی بود. نتیجه انقلاب صنعتی متحمل شدن یک شکست تاریخی از طرف طبقه کارگر اروپا بود.

پس از آن که جنبش کارگری به خاطر حضور سندیکاها و مدرن و تشکیل اولین احزاب سوسیالیستی قوی تر گردید وضعیت برای یک رونق اقتصادی انقلابی مهیا شد. تجارب تمامی این سال ها در یک قطعه عجیب و غریب اسطوره جنبش کارگری به ثبت رسید. منظور من در اینجا دو اشتباه خطرناک است. اول این که کارگران و نمایندگان فکری آنها معتقد بودند که هر پیشرفت صنعتی و تکنیکی موجب تقویت امتزات می باشد. دوم این که همه این ها چه سوسیالیست و چه کمونیست، چه رفرمیست و یا انقلابی درک شان از تاریخ یک پروسه حرکت مستقیم بلاتناطح تا اشکال «پیشرفته تر» سازمان اجتماعی بود. نیروهای ارتجاعی می توانستند بدون شک این پروسه را کندتر و حتا متوقف کنند اما آنها نمی توانستند از بهتر شدن «غیر قابل بازگشت» وضعیت کارگران بکاهدند.

در دهه ۹۰ به اثبات رسید که این دو نظریه از هیچ پایه ای برخوردار نیستند. بدین خاطر شکست هائی که در این دوره متوجه نیروی چپ گردید گسترده تر و دلشردندتر از همه آن ضرباتی بود که در قرن بیستم متحمل گردید. این دوره نشان داد که تاریخ خطی تکامل نمی یابد. فروپاشی تصورات تاریخی چپ و جنبش کارگری همراه بود با اولین بحران ارزش ها و از دست دادن اعتماد به نفس، در صورتی که مسی بایست تسننا استراتژی هائی شکست خورده باشند که دارای جهت گیری خطی بوده و به پیشرفت اجتماعی مکانیکی تکیه داشتند. قابل توجه است که رویزیونیست های دهه ۸۰ و ۹۰ اهمیت و دامنه واکنش تئولیرال را به طراح شدن مورد حمایت قرار دادند که مارکسیست های ارتدوکس در دهه ۶۰ نخواستند تا این تحولات را مورد توجه قرار دهند. رویدادهای دهه ۸۰ نشان دادند که تغییر طبیعت درونی کاپیتالیسم آنگونه که نظریه پردازان چپ معتدل اروپائی را داشته اند، تغییری ذاتی نبوده است. در عین حال «پدیده های جدید» که نظریه پردازان به آن استناد می کردند بیشتر در قسمت های متفاوتی بین نوشته های آنها در «دوره های فعالیت» و نوشته های آنها در زندان و مهاجرت دیده می شود. اما با همه این احوال فعالیت های عملی نمایندگان مارکسیسم کلاسیک با تئوری های شان مرتبط بود.

این ارتباط در دروه پس از جنگ قطع گردید. مارکسیسم واقعاً یک شکست تاریخی را متحمل گردید. این شکست در پایان دهه ۸۰ با فروپاشی دیوار برلین به وقوع پیوست بلکه جنبش زودتر، یعنی زمانی که تئوری هر چه بیشتر از روش جدا گردید و خود را ازبوله نمود. چنین چیزی تنها در شرق با برپائی «مارکسیسم - لنینیسم» استالینی اتفاق نیفتاد. حتا در دهه ۳۰ مارکسیسم آکادمیک جزو فلقرو دیوار شدگانه گردید. شکست می برای احزاب سوسیال دمکرات و کمونیست فرمول پایه ای «کلاسیک» نشانگر چیزی بیش از یک تشریفات بی روح نبود. در دهه ۹۰ از این تشریفات صرف نظر گردید. این کار دشواری نبود زیرا که سال های زیادی از زمانی که سوسیالیسم به معنای آن فکر کرد بود، می گذشت. ما به نقطه آغازین زمانی که تئوری و جنبش توده ای در پیوند با یکدیگر قرار نگرفته بودند، مراجعت نمودیم. اما این دو را دیواری غیر قابل عبور از هم جدا نمی سازد. این واقعیت که قشر گسترده ای از کارگران تصورات بسیار نامشخصی از ایده سوسیالیستی دارند به معنای ترک تبلیغ راجع به آن نیست. روشن فکرائی که راهنمای سیاسی خود را از دست داده اند برای متقاعد کردن خود به چیز زیادی احتیاج ندارند: «هر سیاسی که هدفش محدود کردن کاراکتر اصلی بازار و بازتوزیع درآمد باشد، می تواند سوسیالیستی نامیده شود». اما باز توزیع همیشه در خدمت عدالت اجتماعی نیست و احتیاجات اساسی بیشتر انسان ها بدون فرم های ساختاری تضمین نمی گردند. پارادوکس در این واقعیت است که مطالبات «ساده» - از قبیل مدرسه، بیمارستان، خیابان - به سختی برآورده می گردند. تا هنگامی که نظم تئولیرالیسم وجود داشته باشد پول کافی برای برآوردن چنین مطالباتی وجود نخواهد داشت. پروژه سوسیالیستی باید به زبانی که مردم می فهمند بیان گردد. منظور ادامه در صفحه ۱۱

مبارزه کرده و جان سپارند. اما برعکس آغاز و اواسط قرن بیست تعداد کمی حاضرند تا برای سوسیالیسم مبارزه کنند. تنها زمانی که جنبش های جدیدی برای عدالت اجتماعی و سوسیالیسم پست مدرن در جهان ریشه گرفته و با اساسی ترین نیازها و منافع انسان ها در هم آمیخت، پرچم قدرتمندی خواهیم داشت که افراد را به حرکت در آورده تا جهان را که در آن زندگی می کنند، تغییر دهند».

تا چنین ایده ای جا بیفتد ما احتمالاً تصمیم می گیریم یا هرگونه اعمال تجارزکارانه تئولیرالیسم را تحمل کنیم و یا از هرگونه جنبش قومی حمایت به عمل آوریم، حتا آن هائی را هم که رهبران شان از اولین فرصت استفاده کرده و با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و یا با پادشاه عربستان رابطه برقرار می کنند. توده های که حاملین انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه بودند عدالت اجتماعی را به کار بستند. این مارکسیستی نبود. این مردم به خاطر این که لنین و تروتسکی تئوری سوسیالیسم تکامل یافته بهتری را نمایندگی می کردند به دنبال بلشویک ها نیتادند، بلکه بدین خاطر که بلشویک ها شعارهائی مانند صلح و زمین و عدالت اجتماعی را به کار بستند. این عمل کرد ایدئولوژی نبود بلکه یک برنامه مشخص بود. چنانچه بلشویک ها نمی توانستند به موقع شعارهای خود را که بیانگر منافع توده ها بود فرموله کنند، جریان این حرکت طور دیگری پیش می رفت - و اگر که این مارکسیست نسبی بودند و ترمی خارق العاده ای از دینامیسم پروسه انقلاب و مبارزه طبقاتی نمی داشتند.

تا زمانی که مبارزه علیه ستم در عین حال به معنای مبارزه ای برای یک جامعه نوین نباشد، محکوم به شکست است. واقعیت حتا بدتر از این را هم ثابت کرده است. بدنام کردن یک آرمان پیشرفته در خود آگاه توده ها تنها می تواند یک نتیجه اجتناب ناپذیر داشته باشد. جای خالی آن را یک آرمان ارتجاعی پر خواهد کرد. بدون یک تصور روشن از هدف انتخاب شده، تئیه تاکتیک و استراتژی غیرممکن است. لنین دست آورد اصلی سوسیال دموکراسی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ را در پیوند مارکسیسم با جنبش کارگری می دید. این ترکیب انفجاری جهان را واقعاً تکان داد. لنین به عنوان یک آموزگار واقعی مطمئن بود که خود آگاه پرولتاریائی بدون اما و اگر بر توده تاثیر خواهد گذاشت. این در واقع یک پروسه دوجانبه بود. توده ها نمی توانستند تئوری تهیه کنند و اما تئوری بدون ارتباط با جنبش توده ای منجمد می شد. زمانی ایده های مارکس به ایدئولوژی طبقه کارگر فراروید که یک دگرسانی را پشت سر گذاشته و به مارکسیسم تبدیل گردید.

طبیعی به نظر می آید که یک تئورسین ضرورتاً رادیکالتر از کسی است که فعالیت عملی می کند. مارکس همیشه این مصالحه در سیاست و تفکر فرق قایل بود. اگر مصالحه کردن برای یک سیاستمدار مجاز است، پس می بایستی یک متفکر آنجائی که ضروری است «آداب اخلاقی ساده ای» را مراعات کند. آن چیزی که ممکن است همیشه ضروری نیست. سیاست هنر مصالحه است و در اینجا امکان یک «جدایی» بین تئوری و عمل خود را نشان می دهد. کنش های مشخص لنین، تروتسکی و یا گرامسکی ضرورتاً متناثر از طرح های تئوری آنها نبودند (چنین تفاوتی بین نوشته های آنها در «دوره های فعالیت» و نوشته های آنها در زندان و مهاجرت دیده می شود). اما با همه این احوال فعالیت های عملی نمایندگان مارکسیسم کلاسیک با تئوری های شان مرتبط بود.

این ارتباط در دروه پس از جنگ قطع گردید. مارکسیسم واقعاً یک شکست تاریخی را متحمل گردید. این شکست در پایان دهه ۸۰ با فروپاشی دیوار برلین به وقوع پیوست بلکه جنبش زودتر، یعنی زمانی که تئوری هر چه بیشتر از روش جدا گردید و خود را ازبوله نمود. چنین چیزی تنها در شرق با برپائی «مارکسیسم - لنینیسم» استالینی اتفاق نیفتاد. حتا در دهه ۳۰ مارکسیسم آکادمیک جزو فلقرو دیوار شدگانه گردید. شکست می برای احزاب سوسیال دمکرات و کمونیست فرمول پایه ای «کلاسیک» نشانگر چیزی بیش از یک تشریفات بی روح نبود. در دهه ۹۰ از این تشریفات صرف نظر گردید. این کار دشواری نبود زیرا که سال های زیادی از زمانی که سوسیالیسم به معنای آن فکر کرد بود، می گذشت. ما به نقطه آغازین زمانی که تئوری و جنبش توده ای در پیوند با یکدیگر قرار نگرفته بودند، مراجعت نمودیم. اما این دو را دیواری غیر قابل عبور از هم جدا نمی سازد. این واقعیت که قشر گسترده ای از کارگران تصورات بسیار نامشخصی از ایده سوسیالیستی دارند به معنای ترک تبلیغ راجع به آن نیست. روشن فکرائی که راهنمای سیاسی خود را از دست داده اند برای متقاعد کردن خود به چیز زیادی احتیاج ندارند: «هر سیاسی که هدفش محدود کردن کاراکتر اصلی بازار و بازتوزیع درآمد باشد، می تواند سوسیالیستی نامیده شود». اما باز توزیع همیشه در خدمت عدالت اجتماعی نیست و احتیاجات اساسی بیشتر انسان ها بدون فرم های ساختاری تضمین نمی گردند. پارادوکس در این واقعیت است که مطالبات «ساده» - از قبیل مدرسه، بیمارستان، خیابان - به سختی برآورده می گردند. تا هنگامی که نظم تئولیرالیسم وجود داشته باشد پول کافی برای برآوردن چنین مطالباتی وجود نخواهد داشت. پروژه سوسیالیستی باید به زبانی که مردم می فهمند بیان گردد. منظور ادامه در صفحه ۱۱

«جنبش مدنی و انقلاب دموکراتیک»

فرهاد عرفانی

منظور جلوگیری از انفجار توده‌های است. گرایش سوم ترکیبی است از نیروهای عمیقاً ضد مردمی و دست راستی که همپای برادر دوقلوی خود، یعنی چپ‌های افراطی، ذوق‌زده از تحول دوم خرداد به شمارش معکوس برای سرنگونی رژیم نشسته و مترصد اوضاعی گسل‌الودند تا ماهی دلخواه را در این میان صید کنند. این گرایش تمامی بریده‌های سیاسی، روشنفکران خورده‌بورژوازی ناسامید، ماجراجویان و عوامل خودفروخته را در بر می‌گیرد. و سرانجام گرایش چهارم که از آن می‌توان تحت عنوان «چپ منطقی» یاد کرد. این گرایش معتقد به تشدید تضاد در بالا، سازماندهی توده‌ها، اتخاذ تاکتیک‌های مناسب با مبارزات سیاسی روزمره، و سرانجام استفاده از پتانسیل نهفته در حرکت دوم خرداد به جهت وادارکردن گام به گام رژیم به عقب‌نشینی و سرانجام تعمیق این حرکت به یک انقلاب وسیع اجتماعی و بسیان‌گذار در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. با توجه به آنچه ذکر شد اکنون می‌توان پرسید که بحث جامعه مدنی بر کدام بستر در اوضاع کنونی قابل طرح و پیگیری است. با توجه به آن که شما در چهارچوب کدام گرایش قرار می‌گیرید، طبیعتاً به این سؤال پاسخ خواهید داد و قطعاً طبیعی نیز هست که مثلاً برداشت گرایش دوم و چهارم از پیشبرد امر تحقق جامعه مدنی کاملاً متفاوت و حتی متضاد باشد! از این دیدگاه شاید به صراحت بتوان گفت که اساساً بحث جامعه مدنی، بحث امروز کشمکش‌های جامعه ایران نیست که از دل آن قرار است تحولی دموکراتیک صورت پذیرد بلکه بالعکس: این یک تحول دموکراتیک و جابجایی طبقات در قدرت است که جامعه مدنی از دل آن سر بر خواهد آورد. درست به همان گونه که انقلاب کبیر فرانسه نتیجه

مباحث مربوط به جامعه مدنی، قانون‌گرایی، احترام به حقوق شهروندی، آزادی‌های دموکراتیک... به گونه‌ای داغ، در میان فعالان سیاسی داخل و خارج ایران نیز در جریان است. پس از واقعه دوم خرداد «که چیزی نبود جز اظهار انزجار علنی توده‌ها نسبت به حاکمیت نژادیک به دو دهه سرمایه‌افزار گسیخته بازار و تمامی پیامدهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن»، تقریباً تمامی دست‌اندرکاران عرصه سیاست ایران «در حاکمیت و بیرون آن» به خوبی و به درستی، یک نکته را دریافتند و آن چیزی نبود جز این که تحولات اجتماعی ایران وارد دوره نوینی گشته است که پیش‌درآمد آن متلاشی‌گشتن تدریجی ساختاری است که طی دو دهه در جهت استحکام آن حرکت شده بود. در این میان طبیعی بود و بسیار منطقی نیز هست که همه جریان‌های مختلف با دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌های متفاوت تلاش خواهند کرد که اولاً بر اساس گرایش‌های طبقاتی خویش به بهره‌برداری از این واقع‌پیرزاند و دوماً بر اساس ایدئولوژی‌های برآمده از پایگاه طبقاتی‌شان به تفسیر، و ارائه تصویر آینده بنشینند. از این میان، چهار گرایش متفاوت، شش‌گانه‌تر از دیگر تفاسیر و برخورد‌ها، به چشم می‌خورد: گرایش اول، که بخش اساسی از قدرت را در حاکمیت به دست دارد، اساساً با کتمان آنچه رخ داده قاطعانه در پی بازگرداندن آبرفته به جوی است. گرایش دوم، جبهه دوم خرداد (ونه جنبش دوم خرداد!) که بخش دیگر حاکمیت و نیروهای روشنفکری بیرون از آن را نمایندگی می‌کند، معتقد به کنترل اوضاع، تطبیق با شرایط جدید، استفاده (و در واقع سوءاستفاده) از پتانسیل نهفته در حرکت دوم خرداد به جهت ستمدی اجتماعی و ساختار اقتصادی در جهت منافع طبقات نوین بوروکرات و تکنوکرات و ارتباط ارگانیک با بازار جهانی، و همچنین رقم به

اندیشه‌های مدنی نبود بلکه این اندیشه‌ها نتیجه بلافصل تحول طبقاتی جامعه فرانسه «و انقلاب کبیر آن» بود. اگر ژان ژاک روسو و ولترها و روبیسیرها و... همه دو قرن پیش‌تر از انقلاب همان اندیشه‌ها را ارائه داده بودند (که بودند کسانی که این کار را کرده بودند) طبیعتاً آن افکار قادر نبود منجر به تحقق حقوق مدنی افراد در جامعه فرانسه شود چرا که بستر مناسب به جهت عینیت یافتن چنان اندیشه‌هایی «به لحاظ ساختار اقتصادی، روابط طبقات، فورماسیون... و سطح رشد نیروهای مولده» فراهم نبود. به همان گونه که سایه اندیشه‌های مدنی به اشکال گوناگون، حداقل دو هزار و پانصد سال بود که بر فراز اروپا در گردش بود (حداقل به زعم این قلم، دلیل اصلی مطرح‌شدن مباحث مربوط به جامعه مدنی در ایران، تغییر ساختار روشنفکری بیرون از آن، نوعی نوستالژی‌ست که محصول بلافصل تحقیر مدنی طبقه وسیع متوسط ایران، در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی‌ست. این طبقه که در دوران رضاخانی و پهلوی دوم توانسته بود در سایه آزادی‌های فردی و نسبی بند بورژوازی، به نوعی احساس شهروندی یک جامعه مدنی، و برخورداری از حقوق قانونی منتج از آن، را حس کند، اینک که با حذف کامل از همه قدرت سیاسی، تضعیف موقعیت طبقاتی و سرکوب فرهنگی روبرو می‌شد، باید به نوعی، حتی در سایه حرکت طبقات دیگر، تسامیلات خویش را آشکار می‌ساخت. بر این اساس نیز هست که اکنون به حمایت وسیع از بخش تکنوکرات و بوروکرات حاکمیت برخاسته است. اما «این» همه مشکل جامعه ایران نیست! آنچه قطعاً به خواسته‌های این طیف وسیع پاسخ مثبت خواهد داد، نه امیدستن به

اصلاحات محدود در چهارچوب تنگ خواسته‌های بورژوازی عقب‌مانده موجود در حاکمیت، بلکه همبستگی با طبقات فرودست در جهت تغییر معادله قدرت در بالاتر، تنها از دل چنین انقلاب دموکراتیکی است که مدینیت، قانونیت، تحقق حقوق فردی و اجتماعی، آزادی... و در نهایت عدالتی در خور یک انسان، نصیب همه شهروندان ایرانی خواهد شد. در غیر این صورت هر گونه تحولی و به هر شکل که در آینده صورت پذیرد، از درون آن همان سر بر خواهد کشید که از انقلاب بهمین سرکشید! با خوش‌بینانه‌ترین نگاه آنچه به دست خواهد آمد چیزی مشابه پاکستان و یا ترکیه خواهد بود!

بخش دیگر از نوشتار خویش را به مسأله رفرف تخصصی می‌دهم. چرا که این موضوع نیز به عنوان پیش‌درآمد موقله جامعه مدنی، ساز جریانات بسیاری را کوک کرده است! قبل از هر چیز باید گفت: منظور از رفرف، تغییر ساختار نیست بلکه تنظیم و ترمیم ساختار است. به بیانی دیگر، تغییر هر «نظامی» مستلزم درهم ریختن ساختار کهنه «که مبتنی بر روابطی مشخص است»، و جایگزین ساختن آن با ساختاری در اساس متفاوت «که مبتنی بر روابطی دیگر است» می‌باشد و چنین چیزی در چهارچوب اصلاح‌نظم کهنه نمی‌گنجد. بدین دلیل ساده که هر گونه حرکتی در جهت نفی نظم دیرین، منتهی نفی علت وجودی آن نظم نیز می‌باشد. یعنی روابطی که منتهی به ایجاد یک نوع ساختار مشخص اقتصادی و اجتماعی در پی آن سیاسی و فرهنگی گشته است. در دولت، که به طور مشخص، نوعی از روابط طبقاتی و منافع استراتژیک آنها را نمایندگی می‌کند، مشروعیت خویش را از وفاداری به همان روابط کسب می‌نماید. بنابراین هرگونه تغییر اساسی در این روابط طبقاتی، پیش از هر چیز مستلزم نفی نمایندگان (یعنی

جنبش سندیکائی و کارگری ایران و سازمان ما

فعال دلباخته‌ای را از دست دادند.

یاد رفیق محسن سجادی

گراهی یاد.

در شماره قبل خیر درگذشت رفیق محسن سجادی را درج کردیم. رفیق صادق کارگر که از قبل از انقلاب با وی آشنائی نزدیکی داشت، مطلبی را در معرفی زندگی و مبارزات رفیق محسن برای ما ارسال کرده است که در زیر با کمی اختصار به چاپ می‌رسد.

رفیق محسن در یک خانواده مذهبی فقیر به دنیا آمده بود. بطوری که مجبور شده بود در جستجوی زندگی بهتر و رهائی از دست فقر، شهر زادگاه خود را ترک کرده و به تهران بیاید. در ۱۳ سالگی برای کمک به تأمین معاش خانواده و خود، به عنوان شاگرد خیاط در یک کارگاه خیاطی شروع به کار کرده بود. کار در کارگاه‌های مختلف و شرایط نامناسب کار در کارگاه‌های کوچک، تلاش ناموفق او برای بهتر کردن شرایط زندگی خود و خانواده‌اش از یک سو و تجربه و آگاهی‌هایی که او در محیط کار و جامعه پیرامون خود آموخته و کسب کرده بود، زمینه را برای جذب او در یک محفل مارکسیستی - مائونیستی فراهم کرده بود. بعدها تعدادی از اعضای این محفل به اتفاق رفیق محسن به سازمان ما پیوستند.

در واپسین ماه‌های عمر رژیم دیکتاتوری سلطنتی، تعدادی از فعالین جنبش سندیکائی و کارگری برای احیای مجدد سندیکاهای مستقل کارگری به تلاش مجدانه پرداختند. از جمله سندیکاهای قدیمی که در مراحل مختلف دوران دیکتاتوری شاهنشاهی به خاطر استقلالشان سرکوب و مجدداً احیا گردیده بودند، سندیکاهای کارگران خیاط، کفایش و بافنده سوزنی بودند. به دلیل آنکه همه این سندیکاهای مرکز مشترکی در خیابان لاله‌زار داشتند، به مرکز سندیکاهای لاله‌زار معروف شده بودند. رفیق محسن نیز از جمله فعالینی بود که برای احیای مجدد سندیکای خیاط و مرکز سندیکائی لاله‌زار با اتفاق رفقای دیگر که متأسفانه تعدادی از آنها بعدها به دلیل فعالیت‌های سندیکائی و سیاسی‌شان به وسیله رژیم بازداشت و اعدام گردیدند، بود. فعالیت شبانه‌روزی توأم با شور و شغف و امید محسن و سایر رفقا، که به علت سرکوب جنبش مستقل سندیکائی در زمان دیکتاتوری سلطنت تعدادشان نیز اندک بود، به ثمر نشست و طولی نکشید که هزاران کارگر با میل و رغبت کم‌نظیری به این سندیکاهای پیوستند. که بعداً نیز از میان آنان صد‌ها کادر برجسته سندیکائی و سیاسی تربیت و پرورش یافتند.

پس از انقلاب سندیکاهای احیاء شده در مدت بسیار کوتاهی چنان تأثیری از خود در میان کارگران بجای نهادند که نگرانی واقعی رژیم و کارفرمایانی را که تائیس از آن به پایمال کردن حقوق کارگران خود عادت و خوی گرفته بودند، برآونگیخت. بدین ترتیب بود که دولت تدارک سرکوب سندیکاهای مستقل را دید.

نگارنده این سطور بخوبی به یاد دارد که جلسات عمومی سندیکاهای مستقل از دولت در حالی تشکیل می‌شد که شرکت‌کنندگان در محاصره مأموران بن‌نشین وزارت کشور، سازمان اطلاعات، جاساداران سازمان یافته و وسیله‌های غفاری و خانه کارگر و پاسداران کمیته‌ها بودند. پس از پایان جلسات سندیکائی، فعالین شناخته‌شده سندیکائی به وسیله مأموران سرکوب رژیم که تعداد قابل توجهی از آنان از اعضای شناخته‌شده خانه کارگر جمهوری اسلامی بودند، برای شناسائی و تهدید تعقیب می‌شدند. در پارهای اوقات ما برای فرار از دست آنان و رد نگردن مجبور بودیم ساعت‌ها در خیابان‌ها پرسه زده و یا از رفتن به خانه تا مدتی پرهیز کنیم. آزار و اذیت و تهدیدهایی که بر علیه فعالین جنبش سندیکائی به وسیله نیروهای سرکوبگر رژیم صورت می‌گرفت و حتی آغاز بازداشت‌ها و اعدام‌ها نیز نتوانست خللی در اراده محسن‌ها و راهی که آنها انتخاب کرده بودند، وارد آورد. محسن به راهی که انتخاب کرده بود، همچنان ادامه می‌داد. زمانی که فعالیت‌های سندیکائی و سیاسی بسیار سخت و پرخهر فشارها برای ارباب یا تسلیم‌کردن فعالین جنبش کارگری در رژیم جمهوری اسلامی مجدداً به حد اعلا رسیده بود، روزی به من گفت: می‌دانی رفیق، آدمیزاد موجود عجیبی است آنقدر عجیب که می‌تواند نه تنها در جهنم نیز سر کند، بلکه می‌تواند آن را نیز تغییر دهد. زندگی در جهنم به معنی خوی گرفتن و پذیرش آن نیست. در نقاط بسیاری از جهان، رفقای هم‌رزم ما در وضعیتی به مراتب بدتری از ما مبارزه کردند و به پیروزی رسیدند.

در اولین مجمع عمومی سندیکاهای کارگران خیاط که تشکیل گردید او از طرف کارگران به سمت رئیس هیئت‌مدیره سندیکا انتخاب شد. مدتی پس از آن نیز به عنوان نماینده سندیکای خیاط و به نمایندگی از طرف مرکز سندیکائی لاله‌زار، به عضویت هیئت‌مدیره انجمن همبستگی سندیکاهای و شوراها کارگری تهران درآمد و تا زمان بسته‌شدن و ممنوعیت رسمی فعالیت انجمن همبستگی همچنان در سمت خود فعال بود. حتی پس از تعطیل و ممنوع‌شدن سندیکاهای مستقل، محسن و دیگر فعالین سندیکائی به اشکال دیگری فعالیت‌های سندیکائی و سیاسی خود را ادامه دادند.

فعالیت محسن محدود به سندیکاهای نبود، او که جزو اولین کسانی بود که پس از انقلاب به عضویت سازمان ما درآمد بود، در تشکیلات صنوف و شعبه کارگری سازمان که پس از انقلاب تشکیل شده بودند، فعالانه شرکت کرده و مسئولیت‌های مهمی را به عهده گرفته بود.

به دنبال تشدید فعالیت‌های سازمان در داخل کشور که یورش سراسری نیروهای سرکوبگر رژیم در سال ۶۵ به سازمان را به دنبال داشت، رفیق محسن نیز از زمره کسانی بود که دستگیر و روانه زندان گشت. او پس از ۳ سال در حالی که در اثر فشارهای وارده به او بسیار بیمار و رنجور گشته بود، از زندان آزاد شد. همه کسانی که او را می‌شناختند، می‌دانستند که او تا پیش از به زندان رفتن کاملاً به لحاظ جسمی سالم و سر حال بود. بیماری قلبی که سرانجام او را از پای درآورد، در زندان به سراغ او آمد. پس از آزادشدن از زندان چون به دلایل سابقه سیاسی و سندیکائی کار یافتن برایش مشکل بود، به‌ناچار در خانه اجاره‌ای خود به خیاطی می‌پرداخت و از این راه هزینه معاش خود و خانواده‌اش را تأمین می‌کرد.

با مرگ محسن، جنبش کارگری و سندیکائی و سازمان ما یکی از فعالین دلباخته خود را از دست داد. امروز گورچه او در میان رفقای نیست، اما هزاران رزمنده‌ای که محسن نیز در پرورش تعدادی از آنان داشته است، یا سرهای پرشور، قلب‌های پرامید و با پرچم‌هایی که آرمان‌های محسن‌ها بر آن نقش بسته است، در دست، راه آنان را همچنان ادامه خواهند داد. □

پناهجویان ایرانی و عراقی به یک نماد عمومی تبدیل شده است. تمامی امکانات مالی و درمائی از پناهجویان گرفته شده و UN اعلام کرده است به علت عدم امکانات مالی از کمک‌کردن به پناهجویان خودداری می‌کند. ۹۸٪ از پناهجویان در ترکیه با جواب منفی UN مواجه شده‌اند و حتی تعدادی از پناهجویان که از طرف UN قبولی به آنان ابلاغ شده است، بعد از ماه‌ها مجدداً با دریافت نامه استیناف مواجه شده‌اند. آقای به اسم عطار «ابوزهر» در سال ۹۸ از طرف UN قبول شد و به عنوان یک پناهنده به رسمیت شناخته شد ولی از انتقال ایشان به کشور ثالث خودداری نمودند تا اینکه چند ماه گذشته دیپورت گردید. آقای هاضم محمد «ابوعلی» نیز در شهر حکاری با چنین مشکلی برخورد کردند و آقای علی ابراهیمی نیز که از طرف UN قبولی ایشان اعلام شده بود، بعد از مدتی پرونده بسته می‌شوند. در مجموع وضع نگران‌کننده‌ای در انتظار همه پناهجویان مستقر در ترکیه می‌باشد. □

حکاری، قونیه، UN و سفارت کانادا ارسال کرده بود و قبلاً مراتب نگرانی خویش را از نداشتن امنیت جانی در ترکیه را اطلاع داده بود، ولی بدان توجهی نکردند تا اینکه این واقعه هولناک به‌وقوع پیوست. «این زن قبل از خروج از ایران از شوهرش جدا شده بود و علت آن هم در اثر رفتارهای غیرانسانی در حق آن زن بود. ظاهراً شوهرش برای دیدار از بچه‌هایش به ترکیه آمده و بعد از مدتی اقامت اقدام به کشتن او کرده. زن نامبرده از طرف دولت کانادا به عنوان پناهجو قبول شده بود و در انتظار خارج شدن از ترکیه بسر می‌برد. در شهر آنکارا یک زن دیگر ایرانی که اهل خرم‌آباد بود، توسط شوهرش بقتل رسیده است. پلیس ترکیه در این راستا از جنایت‌ها استقبال و از قاتلین نیز حمایت می‌کند. سیاست UN در قبال پناهجویان بسیار ضعیف و غیرانسانی است. پناهجویان در یک شرایط دشوار و مشقت‌باری قرار دارند. روند دیپورت‌های دسته‌جمعی

برزخ تبعید

حسین رشادت

حالی از سرنوشت این خانواده خبری نیست. در طول یک ماه گذشته تعداد زیادی از پناهجویان مستقر در شهر حکاری بدون هیچ‌گونه دلیل و مدرکی از طرف پلیس شهر حکاری دیپورت به عراق و ایران و یک نفر افغانی نیز از حکاری اخراج شده است. این رفتارهای غیرانسانی پلیس ترکیه، نتیجه دستورات پنهان و عملکرد آشکار مسئولان UN در ترکیه می‌باشد. در تاریخ ۲۰۰۰/۸/۲۸ زنی به نام مهپاره سمته‌زاده توسط شوهرش اسماعیل حلبی کشته شده است. زن مقتول دارای ۲ فرزند بنام‌های شاهر و شایان می‌باشد. خانم سمته‌زاده قبلاً در شهر حکاری اقامت و بعد از دریافت قبولی از UN به شهر قونیه انتقال داده شد. او طی نامه‌هایی که برای پلیس شهر

وان و آنکارا تماس گرفت و وضعیت حاد بچه خویش را برای آنها توضیح داد. نهایتاً UN رسماً به داروخانه ابلاغ کرد که از دادن دارو و امکانات درمانی به خانواده نامبرده خودداری کند، تا اینکه در تاریخ ۲۰۰۰/۹/۶ کودک خردسال فوت کرد. عامل اصلی این جنایت UN می‌باشد. پدر آن کودک از پلیس شهر حکاری، از مدیر داروخانه و UN شکایت کرد. پلیس حکاری قول کمک و همکاری به او و خانواده آن کودک داد و اعلام کرد که این موضوع را پیگیری خواهد کرد، تا اینکه در تاریخ ۲۰۰۰/۹/۱۱ جاسم محمد غنی را بدون هیچ‌گونه مدرکی تحویل دادگاه شهر حکاری دادند و بدین وسیله شرایط دیپورت آن خانواده محروم را فراهم و عملی کردند. آیا این است دفاع از حقوق انسان بمعنای بشریت؟ و

جاسم محمدغنی، یک پناهجوی عراقی که مدت سه سال است در ترکیه و در شهر حکاری بسر می‌برد، از طرف UN تا بحال کوچک‌ترین جوابی دریافت نکرده است. ایشان تا بحال برای بار هشتم به عراق دیپورت شده‌اند ولی به دلیل نداشتن امنیت جانی مجدداً به ترکیه بازگشته است. پناهجوی نامبرده در ترکیه صاحب دو فرزند شده که هر دوی آنها متولد حکاری و ظاهراً باید هویت ترکی داشته باشند. یکی از بچه‌های او که ۷ ماهه بود به دلیل سوء تغذیه مبتلا به بیماری اسهال و استفراغ و روانه بیمارستان گردید، اما به علت نداشتن نام در لیست درمانی، که UN موظف است هر پناهجو را تحت پوشش درمانی قرار دهد، بیمارستان از پذیرش آن بیمار و دادن دارو خودداری کرد، پدر بیمار با UN

ورزش و جوانان

کمیسیون جوانان سازمان فدانین خلق ایران «اکثریت» پیروزی هم‌میهنان ورزشکار و کسب عنوان‌های قهرمانی در رشته‌های وزنه‌برداری، کشتی و تکواندو را به این عزیزان و جامعه ورزشی، پیروزه جوانان ورزشکار تبریک می‌گوید و موفقیت‌های بیشتری را در عرصه ورزش برای ورزشکاران عزیز آرزومند است. ما بجا دانستیم که به همین مناسبت نگاهی به وضعیت «ورزش جوانان» داشته باشیم.

در دو دهه گذشته در میهن ما ورزش هم پیمان سایر عرصه‌های ضرور و مفید اجتماعی، فرهنگی و... با بی توجهی و بی‌مهری مواجه شده و همواره تلاش شده است که از دریچه تنگ و پدیده انعطاف مکتب و ایدئولوژی به آن پرداخته شود و متصدیان امور ورزش را غالباً افرادی بی‌اطلاع و غیر متخصص در امر ورزش (اما طبعاً با اطلاع از مسائل و ولایت) تشکیل می‌داده‌اند.

روند مخرب این سیاست تأثیرات بسیار زیان‌باری به جامعه جوان ما وارد کرده است. در اثر اعمال سیاست‌های غلط و تنگ‌نظرانه و از طرفی بر بستر بحران‌های اقتصادی و اجتماعی فرهنگی و به طبع آنها مشکل بزرگ بیکاری، مشکلات روحی روانی و افتادن به دام اعتیاد و روی آوردن به مشاغل کاذب در میان جوانان میهن ما، به مشکل بسیار جدی تبدیل شده است.

دامنه سیاست‌های ارتجاعی در عرصه ورزش، بیشترین ضربه و بی‌عدالتی را در حق زنان ورزشکار وارد آورده است. دختران جوان سالها است که در سایه جمهوری اسلامی از شرکت فعال و متناسب با عرف بین‌المللی در عرصه‌های متنوع ورزش محرومند. امکانات ورزشی در عرصه زنان بسیار ناچیز و در حد صفر می‌باشد. وجود عوامل فارق و اساساً بی‌توجهی به نقش زنان در امر ورزش، چهره بسیار خشن و حضوری بسیار کم‌رنگ را در مجامع بین‌المللی ورزش از تیم‌های ورزشی ایران به‌جا گذاشته است.

آمیخته کردن سیاست‌های غلط جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی با روابط ورزشی و عدم شرکت ورزشکاران در میدان‌های بین‌المللی در ارتباط با تحریم مسابقات المپیک جهانی و نیز به افت کیفی و بخشا انزوای ورزشی ایران در سالهای گذشته کمک کرده است.

ما از آنجا که امر ورزش و تحرک و ایجاد مراکز گسترده ورزشی، تفریحی را گامی موثر و اموری ضرور در خدمت سلامت جسم و پویایی اندیشه جوانان در مجموع خود می‌دانیم، بر این باور هستیم که تغییرات اساسی و اصلاح سیاست‌ها و قوانین غلط و مخرب کنونی در عرصه ورزش و ایجاد و مستقرش مراکز ورزشی، بهره‌مندشدن ورزشکاران از امکانات کافی، در خدمت گرفتن مربیان و مسئولان متخصص، برداشتن موانع جدی در راه ورزش زنان و استفاده آنها از امکانات مساوی با مردان و امکان حضور در مسابقات ورزشی و جدائی کامل مسائل مربوط به دین و مکتب از ورزش را گام‌های اساسی در جهت دست یافتن به حقوق شهروندان و پیروزه جوانان در عرصه ورزشی دانسته و تلاش برای رسیدن به این اهداف را وظیفه‌ای مقدم و مهم می‌دانیم.

سیزدهم اکتبر سال ۲۰۰۰

کمیسیون جوانان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

بازنگری در...

ادامه از صفحه ۹

دست آورد. هر کسی که خواستار فرم است بایستی که در درجه اول برای آن مبارزه کرده و تناسب قوا را تغییر دهد یعنی که به معنای سنتی کلمه انقلابی و رادیکال گردد.

هر خودا گامی دارای مرزهایی است. دانائی کامل نمی‌تواند وجود داشته باشد. بازگشت از تعریف بد و پوهلوی تئوری پردازان مارکسیستی پست‌مدن به واقعیت‌های ساده و خشن مارکسیسم کلاسیک شرط اساسی یک عمل سیاسی موثر است. با توجه به آن که ما امروز درک عالی از طبیعت محدود (اما نه غلط) آن چه که مارکس گفته است داریم. رویزیونیم زده‌ای مارکسیسم به معنای گام شدن نیست. سوسیالیسم انقلابی در سال‌های پس از ۱۹۱۷ بدعت گذار اما ضروری‌یونیستی بود. فراخوانی برای پذیرش دوباره ارزش‌های سنتی از تباطی با رد کردن دیالوگ و یا زندگی کردن در برج عاج را ندارد. تثبیت فعالانه سنت‌ها احتیاج به ارتباط با جهان پیرامون دارد. از زمان رفرماسیون (اصلاح‌گری) نئوسنت‌گرانی ایدئولوژی انقلابیون بوده است. مارتین لوتر که بازگشت به انجیل را فراخواند نمونه یک نئوسنت‌گراست. پوریتانیسم انگلیسی (جنبش اصلاح‌گری در انگلستان) با شعار برقراری پارسانئی سنتی تغییرات اجتماعی بزرگی را به وجود آورد و عصر نوینی را در تاریخ این کشور و اروپا گشود. این سنت‌گرانی ربطی به محافظه کاری ندارد. به نام ارزش‌ها و پرنسپ‌های سنتی، جهانی را که این پرنسپ‌ها را بازگو کرده و رد نموده بود طرد کردید. نتیجه آن تحول و نوسازی بود. بازگشت به سنت‌ها یکی از موثرترین متدهای بسیج کردن است. سنت آن چیزی است که برای توده‌ها آشنا، قابل فهم و قابل دسترسی است و در عین حال در مقابل پراگماتیسم بی‌روح و خودخواهی نخبگان قرار دارد. بدون پیوند با سنت‌ها ایده‌های جدید توسط خودا گامی همگانی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. قیام‌ها بر علیه بی‌عدالتی همیشه بر تصورات سنتی از عدالت تکیه دارند. واقعیت این که خود سنت می‌تواند در پیروسه مبارزه تحولی رادیکال را پشت سر گذارد، چیز دیگری است. بنیادگرانی اسلامی یک عکس‌العمل بسیار موثر در مقابل غرب زدگی کاپیتالیستی است. بنیادگرانی فرم بسیار ارتجاعی اعتراض با موفقیت بی‌سابقه‌ای روبروست زیرا زمانی که تجارب سده بیست را در خود جذب می‌نماید، اعتماد به فرهنگ خود را به توده بازی‌گراند.

جامعه‌شناسان غربی که بنیادگرانی را به عنوان پدیده‌ای جدید می‌بینند (آنتونی کیدز نتیجه گرفت که تا سال ۱۹۵۰ در زبان انگلیسی چنین واژه‌ای اصلاً وجود نداشت) هنگام رویاوری با آن احساس اضطراب می‌کنند. گیدز همیشه تکرار می‌کند که بنیادگرانی «چیزی غیر از تعریف سنت به شیوه‌ای سنتی نیست - اما به عنوان جوابی به مناسبات جدید ارتباطات جهانی». نکته مهم اما این است که از سنت‌ها تحت شرایط جدید نمی‌توان از طریق متدهای سنتی دفاع نمود. در دوره محمد نه بسبب پلاستیکی وجود داشت و نه تروریست‌های از جان گذشته. اینترنت با سایت‌های اسلامی و اشکال بسیج نه مختص جنبش توده‌ای جدید می‌باشند نیز وجود نداشتند. بنیادگرانی ربطی به اسلام سنتی که در برخورد با غرب شکست خورد، ندارد. آن اسلام هنوز هم در کنار بنیادگرانی وجود دارد و آغوش خود را همیشه اما مطمئن بر روی او باز می‌کند. بنیادگرانی در جوامعی که به صورت رادیکال مدرنیزه نشده‌اند، حضور ندارد. تنها آنجائی که سنت تحلیل می‌رود و یا بدون می‌شود، بنیادگرانی امکان آن را می‌یابد تا آن را دوباره در فرمی مطابق با

تظاهرات و اعتصاب گسترده کامیون داران در اروپا

محمدرضا قنبری

به‌صدا درآمد و دولت انگلیس تهدید کرد که با توسل به نیروی نظامی، از پالایشگاه‌ها رفع محاصره خواهد کرد. جالب این بود که مطابق نظرخواهی‌ها، اکثریت قاطع مردم علی‌رغم مضمیق شدید از نظر سوخت و رفت و آمد، دولت را مقصر این وضع اسفبار می‌دانستند، نه اعتصاب‌کنندگان را. دولت فرانسسه در مقابل اعتصاب‌کنندگان دست به عقب‌نشینی زد و قول داد که از «سالیات نفتی» تا حدودی بکاهد. اما در سایر کشورها، اعتصاب‌کنندگان موفقیت چندانی به‌دست نیاوردند. مهم‌ترین دلیل این عدم موفقیت در نقشی است که «سالیات نفتی» در بودجه دولت‌ها بازی کند. بودجه دولت‌ها آنچنان وابسته به این نوع مالیات شده است که صرف‌نظر کردن از آن نوعی خودکشی تلقی می‌گردد. دولت آلمان از طریق «سالیات نفتی» به صندوق بازنشستگی کمک می‌کند و نیز ادعا می‌نماید که از این طریق به پیداکردن سوخت‌های آلترناتیو و یا انرژی‌الترناتیو (غیر وابسته به سوخت‌های فسیلی) یارانه می‌رساند.

کوشش برای پائین آوردن قیمت نفت از طریق فشار به ایک ادامه دارد. کشورهای صنعتی اروپا و آمریکا هر یک به نوعی دست به تطمیع و تهدید زده‌اند. آمریکا از طریق استفاده از ذخائر نفتی استراتژیک خود می‌خواهد قیمت نفت را پائین بیاورد. در واقع این اولین بار است که آمریکا در زمان صلح، اقدام به استفاده از ذخائر مزیور می‌نماید. از طرف دیگر، دولت آمریکا برای جلب حمایت رای‌دهندگان در آستانه انتخابات جدید ریاست جمهوری قول کمک ۴۰۰ میلیون دلاری به خانوادهمان را داده است که بیشترین صدمه را از ناحیه افزایش قیمت نفت می‌بینند. با این همه انتظار نمی‌رود که قیمت نفت پیش از پایان فصل زمستان و انجام انتخابات آمریکا کاهش قابل ملاحظه‌ای بکند. اجلاس سران اوپک در کاراکاس در اوایل اکتبر جاری نتوانست تأثیر جدی روی قیمت نفت بگذارد. در حالی که ایک آمادگی خود را برای هرگونه مذاکره با کشورهای مصرف‌کننده نفت اعلام داشته است، به‌نظر می‌رسد نیروهای موجود در این کشورها، اعم از احزاب مخالف و شرکت‌های نفتی، چندان تمایلی به پیداکردن راه‌حلی که مورد رضایت تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت باشد، ندارند.

در تظاهرات کامیون‌داران در اروپا، همه نگاه‌ها متوجه مالیاتی شد که دولت‌ها بر فرآورده‌های نفتی می‌پندند. در این میان، چندان توجهی به سود هنگفتی که شرکت‌های چندملیتی از طریق افزایش

بلا رفتن قیمت بنزین موج وسیعی از اعتراضات و اعتصابات را در اروپا سه‌چود آورد. این اعتراضات ابتدا در فرانسه شروع شد، انهم موقعی که دولت فرانسه سرمست از مقررات جدید مالیاتی خود بود. در مقررات جدید، معافیت‌های مالیاتی زیادی منظور شده است که حجم وسیعی از آن مربوط است به تخفیف مالیاتی به صاحبان درآمد کم و متوسط. در چنین فضائی، اعتصاب ماهیگیران فرانسه که با قایق‌های خود بنادر عمده فرانسه در اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه را بلوکه نمودند، مثل بسب منفجر شد و صدای آن به سایر نقاط اروپا رسید.

اعتراض به قیمت بالای سوخت، اعم از بنزین، گازوئیل، یا نفت سفید، عمدتاً متوجه مالیاتی است که دولت‌های اروپائی تحت عنوان «سالیات نفتی» از این فرآورده‌ها اخذ می‌کنند که در کشورهای مختلف، متفاوت بوده و حدود هفتاد درصد قیمت فرآورده را شامل می‌شود. برای نمونه، مالیات گازوئیل در انگلیس بالاترین رقم را در کشورهای اروپائی با ۷۴٪ به‌خود اختصاص می‌دهد و پرتغال با ۵۴٪ پائین‌ترین رقم را دارد. توجه به این نکته ضروری است که این نوع مالیات، به «سالیات بر ارزش افزوده» (که مثلاً در آلمان ۱۶٪ است) اضافه می‌شود. به عبارت دیگر کشورهای اروپائی دو نوع مالیات بر فرآورده‌های نفتی می‌بندند که یکی حدود ۷۰٪ و دیگری حدود ۱۶٪ است. بدین لحاظ جای تعجب نیست که مصرف‌کنندگان اروپائی در درجه اول، دولت‌های خود را مسبب اصلی قیمت‌های بالا می‌دانند، نه ایک یا شرکت‌های بزرگ نفتی را. در نقطه مقابل، دولت‌مردان اروپائی، گناه را به گردن ایک و سایر کشورهای تولیدکننده نفت می‌اندازند.

اعتصاب و اعتراض ماهیگیران فرانسوی با قول مساعد دولت پایان یافت. در واقع این صفت «مالیات نفتی» نمی‌دهد تا دولت بتواند از طریق تخفیف مالیاتی به آنها کمک کند. مساعدت دولت عبارت از تخفیف‌هایی در پرداخت‌های دیگر این صنف بود. اما اعتراض و اعتصاب، به کامیون‌داران، تاکسی‌رانان و کشاورزان نیز سرایت کرد. اعتصاب وسیعی در فرانسه و سایر کشورهای اروپائی مانند آلمان، انگلستان، بلژیک و اسپانیا به‌راه افتاد. در فرانسه کار به جانی رسید که هشتادصد تن پسمب‌بنزین‌ها به دلیل اعتصاب و بلوکه شدن خیابان‌ها، بدون بنزین ماندند. کمبود بنزین در انگلیس، ادامه فعالیت بیمارستان‌ها را نیز به دردمس انداخته و صدای زندگ خطر برای «امنیت ملی»

واقعیت‌ها و امکانات اواخر سده ۲۰ و اوایل سده ۲۱ شکل دهد.

بنیادگرانی اسلامی علیرغم تصورات گیدز و ژورنالیست‌های لیبرال هر چیزی است مگر یک سیستم بسته که همه چیز «غربی» را رد می‌کند. برعکس او بیوسه متدها و تجارب جدید را در خود جذب می‌نماید. خطر واقعی هم در اینجاست، همانند خطر ناسیونالیسم جدید اروپایی، که با اشاره ساده به سنت‌های پوپولیسم و فاشیسم که در این و یا آن کشور از دهه ۳۰ باقی مانده قابل توضیح نیست. کنش‌های تهاجمی معنای سنتی را به طور قطع تغییر می‌دهد که دیگر مورد «حفاظت» قرار نمی‌گیرد بلکه تثبیت می‌گردد. این سنت‌ها نوسازی گردید و با تجارب جدید غنی می‌گردند. تنها فقرای مشورگر در شمار کسانی نیستند که به سنت روی می‌آورند بلکه نخبگان هم کوشش می‌کنند تا میدان از دست داده را دوباره به دست آورند. نئولیبرالیسم یکی از مهمترین نمونه‌های ایدئولوژی نئوسنتی است. تئوریست‌های بورژوازی مالی که می‌بایستی با پروژه تهاجمی خود در مقابل سوسیالیسم قرار گیرند، دست به کشف جدیدی نزدند. برعکس آنها به برنامه کلاسیک و سنتی خود مراجعه نمودند و از کارهای تئوریست‌های «عصر طلایی» کاپیتالیسم لیبرال الهام گرفتند. در حال حاضر هم نئولیبرالیسم و مکتب اقتصادی نئوکلاسیک هر چیز دیگری را به عنوان تجدیدنظر مکانیکی لیبرالیسم قدیمی نشان می‌دهند. حتا «دست نامرئی» آدام اسمیت که اغلب به آن استناد می‌گردد هم به هیچ وجه ایده مرکزی اقتصاددان بریتانیائی نبود.

در جانی که نیروهای ارتجاعی از سنت استفاده می‌کنند، چه ناتوانی خود را در انجام این کار نشان داده، زیرا که سنت اصلی خود یعنی مقاومت فعال علیه کاپیتالیسم را از دست داده است. چنانچه سوسیالیسم‌ها بخوانند تا دوباره به نیروی واقعی تبدیل گردند بایستی که به تزه‌ای پایهای خود مراجعه کنند. چنین چیزی تدریجاً دوباره مورد قبول تئوریست‌ها قرار می‌گیرد در حالی که سیاستمداران آن را هنوز رد می‌کنند. اسکالر نگت آخرین تئوریست مکتب فرانکفورت در آستانه سده جدید می‌نویسد که چه بایستی «به سنت‌های خود بازگردد». آندره بری یکی از تئوریست‌های حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان هم با او هم‌نظر است. آنجائی که بری خواستار نوسازی رادیکال از‌مان‌ها و دورنماهای چه‌هاست تأکید می‌کند که: «تفکر مدرن سوسیالیستی برای من هم چنین به معنای مراجعه انتقادی به مارکس و در عین حال حرکت به

قیمت نفت می‌برند، مبذول نگردد. اعداد و آمار نشان می‌دهند که سود شرکت‌های بزرگ نفتی کم‌وبیش با سود کشورهای نفت‌خیز برابری می‌کند. در حالی که افزایش درآمد ایران نسبت به سال ۱۹۹۹، برابر ده میلیارد دلار پیش‌بینی می‌شود، شل دومین شرکت بزرگ نفتی جهان، افزایش سودی در همین حدود را انتظار می‌کشد. بی‌جهت نبود که در گسرها گرم تظاهرات کامیون‌داران و ماهیگیران فرانسوی، اعلام افزایش سود مجموعه توتال - فینا - الف به دوونیم برابر، برای مدت کوتاهی چشم‌ها را خود به عنوان کشور تولیدکننده نفت، سود هنگفتی به‌خاطر افزایش قیمت نفت می‌برد و از طرف دیگر، در بین کشورهای اروپائی بیشترین مالیات نفتی را بر مصرف‌کنندگان می‌بندد و وقتی مصرف‌کنندگان انگلیسی به اعتراض برمی‌خیزند، تونی بلر با شدت عمل تهدید می‌کند، که «اعتراض قانونی یک چیز است، و به تعطیل کشاندن مملکت چیزی دیگر!»

در مجموع می‌توان گفت که اعتصاب کامیون‌داران در اروپا علی‌رغم گسترش و شدت آن، نتوانست به موفقیت چندانی دست یابد. ناکامی چنین حرکتی نشان می‌دهد که برای طبقه کارگر چاره‌ای جز رادیکال‌کردن هرچه بیشتر مبارزه باقی نمی‌ماند. (رادیکال با افزایش گری و تندروی اشتباه نشود!) منظور از رادیکال‌کردن مبارزه آن است که طبقه کارگر نه تنها باید از سیاست‌های دولت راجع به موضوع خاص (مثلاً در اینجا، سیاست مالیات‌گذاری دولت) انتقاد کند، بلکه علاوه بر آن سیاست‌های کلی دولت که رابطه تنگاتنگ با آن موضوع خاص دارد (مثلاً ناتوانی دولت در حل معضل بیکاری که آن را ناچار می‌کند برای پرداخت بیمه بیکاری، انواع مالیات وضع کند) را نیز مورد نقد و بررسی قرار دهد. در دوران ما که اقتصاد پیشرفته گلوبالیزه بر جهان حاکم است، باید هم به پیچیدگی پدیده‌ها و هم به گسترش آنها توجه کافی مبذول داشت. در مورد پیچیدگی پدیده‌ها، همین قدر کافی است که توجه شود در حالی که کامیون‌داران در آلمان از گرانی گازوئیل شکایت دارند، سیزها (که علی‌القاعده باید جانب کامیون‌داران را داشته باشند) قیمتی بیش از دوبرابر قیمت فعلی را برای محیط زیست مناسبت می‌دانند. در مورد گسترش پدیده‌ها در سطح جهانی نیز باید توجه داشت که تصمیمات ایک و یا وقوع جنگ در خلیج فارس تا چه حد می‌تواند روی قیمت‌ها اثر داشته باشد و وضع طبقه کارگر را در سایر کشورها تحت تأثیر قرار دهد.

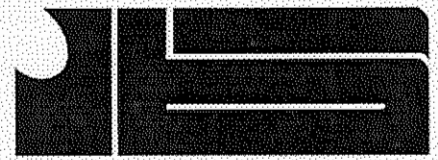
اجتماعی از بافت مشخصی برخوردار است. تعداد زیادی از جامعه‌شناسان غربی تخصص داده‌اند که طبقه در جامعه و در زندگی انسان‌ها همان نقش همیشگی را که تاکنون داشته، نخواهد داشت. به خصوص پس از آن که انسان‌ها جایگاه اجتماعی خود را بیشتر از طریق مصرف تا از طریق تولید تعریف می‌کنند. در اروپای شرقی و امریکای لاتین ما شاهد طبقه‌زدائی گسترده و امتیزه کردن توده‌ها هستیم. با این همه مصرف‌کردن بدون تولید ممکن نیست. ما طبقه‌زدائی بدون بافت طبقاتی، تضاد بین کار و سرمایه علیرغم به وجود آمدن مشکلات زیاد جدید و بدتر شدن مشکلات تنم، مرکزی و اساسی خواهد ماند. نزاع بین کار و سرمایه تنها یک برخورد منافع نیست بلکه هم‌چنین به معنای ارزش‌ها، پرنسپ‌ها و اخلاقی است که با آن روبرو هستیم. تنها یک سوسیالیسم اخلاقی که بر روی پایه‌های محکمی قرار دارد می‌تواند معنای مثبتی را به دست آورد. ما احتیاج داریم تا با اطمینان بدانیم که در کدام طرف ایستاده‌ایم.

در سال ۱۹۹۶ معروف‌ترین دیسک موسیقی در روسیه «ترانه‌های قدیمی راجع به مهم‌ترین چیز» بود. ترانه‌های قدیمی دوره شوروی توسط هنرمندان پسا شوروی نوسازی شدند. خریداران این دیسک بازنشستگان نوستالژیکی دوره استالین نبودند، این‌ها معمولاً نسخه اصل را ترجیح می‌دهند. بزرگترین موفقیت را این دیسک در میان جوانانی به دست آورد که به زحمت می‌توانند زندگی شوروی را به خاطر آورند. این اجرای جدید برای آنها مقدور ساخت تا ترانه‌هایی راجع به مهم‌ترین چیز دنیا را گوش کنند، راجع به چیزی که در ترانه‌های پست‌مدرن از آن اثری نیست. راجع به واقعا مهم‌ترین چیز. خواست همگانی پیرامون نوعی نوسازی مارکسیسم تاریخی خود را در هر قدم نشان می‌دهد. زیرا که او مهم‌ترین نیازهای بشریت امروزی را نمایندگی می‌کند، ارزشی این نسیازها وظیفه اصلی و در واقع یگانه وظیفه جنبش چه مدرن است. اگر که ما در راستای انجام این وظیفه اقدامی نکنیم زندگی ما معنا و مشروعیت نخواهد داشت.

مقاله فوق از سلسله مقالات ارایه شده به کنفرانس بین‌المللی پاریس به مناسبت «۱۵۰ سال مانیفست» می‌باشد.

کمک مالی رسیده

کمک مالی: بین ۱۹۰۰ هزارک



چهارشنبه ۲۷ مهر ۱۳۷۹ - ۱۸ اکتبر ۲۰۰۰ - دوره سوم - شماره ۲۴۳
KAR. No. 243 Wednesday 18. Oct. 2000
G 21170 D

«کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

شماره فاکس: 0049 - 221 - 331 82 90
شماره تلفن: 0049 - 221 - 9322136
آدرس کار در اینترنت:
آدرس پست الکترونیکی: fadai.aksariyat@magnet.at

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک
سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v
آدرس: I.G.e.v
شماره حساب: I.G.e.v
Postfach 260268 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtparkasse Köln
50515 Köln
Germany

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:
مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام:
نشانی:
فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر) به آدرس بستم کنید!

اطلاعیه هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

دولت اسرائیل بر طبل جنگ می‌کوبد

در درگیری‌های خونین بین سربازان اسرائیل با تظاهرکنندگان فلسطینی که از ۱۲ روز پیش با اقدام تحریک‌آمیز «آریل شارون» رهبر حزب راست‌گرای لیکود آغاز شده است، تاکنون بیش از ۹۰ نفر کشته و دو هزار تن که قریب به اتفاقشان فلسطینی بوده‌اند، زخمی شده‌اند. در این مدت شهرهای کرانه غربی رود اردن، نوار غزه و جنوب لبنان صحنه جنگ تمام‌عیار ارتش اسرائیل با مردم فلسطین بوده است. تاکنون تلاش‌های شورای امنیت سازمان ملل، اتحادیه اروپا و اقدامات اتحادیه عرب برای پایان دادن به این درگیری‌ها که روند مذاکرات صلح و ثبات منطقه را به خطر انداخته، تاثیر چندانی نداشته است. دولت اسرائیل که آغازگر درگیری‌ها بوده و با حمایت از اقدام آریل شارون خشم فلسطینی‌ها را برانگیخته، بجای پاسخ مثبت به ندای صلح طلبانه مجامع بین‌المللی و اجرای قطعنامه سازمان ملل، برای مردم فلسطین ضرب‌الاجل تعیین کرده و بر طبل جنگ می‌کوبد. در اسرائیل به دستور دولت ارتش به حال آماده‌باش درآمده، در اورشلیم در مناطق استراتژیک شهر تانک‌ها مستقر شده‌اند، فرودگاه غزه به روی هواپیماها بسته شده و اهود باراک نخست‌وزیر اسرائیل تصمیم گرفته است با مشارکت آریل شارون «دولت اضطرار ملی» تشکیل دهد.

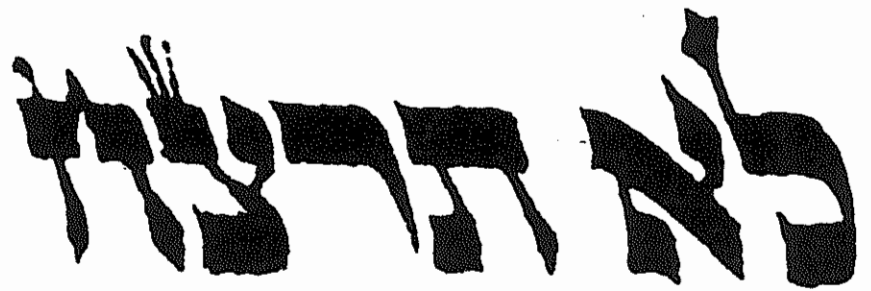
این اقدامات از یک سو به تقویت نفوذ نیروهای مخالف روند صلح در دو طرف منجر شده و از سوی دیگر به بی‌اعتمادی بین اسرائیلی‌ها و فلسطینیان دامن زده است. مردم فلسطین از «انتفاضة» دوم سخن می‌گویند و اسرائیلی‌ها به دنبال «پاکسازی» اعراب ساکن اسرائیل هستند. در این میان صلح به رویایی دور از واقعیت و جنگ به واقعیت نزدیک تبدیل شده است. از بروز این تراژدی شوم باید جلوگیری کرد و پیش از آن‌که زخم‌های کهنه سر باز کنند، باید به پای میز مذاکره بازگشت. مذاکراتی که ضامن صلح و تواما ضامن حق ملت فلسطین برای داشتن دولت مستقل باشد. مردم فلسطین مثل همه ملت‌های جهان از این حق خدشه‌ناپذیر برخوردارند و مبارزه در برابر هر دولتی که چنین حقی را از یک ملت سلب کند، مبارزهای مشروع است. ما از این مبارزه حمایت می‌کنیم و از دولت اسرائیل می‌خواهیم ضمن رعایت بیدرتنگ قطعنامه سازمان ملل راهی که رابین و عرفات با امضای قرارداد اسلو آغاز کردند، پی گیرد.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۹ اکتبر ۲۰۰۰

تشکیل می‌دهند را نیز در اعتراض به خیابانها کشاند و ارتش اسرائیل برای نخستین بار بر روی شهروندانش آتش گشود.

تا آن زمان

طرفین درگیر تاکنون سه راه در مقابل یکدیگر قرار داده‌اند: (۱) وحدت اعراب و مسلمانان و به دریا ریختن اسرائیلی‌ها، (۲) قتل‌عام و اخراج فلسطینی‌ها از سرزمین «موعود»، (۳) همزیستی مسالمت‌آمیز. باراک راست می‌گوید که تنها با امضا قرارداد، صلح پایدار



فرمان پنجم: جنایت نکن! (تورات)

محمود صالحی

آقای شارون، زیارت، قبول!

آخرین هفته سال یهودی «زوش هشانا» تا روز تحویل سال «یوم کیبور» در زبان عامه به روزهای وحشت «بسم نوریام» معروف است. در این هفته یهودیان ضمن جمع‌بست سالی که گذشت به گناهان و خطاهای خود می‌پردازند و با صرف شیرینی‌جات آرزو می‌کنند سالی که در راه است (سال ۵۷۶۱) شیرین و عاری از گناه باشد. در این روزها آریل شارون رهبر حزب افراطی و دست راستی لیکود که در میان فلسطینی‌ها به قصاب اردوگاه شیتلا معروف است، با حفاظت پلیس برای «زیارت» پای به محوطه مسجدالقصی گذاشت، امری که معمولاً یهودیان از آن اجتناب می‌ورزند. «زیارت» آقای شارون بیش از ۱۰۰ کشته و ۲۰۰۰ زخمی برجای گذاشت و منجر به آتش‌کشیدن مساجد، کنه‌ها، قطع روند مذاکرات صلح و بالاخره بحرانی شدن اوضاع منطقه خاورمیانه شد. زیارت شارون نه تنها روزهای آخر سال که سال آینده را نیز به ایام وحشت مبدل کرد.

تاکتیک «زیارت»

و آتش زیر خاکستر پیروزی حزب کارگر به رهبری بساراک و شکست نشان‌یاهو در انتخابات قبلی امیدهای زیادی را در رابطه با

پیشرفت روند صلح برانگیخت. این امیدها با خروج «لوی» وزیر خارجه باراک از ائتلاف دولتی و اکثریت‌افتادن آن در پارلمان اسرائیل و شکست مذاکرات کمپ دیوید دوم به یاس گرانید. شکست روند مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین به معنی پیروزی افراطیون احزاب «لیکود - شاس» در اسرائیل از یک سو، حماس و جهاد در فلسطین از سوی دیگر است. ضعف دولت باراک، رویاهای به قدرت رسیدن در شارون را تقویت کرد. او برای تحقق بخشیدن به رویاهایش تاکتیک «زیارت» را برگزید. او می‌دانست حضورش در محوطه مسجدالاقصی منجر به برانگیختن عواطف ملی - مذهبی فلسطینی‌ها و بروز اعتراضات گسترده خواهد شد. ترس مردم



اسرائیل از اعتراضات و بروز خشونت منجر به انتخابات زودرس می‌گردد و شارون بعنوان ناجی اسرائیل به قدرت می‌رسد. باراک با سرکوب خونین اعتراض فلسطینی‌ها تاکتیک شارون را با شکست مواجه و صندلی نخست‌وزیری‌اش را حفظ کرد اما آن تاکتیک شارون با عواقبش و این عکس‌العمل باراک، آتش زیر خاکستری را شعله‌ور ساخت که زبانه‌هایش: (۱) صلح بین اسرائیل و فلسطین را سوزاند، (۲) مبارزه در راه استقلال به جنگ مذهبی مسلمان و یهودی تبدیل شد، (۳) اعراب اسرائیلی که ده‌ها سال همانند شهروندان درجه دو با آنان رفتار می‌شد و بیش از یک پنجم جمعیت این کشور را

نامه سرگشاده ۹۹ تن از روشنفکران سوریه

واقعی در دستگاه حکومتی است نامه خطاب به زمامداران این کشور نوشته شده است. امضاکنندگان این نامه ضمن اعلام خواسته‌های خود، از رفتار گزینشی یا دموکراسی و حقوق بشر آن گونه که قدرت‌های بزرگ آن را به کار می‌بندند فاصله گرفته اما بر ضرورت اصلاحات سیاسی همراه با اصلاحات اقتصادی و اداری که در سال جاری آغاز گردیده است، تاکید نمودند. امضاکنندگان این نامه متذکر گردیدند که ویژگی فرهنگی راکه بشارالاسد از آن به عنوان مانع پذیرش دموکراسی غربی در مراسم تحلیف ریاست جمهوری نام برد، نمی‌تواند توجیهی برای ایزوله کردن سوریه از بقیه جهان باشد. امضاکنندگان در این نامه خواستار آزادی همه زندانیان سیاسی، عدم تعقیب فعالین سیاسی، آزادی بازگشت مهاجرین، آزادی‌های مدنی، لغو سانسور و کنترل‌های امنیتی شدند. بنابر گزارشات نویسندگان این نامه حکومت سوریه تاکنون عکس‌العملی در مقابل این نامه از خود نشان نداده است. آخرین بار اواسط ماه اوت یکی از روشنفکران معروف به نام مقدسی پس از انتشار نامه سرگشاده‌ای با مضمون مشابه از کار خود در وزارت فرهنگ اخراج گردید. اغلب امضاکنندگان نامه ۹۹ نفره ساکن سوریه بوده و با مرتب به کشور خود رفت و آمد دارند.

در نامه سرگشاده‌ای که اوایل ماه اکتبر منتشر گردید، ۹۹ تن از روشنفکران سوریه خواستار اصلاحات دموکراتیک و بسط چارچوب‌دهیدن وضعیت فوق‌العاده‌ای که از سال ۱۹۶۳ در سوریه برقرار است، گردیدند. در میان امضاکنندگان این نامه شخصیت‌هایی از قبیل آدونیس - شاعر، عبدالرحمان مونیف - رمان نویس، صادق جلال العظم - فیلسوف حضور دارند. در ماه‌های گذشته چندین بار روشنفکران معروف سوریه در نامه‌های سرگشاده به رئیس جمهور بشارالاسد خواستار برداشتن قدم‌هایی در این راستا گردیدند. این بار برخلاف دفعات قبل و با توجه به ابهام پیرامون این که چه کسی تصمیم‌گیرنده

برقرار نمی‌گردد. تا زمانی که دولت اسرائیل به مذاکرات صلح به چشم «دادن صدقه زمین» به فلسطینی‌ها می‌نگرد و این ملت دولت مستقل خود را ندارد، عریده کشتی و خون‌ریختن‌های طسرفداران دو راه اول ادامه خواهد یافت. ما دیر یا زود شاهد اعلام موجودیت دولت فلسطین خواهیم بود. تا آن زمان که بالاخره نمایندگان دو ملت در یک مجلس و وزرای اسرائیلی - فلسطینی در یک کابینه و جمهوری فدراتیو اسرائیل - فلسطین تشکیل شود نسلیها خواهد گذشت، نسلیهایی که عبث‌بودن دو راه اول را هر بار تجربه خواهند کرد. «شعور همزیستی مسالمت‌آمیز» را جغرافیای سیاسی شکل نمی‌دهد، بلکه در پس‌کوچه‌های تنگ اورشلیم شکل می‌گیرد.

درس‌های وقایع یوگسلاوی

باید آن را رعایت کرد». اگر مردم یوگسلاوی به این پند، گوش داده بودند، هنوز میلووشویچ به حکم قانونی دیوان عالی کشور، رئیس جمهور بود تا یک سال و نیم دیگر، انتخابات مجدد برگزار شود. «انقلاب یعنی خون ریزی و خشونت». یا آنچه در یوگسلاوی روی داد انقلاب نبود، یا نافرمانی مدنی هم خشونت است. اما تعریف اکثریت ناظران بین‌المللی از «انقلاب» و «خشونت» چیز دیگری است. هم این ناظران می‌گویند در یوگسلاوی انقلاب مسالمت‌آمیز شده است. «در برابر یک رژیم تا دندان مسلح، کاری از دست مردم بر نمی‌آید». هم پلیس و هم ارتش

در هفته‌های اخیر در یوگسلاوی، واقعیت زندگی پاسخی روشن به برخی مطلق‌گرایی‌ها و احکام یکجانبه داد. اشاره‌ای کوتاه به برخی از این پیشداوری‌ها، خالی از فایده نیست: «تنها راه نیل به مردم‌سالاری، اصلاحات، تسدیرجی است و از انقلاب، دموکراسی بر نمی‌خیزد». مردم یوگسلاوی، برای دفاع از آرای خود که می‌رفت تا لگدمال حکومت شود، به انقلابی مسالمت‌آمیز روی آوردند که هدف اصلی آن، پاسداری از آرای دموکراتیک مردم بود. در آن لحظه، شاید تنها راهی که برای حفظ آرای مردم وجود داشت، انقلاب بود. «هر قانون و هر حکم قانونی، محترم است و در هر شرایط

توسط غرب و نیز سیاست دولت پارلمان آلمان، نقش این کشور در رویدادهای یوگسلاوی مورد بررسی قرار گرفت. احزاب حاضر در پارلمان، از این موقعیت برای دفاع مجدد از مواضع خود در قبال بحران ده سال اخیر بالکان استفاده کردند. از جمله، حزب سوسیالیسم دموکراتیک که در جریان جنگ کوزوو تنها فرانسویون پارلمانی مخالف جنگ بود، لازم دید تا گوشزد کند مردم یوگسلاوی بودند که میلووشویچ را به زیر کشیدند نه بمب‌ها و تحریم‌ها. نکته‌ای که در سخنرانی ولفگانگ گرکه معاون رئیس فرانسویون سوسیالیست جلب توجه کرد، این بود که وی ضمن محکوم کردن جنگ ناتو علیه یوگسلاوی، تحریم این کشور

نقش آلمان در رویدادهای یوگسلاوی



توسط غرب و نیز سیاست دولت دست راستی پیشین آلمان در شتاب‌بخشیدن به تجزیه یوگسلاوی از طریق به رسمیت‌شناختن استقلال کرواسی و سلوونی، از آنچه تحت عنوان حمایت از اپوزیسیون دموکراتیک یوگسلاوی توسط دولت آلمان بدان اشاره داشت، حمایت کرد و این حمایت را امری بدیهی دانست. اشاره سوسیالیست‌های آلمان به کدام سیاست بود؟ هفته‌نامه اشپیکل در شماره هفته گذشته خود، به فاکت‌هایی در این مورد پرداخته است. از جمله، اشپیکل می‌نویسد در ۱۷ دسامبر ۱۹۹۹، در برلین نشستی با حضور وزرای خارجه آمریکا و آلمان و

رهبران مهم‌ترین گروه‌های اپوزیسیون یوگسلاوی برگزار شد. به ادعای اشپیکل، غرب در این نشست به اپوزیسیون یوگسلاوی فشار آورد تا علیه میلووشویچ متحد شود و به دنبال این جلسه بود که احزاب اپوزیسیون بر روی کاندیداتوری کاستانیسا در برابر میلووشویچ توافق کردند. به نوشته اشپیکل، آلمان و اتحادیه اروپا در ماه‌های اخیر پودجه هنگفتی را به حمایت از آن دسته از مقامات محلی و شهرداری‌های یوگسلاوی اختصاص دادند که در انتخابات ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ توسط مخالفان میلووشویچ «فتح» شده بود. در روز انتخابات اخیر ریاست جمهوری، ادامه در صفحه ۶